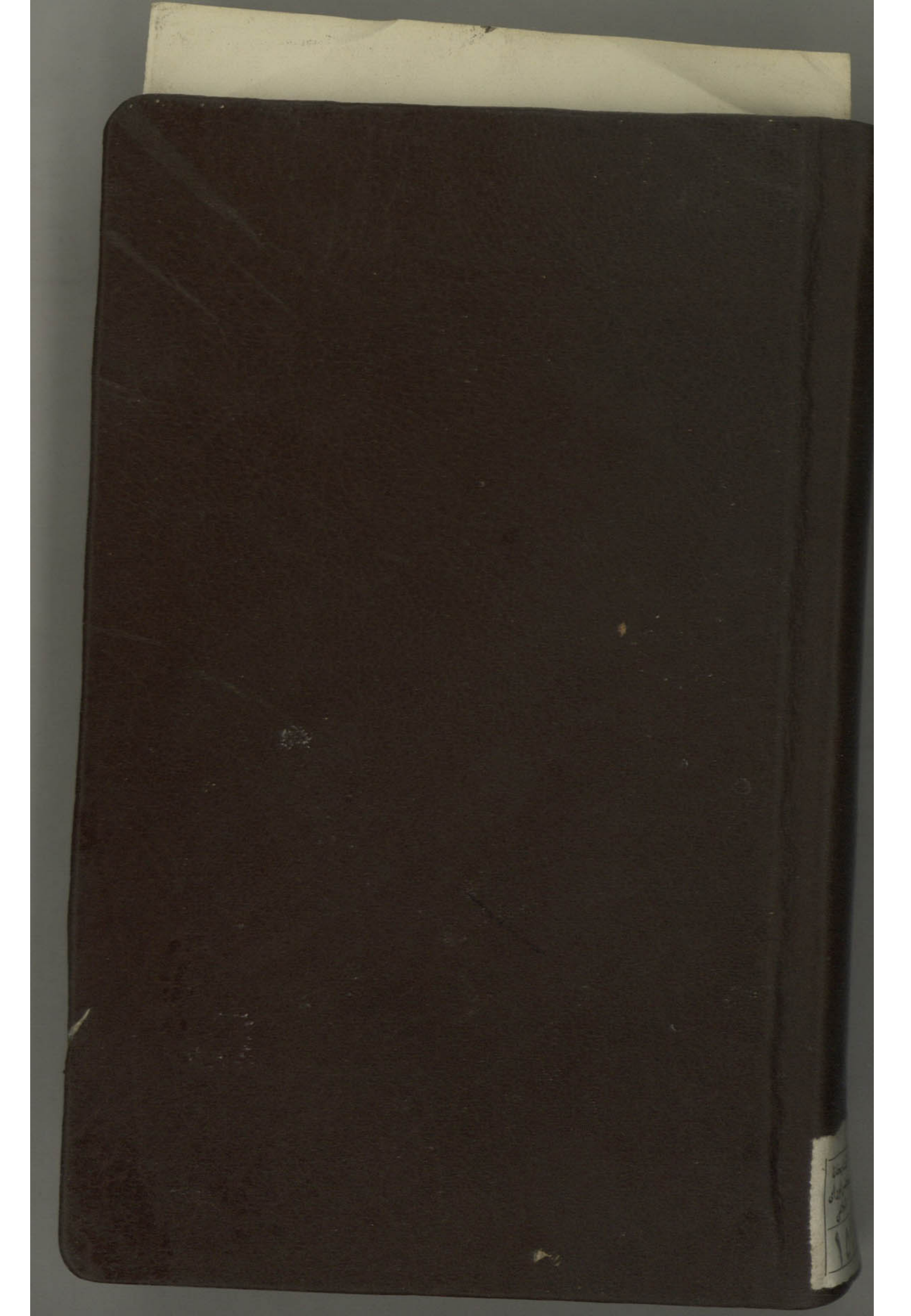
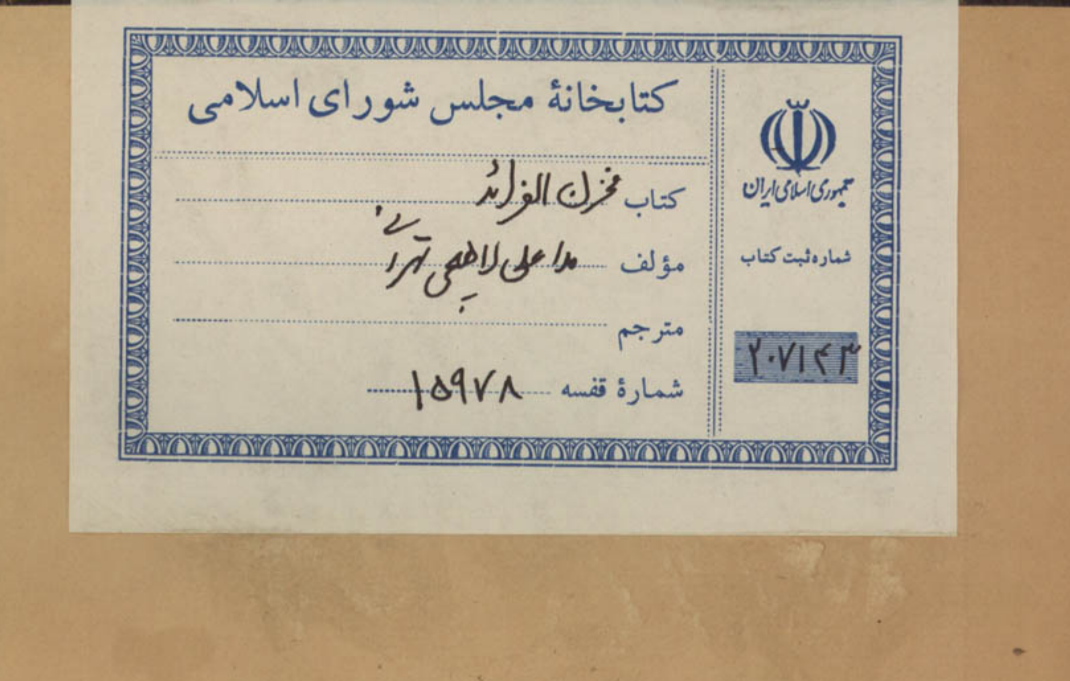
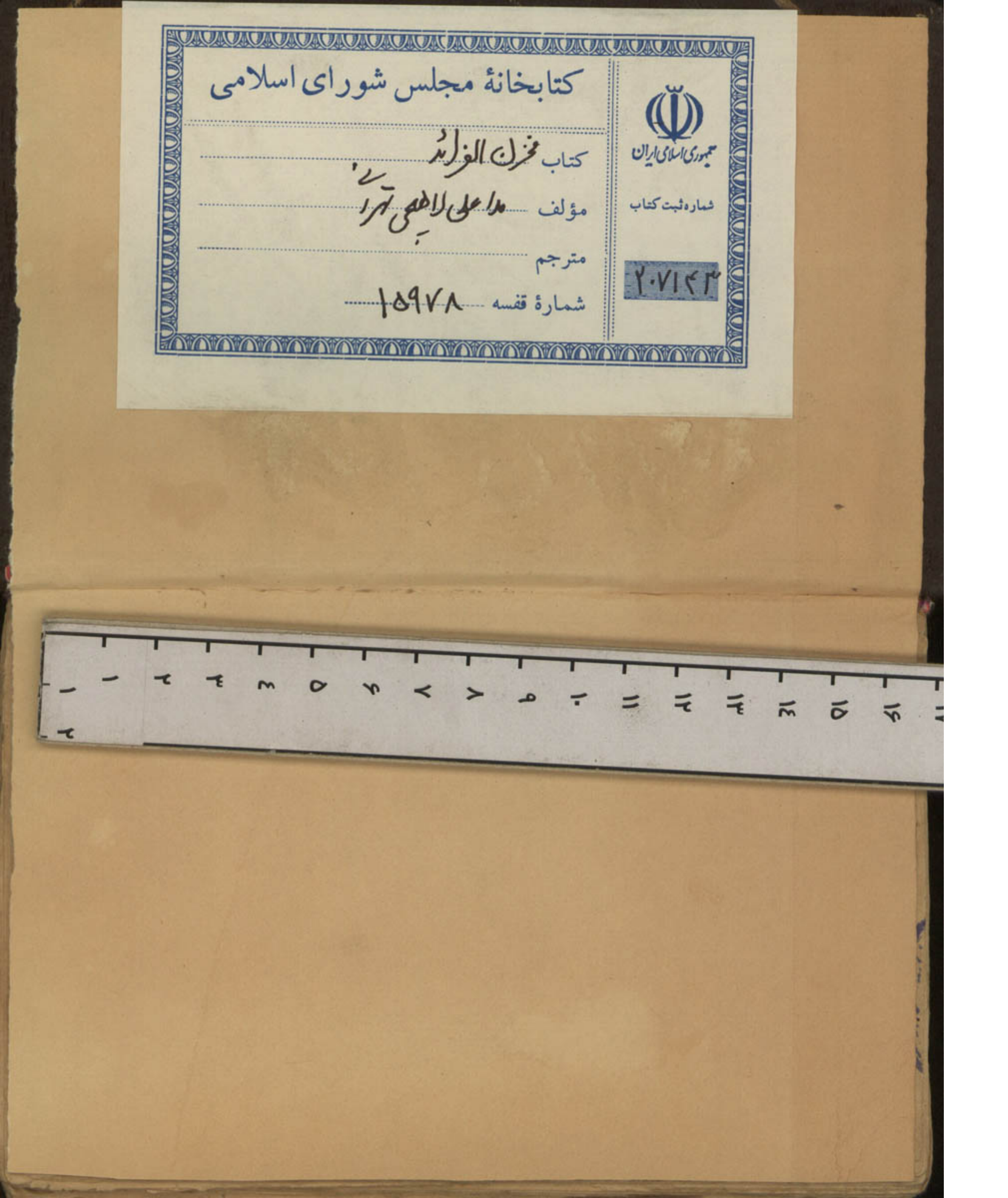



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مخزن الفوائد
مؤلف ملا علی لاهیجی تهرانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۹۷۸
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۱۴۳


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مخزن الفوائد
مؤلف ملا علی لاهیجی تهرانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۹۷۸
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۱۲۳



جزو اول کتاب مستطاب منتخب التواریخ ۵

کتاب مخزن الفرائد فی اصول العقاید مال ملا علی

۱۵۹۷۸ ۲۰۷۱۴۲

ابن مهدی الحاجی خایر آبادی الطهرانی از او جد نبوت معاد

عدالت امامت از فرزندان [illegible] ده شده دور حیات از [illegible]

از فصلهای دارم نوشتم روز یکشنبه ۲۹ ج الاول شب [illegible] ۱۳۴۵

فصل اول در اثبات ذات واجب الوجود متعلق از ادله

عقلیه و نقلیه از طریقه اصطلاحات [illegible] ذکر معنی

علم و حکمت و معرفت و تحقیق حدیث العلم نور

و حدیث العلم نقطة و اثبات نقطه وجود علی

ابن ابی طالب و ولایت مطلقه و کیفیت قاب قوسین

در معنای اکسیر المقصد در ادیان و انواع ارباب ملل

و نحل و مذاهب [illegible] بدانکه رؤسای [illegible] ملل

[illegible] و نحل چهار طایفه اند اول سوفسطائیه

منکر معقولات و محسوسات هر دو اند دوم حکما

[illegible] قائل محسوسات اند و منکر معقولات

۳ فلاسفه طبیعیه و دهریه را قائل بهر دو از معقولات
و محسوسات اند چهارم صابئیه را قائل بمحسوسات
و معقولات شمرده اگرچه منکر نبوت پنجم یهود
و نصاری و مجوس اند را قائل بمحسوسات و معقولات
و احکام و حدود و سیاسات اند و منکر الله را و رسالت
خاتم پیغمبران ششم اهل الله اند را قائل به محسوسات
و معقولات و احکام و حدود و انبیا بعضی
اند و از آنها ۵ فرقت سیم خاتم معتقد برسالت
و دوستی و ترتیب الخلفاء اند از آن جمله طایفه
اند عامه و شیعه عامه کما تجار الله بدر ربیع
از ابتدای خلافت مقبل بخلیفه ثلاثه مردانشد
و آنها را بر چهل و دو فرقه نامیده اند اول عشائر
اول عشائریه تابعین ابو الحسن علی ابن
اسمعیل اشعری اند در حرکات و سکنات بتقدیر خدا

خدا دانستی نیز جز از خیر شمرده اند و انکار جنت و قیامت
دارد ۲ کرامیه اند تابعین ابو عبدالله محمد بن کرام اند
در اثبات جسم از برای خدا نیز خدا العیاذ بالله در جهت دانند
۳ حنبلیه تابعین احمد بن حنبل اند در اثبات
شیا جهت و حلول از برای خدا و این شرط نیز صفاتیه نامیده اند
را ذات خدا را دارای صفات ازلیه دانند نیز بجهت
بهر صفات نیز چهارم یونسیه تابعین یونس قمی اند
اعمالت را موجب دخول در بهشت ندانند بلکه محبت
را خلاصی را موجب دخول در بهشت دانسته پنجم تومنیه
تابعین ابو معاذ تومنی اند چهل و هفتم فرقه مخترعه اند
ایمان را بعد اهل سنت را در فروع و سیوم نقصان
را جهاد است و ۱۲۱ رجبیه در پیدا از محمد بن ابن
در آن را راثبت کند علمای الله ممنوع آن طایفه اند
اول جی زندیق را نیز مالکیه مذهب و تابع مالک

و تابع مالک ابن انس اند و بعضی شافعی مذهب اند تابع
محمد ابن ادریس شافعی اند و بعضی حنبلی مذهب اند تابع
احمد ابن حنبل اند دویم عراقین اند تابع ابو حنیفه
نعمان ابن ثابت و حنفی مذهب اند قسم دویم از شیعه
پنج کیسانیه اند بعد از رسول خدا بلا فاصله خلافت
را منتقل بعلی ابن ابی طالب می دانند و ایشان بیست و
طایفه اند اول حقانیه یعنی حق ابن ... دویم
حکم اند سیم بنانیه یعنی عبد الله بنان اند از زمان
کیسوریه بوده ... می دارند و چون هیکل شرع را خدا
دانسته در عبادت او را مایه آنحضرت می دانسته نهم
خطابیه اند یعنی ابو الخطاب محمد ابن الاجدع اند
که علی را خدای بزرگ و حضرت صادق را خدای کوچک می دانند
دهم نصیریان اند که علی را با پیغمبر در رسالت شریک می دانند
و اینان فرقه را غلات دانند که در محبت علی غلو نموده اند

چهاردهم کیسانیه اند یعنی کیسان غلام امیر المؤمنین اند
که بعد از امام حسین محمد حنفیه یا حسن مثنی را امام دانسته اند پانزدهم
اسماعیلیه اند یعنی اسمعیل بن حضرت صادق را بعد از آنحضرت
او را امام دانسته شانزدهم مختاریه اند یعنی مختار ابن ابی عبیده ثقفی
نبوده اند از هیچ مختاریه در مذهب کیسانیه بجور خود نیکو ... از محمد
با حق شده است معبود بر حق ... ابن ... [illegible]
بر آن حضرت ... آن شده گفت ... [illegible]
... [illegible]
... یعنی مختار ابن ابی عبیده ثقفی بوده و محمد ابن
حنفیه مهدی موعود و امام غایب در غار رضوی رفته
دیگر آن دانند هجدهم هاشمیه یعنی هاشم بن محمد
حنفیه اند که او را بعد از پدر امام دانسته بیستم ... [illegible]
یعنی حضرت صادق در ختم امامت حضرت صادق قائل اند
و مهدی موعود بوده ... بیست و یکم افطحیه یعنی عبدالله افطح اند [illegible]

لذا بزند حضرت صادق ع عبدالله افطح را امام دانند بیست و چهار
موسویه هم موسویه اند که تعیین حضرت موسی ابن ع اورا امام خود دا[نند]
در ختم امامت و بیدار کردن امامی دانند و این گروه طایفه امام
نجز اثناعشریه هلاک شوند و بعضی بسبب پنج شیعه اثناعشریه نیز دانند
که بعد از رسول خدا ص والی امیر ع علی ابن ابی طالب با یازده نفر
اولاد طاهرین آنحضرت را قائل اند اول ایشان آخر امام زمان
صلوات علیهم اجمعین ... صلوات الله
علیهم اجمعین را امام و حجت و خلیفه دانند و همین یک طایفه
در میان هفتاد و سه فرقه مذکوره از اهل نجات اند ناجی شوند
چنانچه بعضی فرقه امت فی هفتاد و سه فرقه خواهد شد یک طایفه ناجی اند
و باقی ... اند ... نیز در باب امامت ...
این سلسله ... من کان یؤمن بالله و رسوله و الیوم الآخر با اصول دین
علی المشهور در ... پنج است توحید عدل نبوت
امامت معاد و علی التحقیق توحید نبوت معاد

توحید نبوت معاد و از اصول دین دانند نه از آنکه باطل و ...
ایمان بخدا و رسول و روز جزا باشد و آن سه تا اصول دین است
اصول مذهب جعفری امامت و عدل و امامت اصول مذهب
جعفریه است پس امامت هم از اصول دین نباشند ...
نبوده امام در تکمیل دین ایشان هیچ بخدا رسول خدا در غدیر خم
الیوم اکملت لکم دینکم ... امروز دین تمام الا تکمیل
دو ... کامل نمودم ... بانظر تا آنکه انکار امامت
مستلزم تصدیق ... رسالت و انکار رسالت مستلزم ایمان
نبودن بخداست و الذین ... خواهد شد
بعضی ... دین ... در ... امامت را از اصول
دین ... اجماع ... عند الحدیث
... امام زمانه ...
...
...

اصل دوم در توحید است چون معلوم شد | واجب الوجود داریم
ممکن الوجود ممتنع الوجود واجب الوجود خداست که لم یزل وجوده
قبل القبل فی ازل الآزال وجودش دائم بوده است واحد
علت وجود شده تا واجب تعالی باشد نه ممکن الوجود
ممتنع الوجود شریک است که میگویند اما صفات ثابت اند میگویند
انکار وجود با صفات ثابته نمیکنند بواسطه بتها که بخدا
نزدیک شویم در ارباب اینکه خالق ایشان را نمیدانند بلکه
نقل است از ایشان و ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی
ما عبادت نمیکنیم مگر اینکه بتها ما را بخدا نزدیک کنند این دیگر
هؤلاء شفعاؤنا عند الله این بتها را شفیعان
شفیعان خود داشتند و نزد خدا از برای ایشان بت
خدا ممکن الوجود نیست بجهت اینکه اگر بعد موجود شد
نقل باید بعد موجود شده اما خدا همیشه بوده وجوده قبل
القبل فی ازل الآزال وجودش دائم بوده و واحد

و دو صورت علت وجود شده تا واجب نیز نگویند
~~اگر گاه وجودش از غیر واجب شده است~~ بر این هم اگر گاه
وجودش از غیر واجب شده باشد و آن غیر علت وجود باری تعالی
باشد باید وجود آن غیر هم موقوف بوجود خدا است پس لازم
می‌آید دور یا باید وجود آن غیر موقوف بغیر دیگر شود و آنهم
بدیگری است پس لازم می‌آید تسلسل و هر دو این کار تسلسل
باطل است و وجودش بسیط است و مرکب نیست ماده ندارد
و جسم نیست خداست چرا خداوند حکیم از تعداد خلق
مخلوق حکمت معرفت است از حکمت و معرفت هم
معرفت بخدا است روحی بعضی از ائمه از حدیث
انی خلقت الاشیاء قبل الاشیاء و ما یبقی
پس خلق کرد خدا را قبل از که خلق
ایشان خدا را موافق از
کما عنه ما تعبدون

و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون
یک صد و سی هزار دنیویست و موافق این تعرج الملائکة
والروح فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
پنجاه برابر صد و سی هزار دنیوی است حکمت اول
ابتدائی که از اشاعره شایع و سایر شده این مذمت نموده‌اند
حکمت را بخیال بدعت اشعری است و نباید حمل بر مذمت
علمای اسلام از تعلیم و تعلّم حکمت این باشد چون بنای اعمال
شیعه در عبادات و معاملات و معارف الهیه آیات و اخبار است
و این مطلب سهل گرفته از آن یک کس دارا است
باندازه‌ی بیرون خبر از شاه راه هدایت منحرف شده در کوره
جاده قواعد حکمت در آیند با آنکه حال بعضی از اهل درجنین
مخالفت اکراه از آن با اخبار با وصل اخبار و تطبیق
این اوست اضطرار کنار که راه عنوان مطلب را مطلع بمفهوم
خبر و شان و مطلع نبود صاحب اخبار مخالفت خود این

دانسته نبوده و تمام عمر خود در توقیع خود و اما الحوادث
الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة
احادیثنا نیز امر کرده حوادث دینیه را بایشان
سپارند رجوع کنند در همه آن بسوی راویان اخبار
اگر از علما باشند و از اخبار رفع شبهات خود نمایند
یا جهت مذمت حکمت این باشد اگر چون نظر میکنیم
در تفاسیر الفاظ حکمت را در قرآن است میبینیم مراد
از حکمت غیر از قواعد ممهده و اصطلاحات مخصوصه
حکماست از جمله آنها علم باصول حقه است که اثبات واجب
و عقل و نفس و هیولی و صورت و جسم و جوهر و عرض
باشد بلکه تفسیر کرده‌اند لفظ حکمت در این و لقد آتینا
لقمان الحکمة را در سوره لقمان بعقل و فهم و
لفظ حکمت در این و من یؤت الحکمة فقد
اوتی خیرا کثیرا را در سوره بقره بعضی از مفسرین

اما بعضی از مفسرین بتفقه در قرآن و بعضی دیگر بعلمی
که مانع شود صاحب خود را از فعل قبیح بعضی دیگر بطاعت
خداوند رحمن و معرفت بامام زمان و فقه تفسیر کرده اند لفظ
حکمت وارد در و یعلمهم الکتاب والحکمة را که در سوره
جمعه بتفقه و معرفت خداوند تفسیر کرده اند بعضی دیگر از علماء
که مراد از حکمت علم شریعت است و بعضی دیگر بمصالح
دنیا و آخرت ادراک است و این معنی آخر شامل جمیع علوم
الاطلاقات است که علم بجمیع مصالح و مفاسد دنیا و آخرت
جمع علوم است پس معلوم شد که جمیع معانی مذکوره غیر از معنی
آخر عطای مخصوص متفاوت خداوند عالم است نسبت
ببعضی از بندگان مانند نور علم که مخصوص بندگان است
که خدا ایشان را الهام فرموده است چنانکه جمیع [illegible] محکم است بتعلیم
صرف و نحو و منطق نمی باشند [illegible] از عالمان که الان [illegible]
جمیع را در معارف الهیه مطلقا تقلید اصطلاحات
حکماء نموده اند از غایت ضلالت و چون نظر بنمودن [illegible]

که خداوند رحمن در تعلیم بندگان شکار در سوره مائده
در شأن معلمه در فرموده و تعلمونهن مما علمکم الله پس جانوران شکاری را
تعلیم نمایند از علوم که خدا ایشان را تعلیم داده است مفهوم آیه که
خدا نهی از تعلیم سگان از غیر علم خود کرده با وجود اینکه
سگ و جانور از اشرف مخلوقات است و انسان
با وجود اینکه اشرف جمیع مخلوقات را باید بآن فرموده اند [illegible] در احادیث
ایشان دیده نشده است لفظ معقولات و حدیث و عقول
عشره و عبارت الواحد لا یصدر عنه الا الواحد
جاری شده است [illegible] در کتاب اصول [illegible] خطبه [illegible] حضرت امیر المؤمنین
ومنه اول الدین معرفته در نهج البلاغه فرموده
معنی آن را در کتاب بیان فرموده بعد فرموده که مراد از معرفت تصدیق
معرفت را که [illegible] اجتهاد و عمل است نه تقلید در اصول
و اصول عقاید حرام است و عمل نکنید تقلید اصطلاحات
حکماء عین تقلید است و چنانکه فرموده اند [illegible]
نظر نبوده باشد النظر [illegible] الله الله [illegible] بعضی [illegible]

داران معرفت فطریست و هرکس صاحب فطرت حق
راه محمدی بخدا وارد شده و فرموده اند لا تفکروا فی
الخالق و لا تفکروا فی ذات الله با خلاف روایت تفکر در ذات
خداوند بلند فکر را منع کرده اند و شیخ رحمه الله نیز نظر در آثار
خدا نمایند زیرا که خواهید دانست که آثار از تحت قدرت
خلق خارج است پس باید صانع و مؤثر دانسته وجود آثار
اگر نظر بکنیم می‌بینیم که طریقه خدا ابرار اثبات وجود مقدس
حق باید که اثر نشان داده چه آثار تغییر است پس تقلید از بعضی
بعضی از حکما و اصطلاحات ایشان هم موافق آیات خدا و اخبار
ائمه هدی نباشد جایز نخواهد بود تقلید اگر حقوقی کسانیکه
قلبشان از نور فطرت علم خالی باشد و بفاقد علم مطبوع خدا
داده تمیز نباشد و در تحقیق از مسائل ضرورتر از باب جهل مرکب
حفظ می کنند و بعد از دنیوی و مذهب آباء و اجداد خود
و در بابت تأسی بحکما و فلاسفه قدیم شمارند و انکار معراج
جسمانی و بعثت خاتم شوند و معاد جسمانی را و وجود جنین

وجود حسی نمایند پس علم حقیقی آن نور مطبوع خداداده است
که در دلها ثابت است که در معرفت فطریه یاد شده است
که فرموده العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و آن نور
علم نوریست که خدا در دلها انداخته و در دل هرکس که بخواهد و هرگز
علم کسبی نیست که باید بتحصیل آن پرداخت و آنکس که حق و
فینا لنهدینهم سبلنا و همچنین حقایق در ریاضات
نفس از ... آمیزش حاصل شود و مراد از علم در حدیث نبوی
آن علم حقیقی لدنی ربانی است و علم توحید است که از طرف بالا
نفی آید و ... حقیقت و درجه کشف و شهود است
و پیدا است که قابل قسمت نباشد و باین نحو از علم اشاره
فرموده اند العلم نقطة کثرها الجاهلون و الالف واحده
لا یعلمها الا الراسخون پس علم نقطه است قابل قسمت
و کثرت نباشد و این کثرت از قسمت فهم جاهلان و عقول
آن است که از طرف اسفل نفی پیدا شده و صور عدیده

و صدر عدیده متخلق از زبان علم حقیقی ربانی‌اند در انتظار خلق
بکام رسانیده و بیان این مطلب قرآنیه خوشتر از اینست
الا که علم توحید جمیع آنها در قرآن است و علم جمیع قرآن در سوره
فاتحة الکتاب است و علم جمیع فاتحة الکتاب در بسم الله الرحمن الرحیم
و علم جمیع بسمله در بای او است و من نقطه تحت الباء و مراد
آنحضرت و از این بیان است که حقیقت وجود وجودی سید
انبیا و از تو خودانه است و اول موجودات است که از باب
عممنی سید الانبیاء از یک نور خلق شده‌ایم برزخ میان عالم وجوب
و امکان بوده است و از حیث ولایت مطلقه از ما سواه
و مظهر جمیع صفات واجب الوجود بوده است و از حیث
مخلوقیت را در ظل از حیثیت بشریت و العبدیت انسان لیکن دارای
صفات آن نبوت و نقطه حقیقی وجود مبارکش از عماشل
حوریتی ثابت جمیع ما سوی الله اعتبار و استقلال ثابت
و از آن وجود مبارک علم توحید جزء ولیست

درگذشت الفاظ پیدا نمود در سوره فاتحة الکتاب و در سوره
دلالت بر او داشت و علم فاتحة الکتاب بحسب مرتبه اخراج
جا بجا از گذشت الفاظ عبارات پیدا گردید نمود در جمیع سور
و آیت و جمیع آن سور دلالت بر او داشت تنها همان نقطه
بود هرچند در اخراج و انظار مردم بالا رفت و گردید
متخلف پیدا گردید و الفاظ و عبارات مرتبه و این علم توحید
شامل آدم ذاتیه و صفاتیه مختصه و مشترکه و اسمای حسنی
حقیقیه است آنچه آن در بسمله است و نقطه باء آن
السماوات است تحلیل اقسام اربعه مذکوره علم توحید است
... داشته مراد از علم خواه تنها ...
و خواه نقطه علم توحید است همان نور وجود نقطه هیولا
علی ابن ابی طالب ... از جانب خدا عطا شود ...
در فضل طلب آن جانب ایجاد شده ... تحقیق موافق
التحقیق الا الحق ... اولا
و با نور ... قدم ... مشکل ...

خود نبوده است او را بدان متصف و منعوت و از آن نور

در وجود پیدا نشود بلکه همچنین معنی دیگر برای حصول صورت گیرد

آن را نقطه نامند پس بیان را ضد او نامند علم نقطه را آنچه در شأن سوره

رحمن الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان

بعد از خلقت صلاحیت انسان را مبتنی مقاصد قلبیه

او [illegible] و خط و نقطه و حروف تهجی را هم یاد و تعلیم نمود

از کتب آنها مقاصد قلبیه خود را از زبان ادا نمایند

و چنانچه جمیع الحروف همان نقطه است که زیر الف و کافر

بصورت با و تا و ثا و جیم و سایر حروف ظاهر شده و از

معنی تمام را جمع بمعنی اول علم [illegible] ادراک شده و در هر

صورت و نقطه بسیط وجود علی بن ابیطالب علیه السلام

را در اطوار و ادوار [illegible] بصورت مختلف ظاهر شده

بر قبل خلقت آدم با ملائکه بود و معلم جبرئیل بود و با حضرت

ابراهیم بود و آتش نمرود را بر او گلزار نمود و با حضرت موسی بود

بود و با نوح در کشتی بود و با حضرت عیسی بود و با [illegible] الجبل که

و با سلیمان بود و [illegible] لا [illegible] با حضرت [illegible]

و علامت [illegible] الظلمه [illegible] که و در دست [illegible] از جن [illegible]

در اینکه سلیمان [illegible] آن حضرت [illegible]

سلیمان [illegible] که جوان [illegible] ماهی [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] خدا [illegible] کردن [illegible]

[illegible] در [illegible] ماهی [illegible]

در [illegible] رفت در خطبه تطنجیه [illegible]

انا صاحب الطور انا ذلک النور [illegible] صاحب طور [illegible]

آن نور [illegible] حضرت موسی ظاهر شد و در [illegible]

در عهد [illegible] و در [illegible]

[illegible] روایت شده [illegible]

[illegible] و منافق [illegible]

[illegible]

ز ممتنع او ما فوق قبلاً پس از حصول استکمال مخلقه
و صور متعدده چون نحو خودش را مثال دید در غیب بیاده
و نه از حضرت ایشان بنفسی مشغول شود و بهر صورت در آید قادر
و اگر بصورت اصلی خود در آید او را خدا خوانند و غلو کنند
و هلاک کنند، همه نور یم او نبات جمادات وسط مجرد حیوان
و جمیع ان صور متعدده مخلوقه است حضرت دارای همان یک
حقیقت بسیطه نوریه بعد ثبت از ولایت مطلقه
ان جناب در غوام امکانیه و از آن نور خطی و نقطی
پیدا کرده و جوهر عطا شد از او بحفل معارف الهیه
ما بشنود بعینه خدا را بچشم قلب خود ببیند و بشناسد
و عبادت کنند و جمیع انوار جلوه متوهمی از اشعه لا
ایمان نور علوی است در همه جا تابیده شده بان کند
محمدیت انوار طیبه اولاد طاهرین وی است بچه
در زیارت جامعه است نور شما و طینت واحده نیز بود
و طینت ائمه طاهرین و جدا نمی شوند

و همه این انوار طیبه مانند خورشید عالم تابند در انتظار
جمیع مخلوقات شده حضرت او قیامت در جمیع انتظار مثل که حکمی است
از این حضور ایشان رفع حرام او مثل چیزی نمانده ضد نیست بی نقو نیز
الا الا نفسد اخی شی لا یعلم الا الله والراسخون نیست
است و تفسیر او این دو از کی سید از ده کسی مکرر الراسخون در علم
نیز اهل کشف مقصود از این اینست الف
ام بحساب نیز الجمی دلالت بر علامت حقوق
ربانیت دارد موافقی با نقطه عیانست شعر دل
گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن اگر ترا دسترسی است
گفتم که الف گفت دیگر هیچ مگو در خانه اگر کسی است یک حرف بس است
و بیان المطلب بعضی از قواعد حساب الجمل اینست
از حساب حروف ابجدی بعدد طالبی است اول زبر و آن صورت
مکتوبا هر یک از آن حروف را گویند مانند صورت ا و ب
و ج و د و ه سینه و آن ملفوظ هر یک است مانند الف و با و جیم

هر یک از این حروف مذکوره در تلفظ به سه حرف ادا میشود
و حسب این حروف بطریق زبر و بینه مکتوب معلوم و متعارف
بین مردم است و حساب بیان شده و اما بطریق بینه چون
در الف اینکه غیر حروف دلالت به صورت آن حرف باشد
و بعد از حذف ده حرف ملفوظ باقی میماند و لام و قاف بحساب
ابجد صد و دو است و مطابق با لفظ علی است علی الرند
و ۳ اسما رقم میشود از اسم خدا که عرب با بدیع نام لطیف
میخوانند و ایلیق در توراة ایلیا و در انجیل الیا در زبور
ایلیای ماه آثار حیدر و دلیر آثار میمون و بیدارش شیر هم نهاد
و در آرامی فرنگی نقشه و در قرآن هم اسامی مختلفه ذکر شده است
خدا اسم اکبر علی است غلو در اخدای دانستند خداوند
میشود تن تو عیسی الی نویر بعضی مرازنبه ربوبیت نیز آورده
و از شئونات بشر بالا برده هرچه بخواهید درباره ما بگوئید
بس معلوم است ~~که در طریقت~~ هر کس از فضیلت آن
بار نگذارد شده دارای نور ایمان و محبت و ولایت شده است

فادرست از تحصیل معارف الهیه و فهم اصطلاحات
حکما و ترتیب عشر خود را تکمیل نماید و الا هر گاه صد سال
طی مسافت کند و ده سال در کنج مدارس عزلت
مزل کند در تحقیق بعید مدرس حاضر شود و چهار صد سال
در زوایای مطالعه کتب عمر خود را بسر برد کند و با فقد نقل و زنگ
لباس علما در قامت خود پوشیده عزت عیش و قال محترز
از علم را شود باید تحصیل کند نموده حاصلش خدا در سوره نور
فرموده و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
در کلام الهی است تو فیق و لطف پروردگار دارای نور شد
بس اهل کی در رشتی حق صاحب نور نخواهید شد من لم کلام
قل عقله گوید زیاد حرف زند عقلش کم است متی قل کلامه کثر عقله
کمتر حرف زند علم و عقل زیاد است اولیا و حدا سکوت کنند
سکوت آنها تفکر است و چون تفکر زیاد کرده بعربی تحی گویند
ازرو حکمت و دانش است زیاد ردند در میان مردم برعکس

در خدا انسان را لذتی است که ممکن نیست بالاتر از آن و در آخرت البته شوق
و اطاعت قول امام علیه السلام باید که فرمود علیکم بدین العجائز
یعنی بر شما باد دین عجوزه‌ها عجوزه ضعیفة العقل و الایمان
از جهه اینکه بغیر از حرف اعتقاد بوجود صانع ندارد فصل ثانی
در اثبات واجب الوجود است با آیات آفاقیه و انفسیه که در سوره
فصلت اشاره فرموده است سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق بدانکه آیات
در لغت بمعنی آثار و علامات است و آثاریکه خداوند
واجب الوجود را از برای اثبات وجود خود در این اثر شریفه
در عوالم امکانیه در زمان خلق خود معین فرموده اند که گویا آیات
آفاقیه و انفسیه و بیان آنها در فصل ثالث آتی مذکور خواهد شد
و غرض در این مقام بیان آثار آفاقیه است و آفاق در لغت
عرب بمعنی نواحی است و جوانب است و آن مثل جمع نواحی
آسمانها است هر کس نظر بلفظ جمع و الف و لام

و الف و لام افاده عموم میکند بجهة نظر [illegible] بر همه جهت
هر کس نظر کند باثاریکه در نواحی آسمانهاست خواهد
دانست که خلقت آنها از طریق بشر خارج است و باید
صانع و موثری داشته باشند که در صورت در هر زمانی از زمانها حکمت
بالغه اش اقتضا کند در آن زمان اظهار نموده باید تا جمیع مردم
از آن آثار عموم پی برند و در اثبات وجود حقیقی از این آثار
باشند و شکی و ریبی در وجود خدا نداشته باشند و بدانکه بعضی از آیات
آفاقیه الهیه مانند کسوف و خسوف و ستارگان دنباله دار و حوادث
که از آسمان و زمین ظاهر میشود خصوصاً که یک قسمت از آیات [illegible]
مثل [illegible] و [illegible] و دیگر [illegible] و وحشت و خوف
و امثال آن [illegible] و غناء و رضا و غضب و انواع دیگر از اعظم
آیات آفاقیه است که خلقت آنها و در [illegible] طلوع
و غروب کواکب و خلقت و احوال انتقال [illegible] و حرکات
افلاکیه و عجائبات مناسب آنها مفصلاً است موجب
تطویل میشود به اختصار کردیم مقصد اول در معرفت

مقصد اول در معرفت اجرام نورانیه و ظلمانیه

نورانیه فلکیه است از کواکب که باشد پس بدانکه کواکب
بر دو قسم است اند ثوابت و سیاره و سیاره هفت است
قمر عطارد زهره شمس مریخ مشتری زحل و از این سیاره
غیر شمس و قمر هر حالتی و از این در حالت این نام
علیحده بلوغ طول میکند آفتاب را حرکت مخصوص
غیر ملحوظه تا فصول اربعه زمستان و تابستان و بهار
و پائیز از این حرکت پدید آید چنانکه یکدفعه بسمت جنوب
میل کند تا ابرها و رطوبات در جوف زمینهای [illegible] بلاد
شمالیه که اکثر معموره روی زمین است حبس شود و سردی
هوا در آن زمینها بورزد زمستان شود گاهی بسمت شمال توجه
تا ظاهر زمین گرم شود و تابستان گردد و آن رطوبات و ابرها
غذای حیوانات و در جسم نباتات از اشجار و گیاه رود
و نزدیک تمام شدن آن باره زمستان عود کند و بر ظاهر [illegible]

و رطوبتی از آن تابستان متأثر گردد و گاهی آفتاب بسمت جنوب
و شمال میل کند تا فصل بهار و پائیز [illegible] ظاهر شود و بدان هر وقت
از وقتی آفتاب بسمت شمالیت ماه شتاء بسمت
جنوب میل کند تا موجب زیادتی گرما نشود و هر وقتی آفتاب
محاذات جنوب است ماه شتاء بسمت شمالیت تا یکسره
گرما از میان نرود و [illegible] مفرط ملایمت پیدا نشود
و جمیع اینهای مذکوره از حرکات آفتاب مذکور شد از این
سایر کواکب هم [illegible] و آنچه ذکر شد از حالات سیارات است
از [illegible] تذکر و تفطن انسان عارف
در آن [illegible] حکمتهای عجیب و آیات غریب پروردگار و متیقن
بوجود خداوند قادر خواهد گردید قسم دوم از کواکب کواکب
ثابته است و جهت نامیدن این کواکب را بثوابت
دو جهت است اول ثبات اوضاع و اتصالات ایشان است
با یکدیگر دوم کندی حرکت ایشان است و افلاک

بدانکه شماره کواکب ثابته زیاده از هزار و کسری ممکن نشده
ولیکن اهل رصد هزار و بیست و دو تا از آنها را مشخص
نموده‌اند و مواضع آنها را در افلاک معین نموده‌اند از قبیل
صورت آدم و حیوانات و اشیاء دیگر و هر یک از آن
کواکب را در یک عضو مخصوص آن صورت جای داده
اند مانند دست راست یا چپ یا پای راست یا چپ
یا پشت یا پیش و قس علی هذا چنانکه گفته شد و هیچ از آن اعضای
مذکوره نشان دهنده و بیان کند آن کوکب را اینها شدند مثل
می‌گویند کوکب در پشت فلان صورت یا دست فلانه
صورت و همچنین این گونه کواکب را داخل الصوره خوانند
و عدد آنها بنا بر تعیین اهل فن نهصد و هفده است
و از جمله آن صور این صورت دب اصغر است که ستاره جدی
زیر دم او است و مواضع بعضی دیگر از کواکب صورت
نامعین است می‌گویند کوکب نزدیک به دست یا پای فلانه صورت است
یا پشت صورت است و عدد آن کواکب صد و سه است و از جمله صور
این صورت حوت است که مقصود تا اینجا ذکر کتب

هر آینه افلاک را بر نه فلک معین کرده‌اند و هفت از آن
کواکب سبعه سیاره است که اسامی آنها مذکور شد و از هر
هر یک از آن کواکب فلکی معین نموده‌اند بترتیبی که مذکور خواهد
شد انشاءالله و هشتم از آن افلاک در زیر کواکب ثابته است
و نهم فلک الافلاک گویند و فلک اطلس نامند و بعضی عرش
کوکب گویند و بعضی فلک اعظم نام کرده‌اند و مشتمل است بر جمیع
افلاک و محیط است به همه آنها است و حرکت عام و خاص
از کواکب است و از این است که اینجا فلک خالی از کوکب است و از
اهل رصد ممکن نشده است که سوای بعد او را از طرف
سطح محدب اطراف بالا او است معین نمایند و
در سطح مقعر یعنی سطح زیر او چون که ملاصق فلک ثوابت جنبیده
سطح محدب فلک ثوابت است از روی تحقیق الف
قطر او است نظر نموده‌اند سی و سه هزار هزار بار و هفده و بیست
و چهار هزار و شصد و نه فرسخ تقدیر نموده‌اند سطح محدب
او را بغیر خداوند علیم کس نداند اما متناهی است و منتهی المنتهی

بعدم مطلق نیست زیرا که عدم متناهی در ابعاد اجسام واجب
ابعاد ثلاثه یعنی عرض و طول و عمق محال و ممنوع است
و باید دانست که قوه ادراک او نیست تا فرض تخلای و ملاء
در او شود چنانچه از ادراک گفته درون کوزه را گاه فرض آب شود
یا هوا شود ممکن است ملاء و هر گاه فرض هیچ یک نشود ممکن است
خلای او و گفته اند که حرکت این فلک سریع تر از حرکت افلاک
زیرا که در هر شبانه روزی یک دور قطع کند که تقریبا سیصد
هزار هزار فرسخ است و حرکت او از مشرق به مغرب است و جمیع
افلاک را بحرکت متحرک کند و طلوع و غروب کواکب بحرکت او است
و اینکه طلوع و غروب را گفته اند چون جرمی است کثیف
و واقع است در وسط حقیقی افلاک چون افلاک
کلیه است مانند وسط حقیقی پیاز توبتو نصف افلاک
در زیر زمین و نصف دیگر از آن دیده و محسوس است بالای
زمین پس هر دایره را که فاصله بین نصف مرئی که بالا و نصف
غیر مرئی که زیر است حلقه ای که منتهی الیه زمین است افق

و چون آن دایره باختلاف سطوح اراضی بلاد از جهت بلندی
و پستی زمین آن بلاد اختلاف پیدا کند و لهذا آفاق کره مختلف
پیدا شود فرض کنید بلدی که بجهت انحطاط سطح زمین او زودتر
طالع شود و در بلد دیگر بجهت ارتفاع آن دیرتر طالع شود و همچنین
در غروب اما در هر وقتی که کوکب در زیر زمین رود و غیر مرئی
شود آن را غروب گویند و هر وقتی که از دایره زمین بالا آید و
محسوس شود آن را طلوع خوانند و این مطلب در جمیع کواکب است
حتی شمس و قمر است چنانچه در ادراک ملاک ماه و بدر شدن آن
خسوف آن ذکر قمر شمس و همچنین سایر آیات که در حین
علامات و کیفیات معین شده اند که در [illegible] بیان میشود
پیدا شده و در حالات او ماه گفته اند که ماه جسمی است صیقلی و
نور در آن جا نیست [illegible] چون نصف او دائما مواجه شمس
و لهذا نور از او روشن است دائما و نصف دیگرش بجهت
مواجه نبودن ظلمانی و تاریک است و هنگام اجتماع در میان شمس
و قمر پیدا شود نصف تاریک او بطرف زمین

رونق افتد و در برابر آفتاب آید روشنی نماند و در این حالت
ماه را محاق گویند و در اواخر ماه اتفاق افتد و چون ماه
دوازده درجه از آفتاب دور شود پیدا گردد و اجتماع از میان برود
باز بهمان قدر مواجه در میان نیمی وقتی پیدا شود و گوشه از طرف
نورانی ماه در برابر اهل زمین نمایان شود پس این ماه در این
حال هلال خوانند در اول هر ماه اتفاق افتد و هر گاه
او را غره آن گویند و هر قدر که ماه از آفتاب دور شود پیدا گردد
نیمه کرهٔ روشن او در برابر اهل زمین بیشتر نمایان شود
شود تا آنکه [illegible] قرص قمر با نیمی مقابل شود و تمام قرص
او نورانی نماید پس این حالت ماه را بدر گویند و در شب
چهاردهم ماه واقع شود چون از چهاردهم و پانزدهم بگذرد
و مقابل نیمی دیگر هم گردد [illegible] نورانی ماه به تدریج مبدل به ظلمت
شود تا آخر بگردد روشنی او تمام شود باز محاق گویند
و اگر اجتماع بعین نیمی و [illegible] بلکه در حوالی او اتفاق
افتد از عقد تین راس یا ذنب [illegible] نقطهٔ تقاطع منطقه

منطقه قمر و منطقهٔ البروج حقیقی گویند مقابله اتفاق افتد
بین شمس و قمر پس در آن حال زمین فاصله خواهد شد میان آن
و آنها از این جهت شعاع شمس که از زمین عاید در وسط حقیقی عایق است
پس مانع از تابیدن آفتاب خواهد شد بر جرم قمر تماما
یا بعضا قمر را در این حال منخسف یا گرفته خوانند و در حالت
آفتاب بعضی گویند فلک است میان تهی و در جوف او آتش است
و حرارت و شعاع آفتاب در آن آتش است و از دهنه او
برون آید بعضی گفته قطعه ایست مانند ابر و بعضی گفته آتش است
و حرارت آن از پرتو عالم است و چون شعاع او بر عالم افتد
دوباره حرارت او بر عالم افتد و بعضی دیگر گفته اجسام است
لطیف که از آب دریا منعقد شده است و بعضی گفته اند
از اجزای [illegible] و از غیر اتفاق مجتمع شده است و بعضی
گویند اجرام است مجسم و از غیر عناصر اربعه است و جمع این
اقوال از حکما منقول است و اهل [illegible] روایت کرده اند

رو داده است نمود اجزا اقمار بسیار از نور غیر ثابت لیکن کرده او نشی
او را دارد اشخی جاهل گفته اگر بعد از رجعت ایام زود تند از
حرکات خود باز ماند جمیع حیوانات بمیرند و جمیع اهل عالم بیخ
شده و جمیع اشجار و نباتات خشک شود و در حالت فنا.
اما ذکر شده که گاه در هوا و اطراف سیار عقد شمس مذکور
رسیده راس یا ذنب اجتماع شمس و قمر اتفاق افتد
پس قمر در آن حال حایل خواهد شد میان اهل زمین و شمس
حیلوله خواهد شد یعنی از جرم شمس در کلیه تمام اجرام از
انظار اهل زمین پنهان خواهد بود و شمس در این حال منکسف
جزئی یا کلی خواهد گفته اما مراد از قطب فوق
اما خط نقطه [illegible] وقتی [illegible] تخصیص منتقیم
یا عمود و تا محض منتقیم از زمین نصب کنند بفلک منتهی
شود آن را [illegible] اما [illegible] قطب و در افاق عالم [illegible] اقطار
سموات اما سیار ثابت از قبیل ستاره ها با سر دار
دارد و ستاره دار و دم [illegible] آن جمله

جمله خانه که در عناصر اربعه است بسیار است مانند رعد
و برق و قوس و قزح [illegible] شده و دهها
و هاله در گرد ماه در [illegible] از ایام ظاهر شود و امثال آن
اما این نیست و کیفیات در محل خود مضبوط است و فقدان
در آن مختصر [illegible] معقول [illegible] خوب [illegible] را در این
رابعه [illegible] آیا [illegible] الافاق ایمان باشد و امثال آن باشد
از آثار معرفت وجود جل و علا و حقیقت و اثر [illegible] باشد
[illegible] داشته جمع از جهات فلک الافلاک و باید دانست
که از برای هر یک فلک [illegible] افلاک کواکب سبعه
سیاره و وجود با کیفیات [illegible] و با [illegible] مقادیر [illegible]
و بیان آن در این مختصر به تطویل ملاقات شد و [illegible]
به [illegible] افلاک [illegible] فلک
اعظم فلک البروج است [illegible] فلک ثوابت [illegible] خواستند
اما انجم ثابته مانند گوهر ها [illegible] در آن فرو زند

و آنچه تتمه آن فلک و فلک البروج است از قطب
تا قطب آن فلک با قطب جنوب او را از دو قسمت
کرده اند و هر قسمتی از آن یک برجی داده اند اسامی
مجموع آن دوازده برج است حمل ثور جوزا سرطان اسد
سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و از آن هر برجی
سی درجه مقرر نموده اند که مجموع آن سیصد و شصت درجه است
بعد و ابعاد سال و گفته اند که حرکت این فلک از غرب
به شرق است و در هر هفتاد مقدار سال یک درجه طی کند
و در هر دو هزار و صد سال یک برجی را و مجموع
دوره او در بیست و پنج هزار و بیست سال تمام شود بعضی آن را باشد
که در صد و بیست و پنج سال یک درجه را طی کند
فلک هفتم جای زحل است فلک ششم جای مشتری است
و نسبت بارها به ملک و دهاقین دارد در رنگ [illegible] و از آن
با [illegible] است و نام او [illegible] و گفته اند که مدت سیر او

و مدت سیر او در هر یک از برج های دوازده گانه مذکور دو سال و شش ماه
است و تمام دوره اش سی سال است و قطر و کلفتی آن کوکب چهارده
هزار و چهارصد و سی و پنج فرسخ است و مساحت جرم او
صد و [illegible] برابر زمین است فلک ششم جای مشتری است
و نسبت بارها به قاضی و صوفی دارد و در رنگ قهوه ای است
و گفته اند نام دوم این فلک ها [illegible] یا [illegible] است
و مدت سیر او در برج های مذکوره یک ساله است و تمام دوره او دوازده
سال است و قطر دایره آن کوکب چهارده هزار و پانصد و نود و پنج
فرسخ است و مساحت جرم او یکصد و هشتاد برابر زمین است
فلک پنجم جای مریخ است و نسبت به لشکریان و جنگجویان
دارد و در رنگ سرخ است و نام او فرشتاد و [illegible] است
و مدت سیر او در برج های مذکوره پنجاه روز است و تمام دوره او
هجده ماه است و قطر دایره آن کوکب پنج هزار و هشتصد و پنج فرسخ
و مساحت جرم او [illegible] برابر زمین است

برابر زمینی فلک چهارم جای شمس است و نسبت بسلاطین دارد
و برنگ نقره است و نام او ارهنگوش است و مدت سیر او
یکساله است و تمام چرخ یک لیست [?] مساحت او سی صد و
شصت و شش برابر زمینی است و قطر او مقدار هزار و پانصد و
سی و هفت فرسنگ است فلک سیم جای زهره است و نسبت بزنان
و مردان و اهل طرب دارد و برنگ زرد با نعل [?] است
و نام او ماعون [?] با تحقوام است و مدت سیر او در برجی
بیست و پنج روز است و تمام سیر ده ماه است و قطر او [?] کوکب
نهصد و شصت فرسنگ است و مساحت جرم او یکدانگ
از شش دانگ زمینی است فلک دوم جای عطارد است
و نسبت بعلما دارد و برنگ سبز [?] است و نام او قیدوح [?]
پاریعون [?] است و مدت سیر او در برجی بیست و پنج روز است
و تمام دور سیر او [?] و قطر او [?] صد و نه فرسنگ است
و مساحت جرم او یک قسمت از دوازده هزار و هشتصد و
نه قسمت زمینی است فلک اول جای قمر است و نسبت بپیادگان
دارد و برنگ آهن [?] و نام او رفیعا نارفعا است

رفیعا نارقی است و مدت سیر او در هر برجی دو روز و نیم و تمام
سیر او یکماه است و قطر او باعتقاد حکما برابر زمین است
و مساحت جرم او بعقیده از نقاشان [?] یک شصت هزار و چهار صد و پنج
و موافق اخبار چهار هزار فرسنگ است و چهل و سه [?] ساله است
و مقدار [?] است و کوکب نور از آفتاب میگیرد و کبودی که در ماه [?]
اول موافق اخبار در خلقت خداوند جبار است نه علمی
کوه قاف چون کبودی مانند قوه [?] باره [?] ناظرینی نبود [?] است
و لهذا خداوند حکیم او را کبود خلق کرد تا زنند که در باره [?]
اهل عالم بدانکه مقاله التأثیر در عالم اربعه و نفیست [?]
از ارکان است بدانکه عالم عناصر چهار است اول آتش و طبع
آتش گرم است و خشک است و مکان اصلی او تحت فلک
قمر است بعد یکه سطح محدب او مماس است سطح مقعر فلک
قمر است و دلیل بر وجود آن محسوس بودن آتش است هست [?]
و آن آتش متحرک است و بحرکت او زنده [?] بجهت تحریک افلاک

دلیل بر حرکت او حرکت ستارگان و بنیاد دارد و نزد
دارست را در لوح فزر سنوات در جوالی گرد تا رسید آن سقف
کره هوا است و طبع وی گرم است و تر است و آن را نیز
چهار طبقه است طبقه اول بخار و تاریک است آمیخته با بخار
تا زمین است در او حادث می‌شود تار یار و بیابان دارد و نیز و چار
و امثال آن طبقه تأثیر هوای غالب است در او حادث
می‌شود تیز آتش نیز ستاره جهنده که ما در دیده می‌شود
طبقه ثالث زمهریر است که هوای او بخار و ستارات در وی که
رطوبت و از رسیدن شعاع آفتاب باد در آن اینست و سبب است
و در او حادث شود رعد و برق طبقه رابعه هوای بخار در
آنجا رطوبت است که شعاع آفتاب چون منعکس از زمین
است بالا نرسد سیم از عناصر آبست و طبع وی سرد و تر
است و احاطه دارد سه ربع زمین را و دریای از آنکه
محیط نامند و سایر دریاها باد متصل است

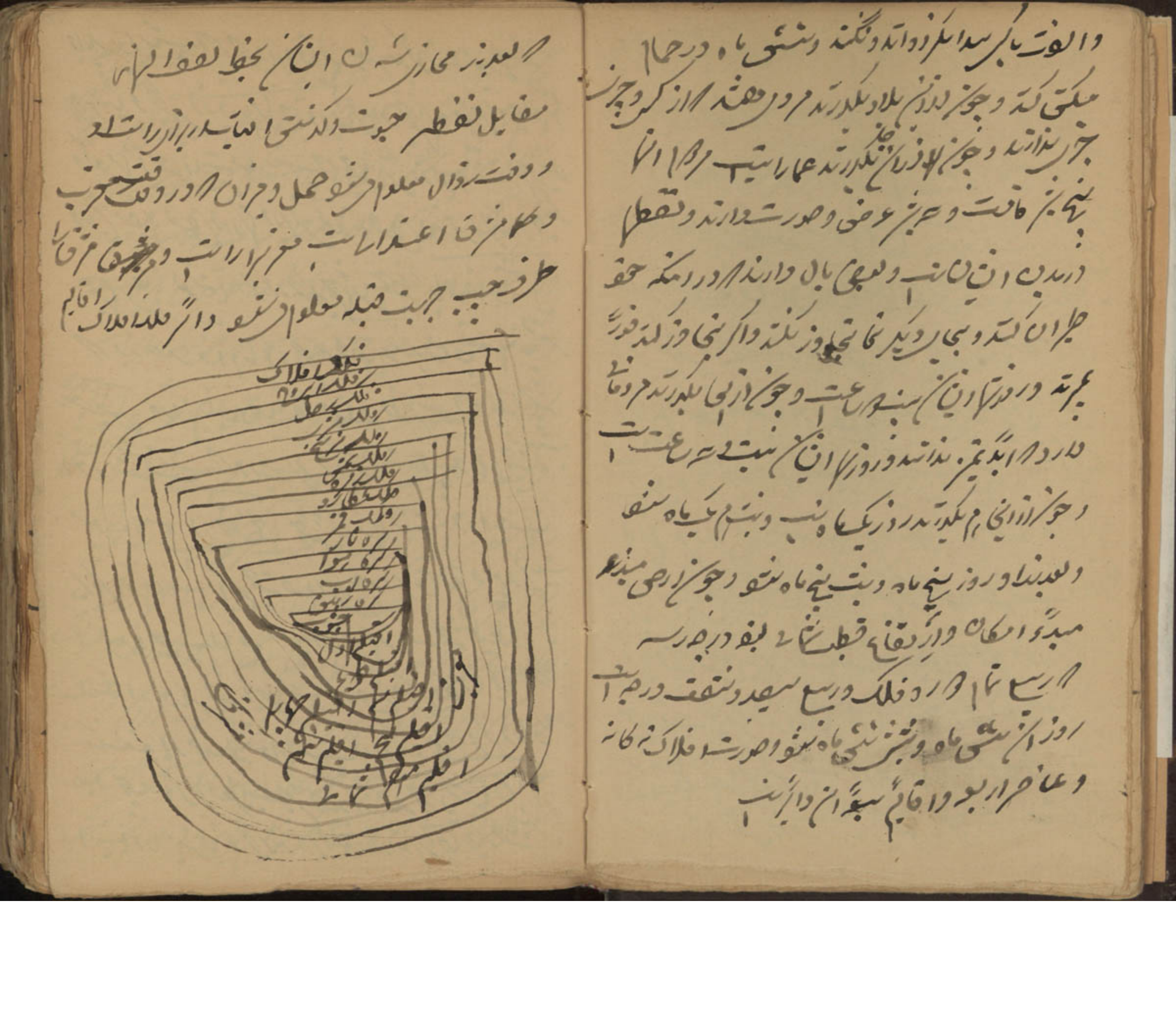
چهارم از عناصر خاکست و طبع وی سرد و خشک است
و مرکز عالم است و دارای او سه طبقه است طبقه اولی
مرکز زمین است که جمیع اجزاء او خاک خالص در او جمع و حبس
می‌شود و از او حادث می‌شود موالید ثلاثه از معادن
و حیوانات و نباتات و بود باشد طبقه ثانیه طین است
که ممزوج با آبست طبقه ثالثه ربعی مکشوف است که آن را حکما
بحار و دارد در آن استخط قسمت است چه بیشتر بعضی از حکماء
از قبول آب است و او را سبب آن دانند اند است احاطه کرده
و بوزن در می‌آید و لیکن بجنبد دیده می‌شود بود بلکه این کوه
ربعی واقع در کره آبست و قسمت ربع او را آب نبود
است بجهت سکنای حیوانات و روئیدن نباتات و از آن
ربع مکون نامند حفظه الله ات در بیان اقالیم سبعه
فلم و ربع مسکون است بدانکه طول ربع مسکون از جانب
مشرق است تا مغرب از جزایر خالدات باشد تا جزایر
خالدات در منتها

تا جزایر خالدات و عرض آن از حدود معموره بیشتر حد خط
استوا است تا نهایت الکای خطا و منافذ قطب
شمالی و در طول ربع مسکون هفت خط فرض کنند
و در میان هر خطی یک اقلیم یعنی [illegible] اند و در این
اقلیم اول که از مشرق [illegible] تا [illegible] روی [illegible]
و در [illegible] در تمام فصول [illegible] از ده [illegible] است
و این اقلیم در تربیت زحل است و رنگ اهل او [illegible] است
و رنگ اهل او سیاه [illegible] و [illegible] و جبال است
عظیم الجثه از قبیل فیل و [illegible] در اینجا بسیار است
و در او سی و چهل نهر عظیم و هزار نهر کوچک و بیست
یک کوه بلند و [illegible] نهر بزرگ و مساحت او [illegible] از ده هزار
فرسنگ است و اعظم بلاد او [illegible] هند و [illegible] است
و ارتفاع قطب شمالی در او [illegible] از ده درجه و ثلث
درجه است اقلیم دوم در تربیت مشتری است و اهل او بر
رنگ [illegible] اند و در او سی [illegible] نهر عظیم [illegible] هزار

و دو هزار نهر کوچک و هفده کوه عظیم و [illegible] نهر بزرگ است
و اعظم بلاد او حبش است و مکه و مدینه هم در این اقلیم است
اقلیم سیم در تربیت مریخ است و اهل او سیاه چهره اند
و در او صد و هفتاد و نه نهر بزرگ و تقریباً هزار نهر
کوچک است و شش کوه بلند و بیست و دو نهر بزرگ و اعظم
بلاد او بابل است و ابتدای او از طرف شرقی بلاد چین
و از طرف غربی بلاد یأجوج و مأجوج است تا بلاد مصر و اسکندریه
و شام و قاف و [illegible] تا رسد به بحر اعظم و مساحت معموره او هفتاد هزار
فرسنگ است اقلیم چهارم در تربیت شمس است و اهل او
و سبز [illegible] گندمگون اند و در او بیست و دو نهر عظیم و چهار
هزار نهر کوچک و بیست و نه کوه بزرگ و بیست نهر عظیم
و اعظم بلاد او خراسان است و ابتدای او از طرف شرق
بلاد چین و تبت و ختا و کوه بلور و بدخشان است
و از طرف غرب بلاد یأجوج و مأجوج و از شمال بلاد

بلاد یأجوج و مأجوج و در شمال بلاد هند و بلاد کرمان و فارس
و بلاد عراق است و در این بحر روم تا ساحل بحر محیط منتهی می‌شود
اقلیم پنجم در آنست فرسنگ است و اهل او سفید رنگ اند و در
او سی کوه و پانزده نهر عظیم و هزار و هفتصد نهر کوچک و در کوه
بلند و سی نهر بزرگ است و اعظم بلاد او ماوراءالنهر است
و ابتدای او از حد مشرق است تا در وسط ترکستان
و از آنجا بحر جیحون و از طرف شمال خراسان طی کند و بکرمان
و فارس و دیار مر باید و از آنجا تا جرجان رود از طرف جنوب
او ز بابیان بگذرد و بحر او قبرس منتهی می‌شود اقلیم ششم
در آنست ... فرسنگ است و اهل او اشقر اللون اند
در او بیست و چهل نهر عظیم و هزار نهر کوچک و بیست
و کوه عظیم و سی نهر است و ابتدای او از مشرق است و شمال
بلاد یأجوج و مأجوج است و بلاد خاقان و از نواحی خوارزم
و جیلان گذرد و در طرف شمال قسطنطنیه تا باب اندلس آید

و بحر اعظم منتهی می‌شود اقلیم هفتم در آنست فرسنگ است
و اهل او سفید رنگ مایل بزرد نگارند و در زرد رو اند
و در او صد و چهل و دو کوه عظیم و هزار و چهار صد نهر کوچک
و دوازده نهر بزرگ و نه کوه رفیع است و ابتدای او از مشرق
بلاد چینی تا ساحل دریا گیلان و رود تنگ و ولایت
او بیشتر رفته رفته ساحل بحر اعظم منتهی می‌شود این
اقالیم سبعه است و ارتفاع قطب شمالی در آخر اقلیم
چهل و نه درجه و ربعی است از اقلیم اول تا آخر
اقلیم هر روز نیم ساعت بالا میرود و نهایت طول روز در این اقلیم
شانزده ساعت است و از این اقلیم گذشته اینکه است از زمان
... برف نتوان زیستن و آبادانی نمی‌شود و در این
حیوانات هم نباشد و نقل شده است از جمله بلاد معروفه
این اقلیم شهر ... است اهل بلغار به تجارت در این روند
و از آنجمله شهر یوره است اهل وحشی اند و القاب ...



و الوقت بالی سد اگر زود آید و نگند و شش ماه در حمل

میکنی که و چون دران بلاد بگذرند مردم هفته [illegible] از گرمی چیز

چیزی بداند و چون بالاتر از آن بگذرند عمارات نیست مردم آنجا

[illegible] وحوش و صور شده اند و در قطب

در این [illegible] و [illegible] دارند ادر [illegible]

[illegible]

[illegible] از این [illegible] ساعت و چون از این بگذرند [illegible]

[illegible] روز [illegible] شب [illegible] ساعت

و چون از این هم بگذرند روز یک ماه شب و شب [illegible] یک ماه

و بعد از آن روز پنج ماه و شب پنج ماه شود و چون [illegible]

[illegible] قطب [illegible] درجه

[illegible] فلک [illegible] درجه

روز [illegible] ماه و شب [illegible] ماه شود [illegible] افلاک [illegible]

و [illegible] اربعه و اقالیم سبعه آن دائره است

اگر بعد [illegible] محاذی شده آن [illegible] بخط استوا

مقابل نقطه جنوب [illegible] نماید [illegible] استوا

و وقت زوال معلوم شود حمل و میزان [illegible]

[illegible] اعتدالات [illegible]

طرف جنوب جهت قبله معلوم شود [illegible] افلاک اقالیم

باید دانست که در اقالیم سبعه مذکوره امور عجیبه
و اشیاء عجیبه از دریاها و رودخانه‌ها و چشمه‌ها و چاه‌ها و جاده‌ها
و کوه‌ها و حیوانات بسیار است در محل خود مذکور شده و در اینجا
و در این مقام بعضی از آنها را ذکر نمایند بعضی از آثار الهیه [illegible]
چشمه‌ها نوشته‌اند از جمله چشمه‌ها حمه(؟) باد خان است که
در حدود دامغان است به محض رسیدن نجسی یا کثیف
خفیفی در او باد و صاعقه مهلکه ظاهر شود و از جمله چشمه
آذرشسب(؟) است که در حوالی قزوین(؟) است آب سرد او چشمه است
مسهل است و از جمله چشمه با میالت(؟) است که در وقت
بیرون آمدن آب از آن چشمه صدای رعد و برق کند و بیرون ریزد(؟)
و [illegible] و چرب [illegible] است و از آن جمله است چشمه طبیعی(؟) است
آب او دیگر(؟) چشمه [illegible] است در فارس از مکان در معده
سنگ شود و از جمله چشمه داراب است در او [illegible] کرد در او رود
باد بجهد اگر اضطراب [illegible] بجهد و از جمله چشمه اشتیان که
آب او را به هر جا که ببرند [illegible] ملخ‌ها هر جا که سار باشد

را جای که سار باشد همراه او از رود تا بینی [illegible] ملخ باشد
آنها را [illegible] کنند و از جمله چشمه موسی است در نواحی مصر که
هر گاه حائض در [illegible] آنجا را با آب گل کند موسی [illegible] آزاد(؟)
سرنگون و حلق کنند و از جمله چشمه مومیایی است آب او مومیایی
و از جمله آب [illegible] است در [illegible] از خوردن آن از آب
رسند کانی است و از جمله چشمه نقره است که [illegible] از آن آب
بردارند جهت خوردن مقدار یک مثقال [illegible] در او دیده
نشود و از جمله چشمه انگور است آب او در بعضی [illegible] خشکی
رنگ شود [illegible] از جمله چشمه عیب(؟) البحر است در بار کوه
[illegible] درخت عظیم در او [illegible] چهار [illegible]
غائب شود اگر [illegible] حکم [illegible] شود نوشته‌اند که [illegible]
در [illegible] از چشمه [illegible] رفت [illegible] درخت
[illegible] و از جمله چشمه عباد(؟) است در بعضی قزوین(؟)
و [illegible] است از نهایت گرمی [illegible] تخم مرغ در او پخته شود

و در زیر سایه ای از درختی نافع است و از جمله چاه بواد است
دراز بابل است هر که را بهر رنگی جامه در او
اندازد بهمان رنگ شود و از جمله چشمه ایست صنوبیت
در صندوقی مقفل و اگر در آن صندوق را بگشایند آب آن شور
باشد و اگر بخود در خود آب را آرد و ترشح کند ترش است و چون
آب او کم شود مهندسان بکفایت هر ارتفاع طعام درو بنا
کنند و از آنجا چند کوه برکند آب در پا دمشق از جمله
دریا رحیمی است آنرا دیک ففقد است آتش در آن است
زمین چون آن فرسنگ آب را بر سند هر قاتل شود و از جمله
شمسی است در حوالی قبچاق در طلوع آفتاب آب
بسمت مشرق رود و در غروب بسمت مشرق رود
در چاهها عام نوشته اند از جمله چاه‌ها صواعق است
هرگاه دسته چیقی در او افکند بطور صاعقه و باد برخیزد
و عمارات را خراب کند و از جمله چاه صد است
در حدود تهران است هر کس آب از آن چاه رود

نزد آن چاه رود صدای عجیب و غریب شنود فارسی ترکی
و هندی استماع کند و چون باران آید صدا اکثر افزون شود
و چون باران بایستد فرو نشیند از صداها ظاهر شود از جمله چاه
سنگلاخ است در بلاد کوه تبت هر کس آن را بخواند
بعد او نظر کند سنگی روان افتد و بر و حور نشسته و را نگیرند
و از جمله چاه دماوند است هر فحی ف حبس بار بار ایشی
و در آنجا جوشند و همیشه زنده است و از جمله چاه اصفهان است
انگویند چاه از آنجا نیز روان آید و آنقدر عمیق است
که چند طرف در آنجا افکنند به پنج ماه گرد در پشت
است در رستاخیز روز بار پیمان پیشرفت یعنی اداسید
و از جمله چاه حمص است در بلاد هند است و در طرف از اول
ماه نو تا آخر ماه ناقص است و چون آخر ماه خوشه باشد
و از قاتل است و دیگر در پایا وارد چاه و بعضی از چاه
جهنم درجه ایست هر کس که بخواند در آن است

در کتب نوادر ... رجوع باید در حیوانات نوشته اند
هزار و چهارصد ذرع است و هفتصد آن در دریا است
و هفتصد آن دیگر بیرون آبست و از جمله حیوانات عجیبه
دریا ماهیی است که حضرت علی ع فرمود که خدایا مرغ با
ماهی را در قعر دریا تا در روی آب سوار است عرض کرد
حضرت رسید رو بیکبار دریا رفت و جمله عجایبات را
پس علی یکبار دریا رفت دید مرغی یا ماهی از دریا
بیرون آمد و بی نهایت بهوا رفت و بعضی از او را دست
تا در دریا او شبانه روز از ... خود ماهی ستد باد را
هم بهوا رفت و تمام شد حضرت علی ع فرمود ... بلند
و ... خدایا ... ماهی ... فوراً
حضرت رسیده از علی ... ماهی ... دوازده
ده هزار ذرع ... ماهی ... از جمله حیوانات
... در جزیره جنبی ... او رفته است
دیگر یک بال او ده هزار ذرعست

یک بال او ده هزار ذرعست و سید جزایری از اینها نقل میکند
امروز از تجار چون بجزیره ... رسیده از ... و آورده ... و حکایت
نموده در دریای چینی طوفانی شد و باد ... اهل کشتی را
بجزیره رسانید اهل کشتی بجهت ... در جزیره گردش میکردند
ناگاه قبه عظیم درخشان به بلندی صد ذرع ... و دیدند
چون از نزدیک رفتند دیدند تخمی است ... پس زده شد او را شکستند
جوجه از میان او بیرون آمد بقدر کوهی ... چند پا و بال
او ... و ... بیرون آمد و چون ... جوجه
ناقص بود و ... قرار نداشت و ... شد و او را کشته
و گوشت او را در میان جزیره طبخ نموده و خوردند چون صبح شد
دیدند ریش ... سفید ... سیاه شده ... گفته
ان ... ~~در دیگ ... بوده ...~~
از درخت ... آن ... صبح شد
دیدند یک ... از ... بقدر کوه ... کسی
... در چنگال ... کوهی ... داشت ... کشتی
بزرگ ... چون بمحاذی کشتی رسید

گذشته رسیده این پاره کوه را اگر نمی‌شد این کشتی دیگر کشتی
نماید و در میان دریا دو قطعه و خدا ابیل کشتی را نمی‌شود
پس از مطالب مذکوره دانسته شد که جمیع موجودات
افلاکیه و آفاقیه و عناصر با تغیر و تجبیر و کیفیت
خلقت آنها آثار شده از ایجاد وجود ذات واجب الوجود
و حکمت و قدرت و رشد و عنایت که بندگان خود را
در تمسک یابند تا حجت بالغه خود را لازم و متحجة
نماید و راه عذاب و در معرفت او از احدی باز نباشد
و نگوید ما از عقل با قصور خود قادر بر تحصیل معرفت تو
نشدیم پس استحقاق عذابها را نخواهیم داشت چنانچه اعرابی
عرب در معرفت تحقیق تمسک باین آثار شد و گفت
البعرة تدل على البعير الاقدام على المسير و السماء
ذات ابراج و الارض ذات فجاج اما تدلان
على الخبير البصير پس تشکل تر دلالت دارد این جاده
بجا دلالت وا اند بر قدم نشده آنها یا آنکه بیان دقایق
و ماه و ستارگان و طلوع و غروب ایشان نسق دیگر

در باران و نورها و نبات و ..ند دوران افلاک و این رجیم
بادریاها و چشمه‌ها و نهرها و کوهها و معادن و این همه خلایق
مختلفه و حیوانات عجیبه با تدبیر و تجبیر دلالت دارد
بر خالق و صانع خبیر و بصیر و امیر المؤمنین ع فرمود در جواب
سائل فرمود البعرة تدل على البعير و آثار القدم تدل
على المسير و آثار القدم على المسير فهيكل علوي
بهذه اللطافة و مركز سفلي بهذه الكثافة كيف
لا تدلان على الخبير البصير پس تشکل تر دلیل است
بر آن و تشکل چهار دلیل بشر چهار و آثار قدم دلیل
رونده پس آسمان بآن لطافت و زمین بآن کثافت
دلالت دارد بر خلاق خبیر و بصیر از صنعت عجیبه سؤال
از خدا را بچه شناختی گفت از فسخ عزایم و نقض همم
گوی ... ... دانشمند دوران افلاک
لطایف و حالات الاهیه دانا الحق ... دانشمند

الفصل ثالث در اثبات ذات خدا

الفصل الثالث در اثبات و استقلالیت نفس

ارواح را آثار مختص بوده چنانکه از نفس بیان

اما بیان ثانی الافاق دلالت دارد و اما از خود سید و ۳۴ گفتو

من عرف نفسه فقد عرف ربه نیز از معرض بوده است

نفس خود را شناخت الله را شناخت از ادله نفس افراد

علیه حجت ... سؤال عند تکمیل از خود سالم و ۲ را نفی

بجز ثبات ثابت ... تکمیل عرفه کنند مد نفس

انسانی باید از یکی است حقوق نفس ابراز

اَلنّامِیَۃُ النَّباتِیَّۃُ وَالحِسِّیَّۃُ الحَیَوانِیَّۃُ وَالنّاطِقَۃُ

القُدسِیَّۃُ وَالکُلِّیَّۃُ الاِلٰهِیَّۃُ بیان ...

ارواح انسانی مذکور خواهد شد چون ... دربدن ...

مقادیر قبل الروح ... نفس و ثانی ...

باید دانست ... آن روح ...

حیثی رفت ... مفارقت میکند ...

و در حیثی جواب مفارقت میکند اما بعد شده

اما بعد شده بجواد و نفس ناطقه ...

انسان متعلق اولست بدن تمام شده و ثانیا بجسم لطیف

بخواری میتر ... بخواری از اغذیه ... در نفس بدن

و توقف در او مدخلیت بسیاری دارد و در وقت جواب

توقف از بدن برداشته شود ... توقف ... رقیق

متعلق است ... نفس ناطقه و قائل ...

مطالبه اکثر از حکما الهیین و بسیاری از متقدمین و حکما

اثر ... و اکثر از متکلمین از جمله ایشان علی ما قیل

در بعض الکتب شیخ مفید علم الهدی و محقق طوسی

و علامه حلی جمال الدین و بسیاری از ... ...

و از جمله ... امام فخر رازی ... غزالی و بعض

دیگر ... در کتاب ... غزالی مذکور است

و حاصل ... آن روح مجرد ... انسان

اجساد در ... قبل الروح ...

بگو که روح از امر پروردگار من است و اسرار کرسی و نفخت
فیه من روحی واقع شده و بیشتر بجز او نیست حقیقت
انسانیت را از همه جز حق او حق است و او عبارت از روح
نفخه حیات است و اینها است از روح نفسی ناطقه است
و آن روح نفسی حیات را روح بخاری می‌نامند اطبا گویند می‌شود
آن روح انسان را حیات بخاری را دارای حواس [illegible] و حرکتی
باشد را از قلب منجذب را در جمیع اعضاء و عروق
بدن منتشر شده فیض را و نور [illegible] منجم آید و نور [illegible]
بلکه شود آید و [illegible] زبان و تشخیص [illegible]
[illegible] پوشیده بدان [illegible] و خیال و حفظ و عقل
و تشخیص [illegible] حواسی باطنیه و قوای [illegible]
مانند نور [illegible] تمام اطاق از یک چراغ آید [illegible] آن روح
در بیان حیوانات [illegible] باشد [illegible] و نفخ او از نفخ
چراغ اصلاً [illegible] احتیاج موت و ضایع شده
اختلاط [illegible] آن روح ضایع و فاسد خواهد شد

و فاسد خواهد شد و مانند چراغ است که نور او و روغن نفط
تمام شده و آن روح هم از تمام شدن غذا انسان تمام می‌شود
جلب دیگر این روح بخاری را معالجه می‌کنند روح انسانی را
که نفس ناطقه معالجه او نیست [illegible]
غذای انسان تمام شده فوق روح از بدن می‌رود و روح بخاری
در علم طب تعدیل و معالجه کند اما آن روح ربانی نفسی
انسانی و نفس ناطقه [illegible] روح حامل معرفت
و امانت عهد و میثاق [illegible] باشد بلکه روح حاضر انسان را
[illegible] شده [illegible] حامل معرفت و امانت نیست بتواند
و [illegible] اعضای [illegible] معرفت [illegible]
موت آن روح [illegible] و روز [illegible] داخل [illegible]
[illegible] انسانی نفس ناطقه [illegible] روح بخاری
مؤمنون
می‌رود آن روح [illegible] در سوره مؤمنین [illegible]
کتاب [illegible] لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة
[illegible]
را [illegible] موت [illegible]

جواب کلام اینکه هرگز نخواهی رفت بر جاده اگر [illegible] بس [illegible]

اسماء او تجرد داشته از مادیات [illegible] اگر تقوی [illegible] شود اینه

را نفی چون نیست تجرد سید محمد انه جواب [illegible] و در [illegible]

مطلق التجرد حقوا اضافه نفی وجود و ربط

و عرض و محل و ورود دلیل است بر علم تجرد او در کتاب

مذکور حکایت است شیخ مفید علیه الرحمه [illegible] نوادر [illegible]

تجرد قایل شده باشد که لا تجرد الا الوجود الا الله [illegible] (

وجه تجرد موجودیت مگر [illegible] واجب

الوجود و از جمله قایلین تجرد [illegible] و داد [illegible]

الحکم چاره ده [illegible] [illegible] حقوق [illegible]

و نقل آن [illegible] موجب تطویل است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حلقه [illegible] میکند و [illegible] شود

در بیان [illegible] [illegible] میکند و [illegible] شد

[illegible] انسان از [illegible] باشد و [illegible]

دارای صفات [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] فارق است [illegible] مطلق الوجود و واجب

الوجود و واجب الوجود دارای صفات امکانیه [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] و مطلق الوجود دارای صفات

[illegible] باشد و [illegible] اما [illegible] در [illegible]

روایات در [illegible] [illegible] و بسیاری ائمه علیهم السلام

در باب [illegible] دلالت دارد بر اینکه [illegible] [illegible]

مادیات اند و [illegible] تجرد ذات [illegible] صاحب [illegible]

و واسطه میان [illegible] عالم اند [illegible] و دنیا و عقبی [illegible]

الا [illegible] ارواح حیوانیه اند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] و اختلاف

[illegible] در حقیقت آن واقع شده علی الحساب [illegible]

عاملی ادعای [illegible] قول نموده [illegible] شانزده قول از شیخ

در کتب دیده ام و در این مختصر ایراد نموده ام او [illegible]

اول گفته اند که نفس انسانی حرارت غریزه است
که ساری و جاری در هیکل محسوس است دوم گفته که نفس
انسانی جزئیست لا یتجزی سیم گفته که نفس مزاج
مزاج بدن محسوس باد است ولذلک نفس انسان
چهارم گفته اند انسان هیکل محسوس باد است بدلیل بدنش
گویند پنجم گفته که نفس انسان از قوه دماغیه او است
ششم گفته اند که مراد از نفس انسان اخلاط اربعه است
دم و سوداوی و صفراوی و بلغمی است هشتم گفته که نفس انسان
جسمیست شفاف ساری در بدن مانند آب در گل و روغن
در کنجد نهم گفته که مراد از نفس آن روح حیوانی است
دهم گفته که مراد از نفس انسان اجزای اصلیه او است
که متولد از منی شده و باقیست از اول عمر تا آخر یازدهم
گفته که مراد از نفس آن خون در بدن است دوازدهم
که مراد از نفس انسان آن جثه که اعضای انسان بایست او نشو و نما

شده است سیزدهم گفته اند که مراد از نفس انسان
هوا است زیرا که هوا الطف است و نافذ است و ممتد در بدن
او است و او را حرکت و مد مانند مشکی که در او باد دمیده
چهاردهم گفته که نفس انسان آن صورت نوعیه او است
که قائم است ببدن و این اقوال از حکماء طبیعیین است
پانزدهم گفته که مراد از نفس انسان آن [illegible] لطیفه
ربانیست ربانیه ملکوتیه است و این قول از اکثر
علماء متشرعین از اهل الله است شانزدهم گفته اند
که نفس انسان جوهریست مجرد از ماده هفدهم گفته اند
از الوجود و گفته وجود است که در جمیع اشیاء موجود است
و نفس آن است و بنا بر قول قائل نیست هیجدهم گفته است
الموسیق و صدرالدین و کثیر از حکماء متألهین متفق
بر آنند که میگویند این وجود در انسان الهی است

اخبار است، اما هر چند در این جا گذاشتی آمد از جمله رحمه

و امثله گفته جهت با آنکه شد من حقو سید اعظم علیه

بر حمه للعالمین صادق بودند آن لقب با یک از آنها

و حب منبسط از رحمه واسعه باشد و گفته النفس از خود

بوده است دارای با حقیقت بود شما حقیقت او اولی بود

و لیکن دیگر از تحقیق گویند مراد او نفس انسان است

جزئیه است در حقیقت کلام [illegible] طلب بلفظها نا عرشیه

و محض [illegible] است اشاره با و شود داشته حقیقت و افعال

نسبت با و داده می شود مثل خاتم [illegible] او لا و فرمود

لباس فر خاتم [illegible] از خواتم [illegible] و آن [illegible]

جزء است او تا [illegible] شود بقای بدن و [illegible] نسبت

و لیکن دیگر نظر با جابر [illegible] بیچ روح اند از این انسان

روح القدس و روح الایمان و روح القوه [illegible] الشهوه

و روح [illegible] البدن نفس گفته اند این ارواح را در میان خلق

در میان خلق و گفته اند این ارواح خمسه را دارا شد

و مؤمنین دارا شد غیر روح القدس را کفار و یهود

و نصارا دارا شد غیر روح القدس و روح الایمان و [illegible]

بجهت آن مطلب با شد از آن طور [illegible] در قرآن نسبت داده شده

و اند بحیوانات [illegible] او [illegible] کالانعام بل هم اضل

سبیلا آن طور [illegible] بود کفار را مانند حیوانات بلکه [illegible]

زنده دارا بد و در اکثر [illegible] حکایت [illegible] جز [illegible]

در مسلک النجوم از [illegible] عبد [illegible] گفت

[illegible] مانع رجوع [illegible] حقیقت نفس [illegible] از انسان [illegible]

متفق گفته النفس شیء معلوم و لیکن شیء مجهول

[illegible] نفی [illegible] و حقیقت با معلوم [illegible]

ذات حق را [illegible] نفی [illegible] تعلیق محال است

تعلیق محال [illegible] الشیطان [illegible] و در سوره [illegible]

بلوتک عن الروح قل الروح من امر ربی

پس روح نفس ناطقه را نتوانست شناختن نخواهید شد
ذات خدا را شناختن نخواهند شد چون عرف نفس قصیر و نفوس [illegible]
ما به وحدیت دارد اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه
نشان از بی‌نشان ندارد بلکه حق نشان را از بی‌نشان [illegible]
نهایت پروردگار را نهایت نیست فانی در حقیقت عرف بلکه عاجز (?)
حق معرفتک بود ذات او را شناختن و آن نقطه تو هیچ عقل کل صادر
اول جلوه‌تر از او را نیست ابتدا کلام را بجز او حق دارد
جواب گفته می‌شود که بیان نه از خود است بر آن چه فرموده‌اند از دین
حدیث احسن عسی امیر (؟) سئل عن التوحید
فهو جاهل کی نیز مرکز او را از تحقیق سؤال کند از توحید ذات
خدا چه عنوان سائل جاهل است که سؤال از حقیقت ذات
خدا نگو میکند و همچنین اجاب عنه فهو مشرک
نیز مرکز ارجع جواب او را که هر دو سؤال و هم آن جواب دهنده
کافر هست و نیز کیست این اهالی (?) در جواب جهودان (?)
ذات خدا نگفتند آن شی و معقول زیرک (?) خداست

جمع عرف نفس فهو ملحد بلحد نیز دو قسم است ادعای معرفت
ادعای معرفت ذات واجب الوجود بکند آنهم ملحد است
زیرا که شی و معقول ذات خدا نیست و آن تحقیق مدعی
معرفت الهی دیگر است نیز از طریق حق گرفته است و من
تغیر فیه فقد فهو کافر نیز دیگری هم از خدا نشناسد
پس او کافر است ما مرادان خود است در مرتبه خود
معرفت با آثار است نیز همچنین قدر باید انسان مکلف
اعتقاد بوجود واجب الوجود نماید با آثار از طرفه (?) حکمه
چه نحو که الوجود الجود و منوئل اعنی [illegible]
نیز عباد و تنعیم آن خدا را نشنیده باشم فرار از بدن
از آثار است که از جمیع نباتات و [illegible] حیوانات [illegible]
و جبال وغیرها معلوم می‌شود که از برای شناختن حقیقت
پروردگار گفته‌اند در دیوان منسوب به امیر (ع) که لتفکر فی الامر
للنبی [illegible] فکیف [illegible] القدم

هو الذی انشاء الاشیاء مبتنی علی فلکیف
شیء برکاته متحقق التفهیم نیز ادراک چگونگی
ذات خود نمیکند پس چگونه ادراک چگونگی ذات خدا
و ندیده را خواهد کرد خدا است که ایجاد نموده است جمیع اشیاء را
حادث و هیچ مخلوقی حادث چگونه ادراک ذات قدیم
را خواهد نمود شکر تمام عمر با خود نمودن و شناختن خود را
و هر با حق نبودن نه لاف شناسائی خدا نمودن کفر است

قوتها در بدن انسان است و آن قوای بر ... است اربعه است
اول قوة غاذیه دویم قوة نامیه سیم قوة مولده و قوه غاذیه
دارای چهار خادم است اول خادم جاذبه الذی است اول الشان
معده بعد تحلیل غذای سابق جذب غذای لاحق کند و بدل
ما یتحلل را در معده انسان بگذارد دویم ماسکه که دارای
غذا در معده انسان امیکند همگان قوه پنهم مجفف و دخول غذا
را در معده از یخچ ازان گرفت و هضم بر انها بدون او
حاصل نشود سیم هاضمه است غذا را در معده انسان طبخ دهد

نیز اول بدرجه کیلوسی رساند اثر با یک کشک
غلیظ با نبه معدیان بکیموسی آمد با یک از اخلاط
اربعه دم و صفرا و بلغم و سودا را با شئی از هم جمع آگاه
نسبت به چهار با عنصر است که در مجاری بدن دوره و عروق منعقد دهد
چهارم از خدام قوه غاذیه دافعه است فضولات غذا را
از راه مجاری معین آن مسیر را یست که فضولات مثل چرک
ولکن شود در دماغ و مجاری بود و عاتقه و غیرها دفع کند و قوه دویم
نامیه است خاصیت اینست که اجزاء زائده بر غذای معده را
در تمام طول و عرض و عمق بدن انسان برساند تا روز
دیگر که تحلیل رود که باره بعدان بارکه اقر و قوه بماند
قوه سیم که ~~مولده~~ که مولده است خاصیت اینست
که یک جزء از جسم را که بعد هضم غذا در تمام اجزای
بدن گرفته و سبب دا بحران ورق با نه کرد ماده و جا
هیئت شخصی دیگر از نوع خود تمام نماید

وآن جزو را مرتبه مند . لهذا بعد از تحقیق گفته شده است

که آن مرتبه حقیقت دارد و تمام اجزای بدن با آن مطلب

ناطق است . قول حکمای متشابه الامر [illegible] است

نیز جمیع اجزای آن مرتبه را از یکدیگر متمایز شده میگیند اجزای آن

بسته نیست جزو انسان است . دلیل تمام بر آن مطلب

شناخته [illegible] جزو ولد است به جزو والد تبارک الله

احسن الخالقین شعر گفته تو ز رفتار چمن آرا

نور خوب کیستی آری ارمغانی [illegible] ای از تو جان را [illegible]

بدانکه جزو حیوانات انسان دارای پنج حواس ظاهره و پنج حواس

باطنه است . اما پنج حواس ظاهره اول لامسه [illegible] وآن قوه

منتشر است بر تمام بدن انسان خصوصاً [illegible] است

و در کسانی [illegible] دوم قوه ذائقه

قوه است [illegible] در [illegible] شود [illegible]

[illegible] است وآن قوه میان [illegible] در [illegible]

بسته است بر اعصاب [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] است وآن قوه است مفروش در [illegible]

[illegible] میان [illegible] [illegible] باد در [illegible]

صورت [illegible] باجره است وآن قوه است در چشم [illegible]

از مقابل [illegible] [illegible] الا [illegible]

مخصوص اشیاء و دیده میشود . حواس پنجگانه باطنه را

اول حس مشترک وآن قوه است [illegible] در حقیقت صور اشیاء

[illegible] وقتی [illegible] همه آن صورتها [illegible] خوش آورد

[illegible] است دوم [illegible] [illegible] آن قوه است

[illegible] ادراک [illegible] [illegible] مثل محبت و عداوت

[illegible] واو [illegible] بدن [illegible] و در بدن [illegible] مطلب

در حواس [illegible] [illegible] [illegible] ادراک و در بدن

[illegible] و [illegible] ادراک [illegible] و [illegible] ادراک

[illegible] [illegible] و [illegible] ادراک محبت [illegible]

یکم حافظه و آن قوه ایست مخزن آن از معانی را نفس

از جزئیات متوهمه ادراک کند بی فطن بسیار در نقل

اینکه قوه التفت خیالیه آنچه را ادراک کند جمعی فرق

بسیار دیگر حس مشترک است الواح نفس خوانده اند

قوه بنطاسیا ادراک محسوسات خمسه باطنه را بتوسط

حواس ظاهره نماید و حواس ظاهره بمنزل جاسوسی

سوان آن ادمی باشند و آن حس مشترک سرا و بر پادشاه

النفس است خوانده و بعضی فنطاسیه گویند اجزا

بجوئید که ازین نهر است درو رنجه شود از آنجا منفی حس مشترک

ادراک جمیع محسوس شعور مذکوره است بسبب آن حواس

خمسه مانند پنج نهر آیند در قوه حس مشترک جاری باشند

و بعضی نسبت کرده باشند که ادراک از راه ظاهر ادراک محسوسات

ظاهره را نماید و از روی باطن ادراک کلیات خیالیه را

نماید و این حس مشترک که میانه قوای ظاهره و باطنه است [illegible]

در وقت حصول سنگ با ترید از بزرگان است [illegible]

نوع عارفه حق جان جهان شد جان جمله بدن اعضاف

ملائکه حواس این تن افلاک و عناصر و موالید اعضای

توحید همین است دیگر هاست همه فنون از جمله جز [illegible]

دوان در خمسه قرار است چشم نور است و دماغ زان او بمنزله

بلغ حیوانات بر وسط موی قرار داد معقول را حقیقت شده

انسان وجود ادمی است که کند بعضی حیوانات بزرگ

دماغ از ادراک بهره مند انسان قید است از دماغ کمتر

همین وجود ادمی دلالت دارد بر اثبات وجود خالق

احوال اقطاب حیات خود را ای اصحاب روایت در خبر

صحیح ۲ فرموده القوة الا انسانیه اکبر حجة الله

علی خلقه و هی کتاب الذی کتبه بیده

و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع

مجموع صور العالمین وهی المختصر من اللوح
المحفوظ وهی الشاهد علی کل غائب وهی
الحجة علی کل جاحد وهی الطریق المستقیم
الی کل خیر وهی الصراط الممدود بین الجنة والنار
یعنی صورت انسان حجت بزرگ خداوند عالمیان است
بر خلق و کتابیست که خدا بدست خود نوشته و هیکلی است
که خدا بحکمت خود بنا کرده است مجموع صورتهای
جمیع عوالم است و مختصر از لوح المحفوظ است و شاهد
بر امر غایب و حجت بر هر منکر است و راه راستی است
بجانب هر خیر و صراطی است کشیده شده میان بهشت و دوزخ
رسول خدا فرموده ان الله خلق آدم علی صورته
یعنی خدا خلق کرده آدم را بصورت خود و چون صورت
مر او را نبود بجز صورت حق را گوئیم صفت جمال و جلال او
نه صورت حقیقی زیرا او منزه است از آن

که نبی بمنزله شئی که اصدر از مخلوقات و ذات او صفات اشباه هست
بجائی که ندارند چنانکه بروایت صدوق علیه الرحمه سؤال شد
از حضرت باقر ع از معنی این حدیث الله خلق آدم علی صورته فرمودند
که خداوند عالم برگزیده او را از سایر مخلوقات و آن صورت را
شایسته جمال و کمال و جلال خود قرار داد و بیان جهت آن صورت را
نسبت بخود داد در سوره حجر فرموده فاذا سویته
و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین پس چون
ساختم بدن او را و دمیدم در او روح خود را نسبت داد روح او را
بجانب سجده گاه و کعبه را نسبت بخود داد در سوره بقره
بخود داده و با ابراهیم خطاب فرموده ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین
والرکع السجود یعنی طاهر گردانید خانه مرا برای طواف کنندگان
و معتکفان در او و افتادگان بسجود و بعضی از علما
عامه میگویند در این حدیث او خلق خدا آدم را بصورت خود
بمعنی صورت است که از اول تا آخر عمر یکصورت میبوده است

بعد به شش روز و دو دا اراده نطفه در رحم مادر صورت
بعد از آن صورت علقه آمیخته به شش پایه سیاه گوشت بعد از آن مضغه
آن گوشت کوبیده به شش پایه سپید عظم و بعد از آن صاحب استخوان
شد و بعد از آن گوشت باو پوشیده و تدریجا بصورت
مخصوص و تسویه رسید از عروق و اعضا و اجزا تکمیل فعل
انسان شد از فهم آن حدیث را دانسته‌اند از این حدیث
ذکر نمود در نه روز خلقت اول ۴ گوشت پیدا و نقر
اینکه دیگر مخفی و بعد از آن ملکی قدری از آن آمد بعد
گفت آخذ قبضه کشته روی تن و روی آن لیکه انتباه خفت
سبوداد و این خلقت را باو مخفی و میدید گفت این بنده خدا را
خود چنین میکو بزرگ خداوند شد عالمیان خلقت ادم را
طول کرد بصورت این دو در شهر این مرد مولد نیز مخفی
و باطن آن نور خلقت خواهد و راه شد فوق آلوده از چه این
معنی این را از لطایف فجر نشکند و لیکن منافی با معنی
مرور در خلقت با خر ۲ سنت

وارونی انجمنه قابیل بصورت و جسم اند از انرا خداوند معنی
منقول از حضرت رضا ۴ از ایرانی وقع این لیست است
انطوق حدیث مذهب شد دون شد فوت
بگیرد نظر ارباب تحقیق موافق مفهوم حدیث است
با آن بیان در اول مذکور شد نقل بعضی از محققین است
دانسته خود را اعلام داد اسود خدا ازان آیه لقاعده
من عرف نفسه فقد عرف ربه تربیه مولف ذات خدا بصورت
آن هیکل انسانی نیز هیکل در حقیقت هیکل توحید است
و عجوبه و جو شد واصل از مخلوق در صورت دور است
باو نزدیک چنانچه بخدا رسید و این هیکل انسانی از اول نطفه در رحم
صورت واحد را گفت تسویه او قطع شد تا پایان صورت
رسید خدا فرمود فتبارک الله احسن الخالقین در سوره مؤمنین
ثم [illegible] فاحتی کم [illegible] فتبارک الله
احسن الخالقین شو از نتیجه باشد الهی انونه دوی
جال ش هر آنونه بروح زنوشته هر چه در عالم حقیقت

از خود بطلب هر انچه خواهی که توئی و نفس این
هیکل است که بعد از تسویه و نفخ روح در ان شیطان
خواست در جلد او راه پیدا کند در ان نفس اطلاع پیدا کند
در جایش رسید الا راه ممنوع شد خطاب رسید
از پیش حضرت که [illegible] از ان شیطان بر خیز از اینجا [illegible]
به تو مراد خدا [illegible] شیطان [illegible] است از نفس و نشانی
باید جست دیگر از ان مثال خدا [illegible] انچه در عالم
ملک و ملکوت تصور شود بقلب انسان احاطه و جمع [illegible]
دارد [illegible] انچه عرش خدا [illegible] خداوند [illegible] اعظم
انبیاء و محیط است [illegible] از [illegible] قلب جاده [illegible]
و [illegible] حق است و لهذا [illegible] توجهات [illegible]
بان [illegible] در حدیث قدسی فرموده لا یسعنی ارضی و لا سمائی
ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن [illegible]
اسمان زمین و لیکن جان و دل بنده مومن [illegible]
دانش [illegible] کار [illegible] است گر حق دانا شوی
دانا را حجت

چشم باز کن [illegible] مصنوعات خدا ببینی گوش دل باز کن کلام
خدا بشنو چشم دل باز کن تا جان بین انچه نادیده است
ان بین دیگر [illegible] چشم باید جان [illegible] و دل [illegible]
گوش باید کلام بشنود در عالم [illegible] مومنی است
را دعوی انا الحق بشنود [illegible]
[illegible] گوش [illegible] بشنود [illegible] دیگر [illegible]
در عالم [illegible] است [illegible] دانسته [illegible]
را هم نفس انسان نخواهد [illegible] و راه [illegible] خدا
[illegible] الفصل الرابع در بیان [illegible]
و حیوانات و جمادات و نباتات نسبت بخدا [illegible] حالات
نفس [illegible] است اصلا [illegible] بخدا [illegible] قوای
و ذات است [illegible] در ابتدای [illegible]
دارد [illegible] حقائق است در ان وجود [illegible]
داخل [illegible] شیطان [illegible] است [illegible]
ذات خدا [illegible] خدا [illegible]

بدون واسطهٔ خدا جو را باور نشناسانند چنانچه

سابق در معنی علم وجود فرق بیان و رفع [illegible]

كل مولود يولد على الفطرة الحديث موافقت خدا

در فطرت طبیعت او کرده شده و هو یهوده و ینصرانه [illegible]

[illegible] آن را با پدر و مادر یهودی طفل یهودی [illegible]

و [illegible] در سوره بقره [illegible] صبغة الله و من احسن

من الله صبغة [illegible] شده و نیز [illegible]

[illegible] عبارة [illegible] موافقت بجودی

[illegible] بجودی را فطرت و جبلت مخلوق خود

چنانچه در سوره روم [illegible] فطرة الله التي فطر الناس

عليها لا تبديل لخلق الله نیز خدا جمیع مخلوقات

در معرفت بجودی [illegible] و جمیع خلق [illegible]

[illegible] سابق [illegible] استعداد [illegible]

هدایت [illegible] وجود جامع [illegible] همان [illegible]

بیان این [illegible] در [illegible] و جامع [illegible]

[illegible] در [illegible]

المجید هدایت [illegible] باشد در طبیعت

رشد [illegible] در جانب [illegible] تحقیق [illegible] از جانب خدا

باشد در طبیعت انسان [illegible] خواهد [illegible] و گوشهٔ این مطلب

اینست اگر کاه طفلی [illegible] متولد شده و [illegible]

و [illegible] خود را [illegible] شنید [illegible] او را [illegible] خالق هدایت نماید

و چون الطفل بزرگ شود بجودی خود خواهد دانست

این [illegible] بدون خالق [illegible] باشد چنانچه وارد شده

اگر کاه طفلی [illegible] حالت [illegible] هیچ [illegible] گویی

[illegible] او شده باشد و بجودی خود زبان خواهد آمد و [illegible] خواهد

مگر بلغت عرب [illegible] فصیح [illegible] خداوند عالمیان [illegible]

از [illegible] ۴ [illegible] بلغت عرب [illegible] دلیل

بر [illegible] وحید خدا و [illegible] جل و علا [illegible] این مطلب

[illegible] شامل جمیع

[illegible] فطرت تخصیص با ایشان ندارد [illegible]

حیوانات و نباتات و جمادات و معادلات [illegible]

با [illegible] و [illegible] با ایشان و کامل [illegible]

[illegible] ادراک انسان [illegible] چنانچه [illegible]

ادراک انسان نسبت بانها حق [illegible] ادراک انواع

واجزاء ذات شان نسبت بیکدیگر متفاوت است پس از جمله

حیوانات پرنده است که صاحب ادراک با شعور است

گنجشک است و او شنیده است که در زمان سلیمان گنجشک

از جمله حرف گفت چرا [illegible] و حال دیگر قادرم

تخت سلیمان را از جا [illegible] و باد او را بدریا

اندازد این تخت را باد بگوید حضرت [illegible] در بیند

ای [illegible] حضرت طلب [illegible] را و گنجشک [illegible]

توانا در تخت [illegible] و بدریا [illegible] گنجشک [illegible]

گفت یا نبی الله این تخت [illegible] مگر [illegible] خود

حرف [illegible] پس سلیمان گنجشک ماده [illegible]

[illegible] چرا [illegible] خود [illegible]

[illegible] گنجشک ماده [illegible] یا نبی الله [illegible]

[illegible] این [illegible] تخت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] و خلوت [illegible] جهل [illegible]

گریست [illegible] گنجشک ماده [illegible] خود در محبت [illegible]

[illegible] پس چگونه [illegible] محبت [illegible] سلطنت عظمی

داد [illegible] گنجشک [illegible] حکایت

مثل [illegible] عمر [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] و عشق [illegible] شور [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] ماده

[illegible] پهلوی [illegible]

گفت [illegible] پهلوی [illegible]

حضرت [illegible]

[illegible] پس گنجشک [illegible] الحکایت

[illegible] اطفال

زجر دو را عوا سگند زیرا عمر را درست دارند و از آن جمله حیوانات
خفاش است که چلچله ای مانند [illegible] دارد و شب پرست
آن حیوان نشان داد حوا را بحضرت آدم بعد بیدار از رفتن
ایشان از بهشت و مفارقت [illegible] و جمع [illegible] را در [illegible]
پس خطاب رسید بآن حیوان که از جای خود [illegible] میان [illegible]
[illegible] قوبق کرده ام [illegible] [illegible] از آن [illegible]
[illegible] از خلقت مخلوق [illegible] [illegible]
[illegible] توحید در [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] را اسباب
[illegible] قرار داده و دیدم [illegible] جمع مخلوقات [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] توحید
[illegible] [illegible] [illegible] خطاب رسید ای
چلچله [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عفو [illegible] [illegible] [illegible] جان دادم و در [illegible]
[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] وصورت و [illegible] حدیث [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارد [illegible]
[illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]
مبارک باشد [illegible] [illegible] [illegible] مبارک [illegible] خدا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در روز [illegible] [illegible]
روایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] را
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] التسبیح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و از جمله حیوانات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در عهد حضرت سلیمان [illegible] [illegible] [illegible]
او را در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برد

ناگاه روزی یک مرغک دیگری از هوا آمده و نزدیک قفس
این مرغ نشسته و چهچه زده و رقصید پس آن مرغک در قفس از آواز
بلبل و صاحبش از آن واقعه دلتنگ شد و آن قفس را آورده بیان
مرغ بستی خوب ساخت و کنجد را خوراک داد و بار [illegible] اوقات
دلتنگ شد پس آن مرغک عرض کرد یا نبی الله این عنکبوت در
باید در قفس نشست نگفت این مرغ آواز [illegible]
ناله میکرد و فریاد میکرد و صاحب او بجای آواز خوش ترا
حیف کند اگر میخواهی آزاد باشی بیا با من که تو را سکوت
نشسته از هر کنج و اسباب [illegible] پس چون [illegible]
در قفس خود را مرده گمان کرد صاحب قفس را باز کرد پس چون
آن مرغک را از صاحب خرید و او را در راه خدا آزاد کرد
و از جمله حیوانات پرنده طوطی است و آن حیوانی است
که در تعلیم نطق بکند و هرکه صاحب آن طوطی عاقل است
آن طوطی به صاحب خود گفت ای چون بیا با باغستان [illegible]

رها باغستان خود رسیدی از ما سلام طوطیان رسانی و بگو
که ما حیف که ما میکنیم در کار [illegible] در این قفس
شده‌ام و در باغ و در صحرا دانه‌ها و جویها و میوه‌ها رسیده
و داخل باغستان گشته طوطیان بسیار دید از شاخها در حال
نشسته‌اند سلام آن طوطی خود را رسانید ناگاه همه آن طوطی‌ها بیان
خود را در حسرت انداختند و مردند چون آن تاجر این قصه را دید
گفت طوطیان مرده را پس بیند ناگاه طوطی دیگر هم
در میان قفس بیفتاد و مرد پس صاحب طوطی بسیار افسوس خورد
و آن طوطی مرده را از قفس بیرون آورده انداخت ناگاه آن طوطی
از جای خود پرید و بر درخت رفت و صاحب خود گفت تو را سبب
نجات خود از طوطیان هندوستان آموختم [illegible]
آموختند در ذکر حق گویند [illegible] از حق [illegible]
[illegible] از [illegible] اسباب
نجات خود یافتن [illegible] دست کشیدن از [illegible]
[illegible] پس چه [illegible] خواهید داشت

بمن اوام را اگر در مدت عمر خود اگر کسی بقدر همت خروس
علایق و عوائق و شهوات گذشته نماید و از جمله سالکین
حقیقی گردد در آخرت زاد معمور نماید و باین مطلب اشاره
دارد فرمایش [illegible] حق [illegible] مطلق فرمود موتوا قبل ان
تموتوا و حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا
یعنی بمیرید پیش از مردن یعنی قطع علایق و شهوات و خود را
بجان و مرده قبل از آنکه موت حقیقی شما را دریابد و حساب
خود را بکنید و خود را مرده بشمارید قبل از آنکه روز قیامت
[illegible] و حساب شما را بکنند از جمله حیوانات خروس سفید [illegible]
[illegible] و کوچکتر [illegible] و علاوه آن بحدیکه علاقه [illegible] دارند
[illegible] هر یک [illegible] دیگری [illegible] تا بجنت [illegible]
ملحق شد در ذکر خفی یا عالم السر و اخفی [illegible] بالله
و روایتی از [illegible] در کتاب [illegible] نقل شده است
[illegible] ذکر [illegible] از حیوانات
پرنده را از [illegible] و در ذکر یا عالم الخفیات

یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات و از جمله [illegible]
در شب خواب نمیکنند [illegible] و در وقت [illegible]
و [illegible] از جمله [illegible] است و [illegible]
الموحی علی الامر [illegible] از جمله خروس است که [illegible]
[illegible] شناسد و [illegible] ذکر او را بدانکه خروس بسیار
[illegible] خروس در کتب [illegible] حضرت رسول ابوهریره
از [illegible] چون صدای خروس را بشنوند [illegible]
[illegible] از فضل خدا بخواهید و اگر صدای حمار بشنوند پناه برید
بخدا از شر شیطان بجهت آنکه حمار شیطان را دیده است
خروس سفید حفظ میکند خانه خود را و خانه [illegible]
همسایه [illegible] و در شب [illegible] معروف است [illegible] رسول خدا
خروس سفید [illegible] است [illegible] در سفر با خود [illegible] تا از اوقات
نماز [illegible] رسول خدا روایت شده است
[illegible] خدا خروس سفید [illegible]
[illegible]

در صورت وی او در تو عرشی نیست و بالا رود در حوالی جهان
وقت سحر شود چنان صدا در آن و حضار اهواز او بلند شود
شنوا شاه از مخلوقات ستر شوند مگر ثقلین اجنی انسی
پس که با صدا او در آن کند جمیع حیوانات زمین و سینه حوالی
او یک شود خطاب رسد اسرافیل خود را جمع کنم و صدای خود را
ضبط کن تا جمیع اهل ایمان غیر از جنی و انسی بدانند که
قیامت نیست او در این شب و شنیدم ۲ او دیگر از خروسی شنوده
فی و ... شب ... روایت شنیده شد ... و صدا
صدا دهد که ... صدای خروس را که صدای قرآن را و صدای
استغفار کنندگان را در سحرها در کتاب خروس ۲ روایت شنیده
حضرت امام ... صدای خروس ... او ... و بالا او در
و ... زن او در ترکیب او است و وجود او است ... در
... در خروس ۲ روایت شنیده ... خروس ...
... از ... معرفت
با وقت ... نماز و ... از جمله ...
... در خرابا مشکی وارد ... از ... امام

از دو امام است حقیقی بعد از ... ادو و ... دیده
بعد از ... رفت در ... جمعت ... حیوانات
همه را ... ۳ طول ... در کتاب آثار حاجی ... دارد
در ... نوشته اند هر گاه در شب بسیار ... ۴ ...
که باره ... ۱ بدون ... قطع ان ... کنند
... در اخلاق ... احمد ...
او رفته و راه را پیدا کنید و حال ... ممکن شود بدون
علامت کرد و ... از ... در ...
... هر گاه ... اوراق ... و ... او ...
قطعه ... در ... خود ... و در میان ... رود
و ... خود را ... در ... فرو برد ...
و ان ... او با لا روند ... در میان آب فرو
روند ان ... از ... بالا تر روند ... اجمع
... در میان ... و ان ... در ...
او ... خود را در میان آب فرو برد ...

و چیزها را و نیزها بار پوست مروارید و رانیند از پوست آن را که ماسند
و خوردن آن را از بهر آنها باید و از آن خدعه شب شکر از او را ف
او رشته آن را هیچ بود آنرا دارند و در آنکه بر نیم شب باری بنج
کند یکی شکنند و در دفن کند و ثلث جای او در میان افتاب
کند اند و ثلث اخر را او نیز و خفاشت کند تا وقتی آن
جوجه از آن او آید و چون جوجه آن از آن آید انچه در افتاب
کدا کرد و نیم بچگان بشکند و آن از طو باشد و آن را افتاب باشند
شده پیوسته آن را می خورانند و چون قدری قوت پیدا کرد گردد و بچه
در میان ریگی دفن کند پیدا می شکنند و از جا نشوا را انار را
آن فیل از مورچه و مگس و کرم ها و بار خراشت الا حق
و در آن بچه شده پیوسته آن جوجه خوش می خورانند و وقتی آن دانه
تمام شده آن جوجه او قدرت او جهد دارد و اشکوه
ریشه او را و بنا شده مگر از ادراک و در آهو نوشته اند
آن در سال گرد رسیدن بیدا شده و جمعی بر آن روی داد
مرا این جهت طلبیدن بعد از رفتند بحق گفت

دختی روانه میقی از کوه ها کردید دیدا آهو نشسته اند و در جنگ
آن ساییق بر از آب بود و از انها بید دید آنها مکان مخت بت
با ایکه ایشکی ریا دارد از جوان خوش طاهر شد چون جانوری شد
دانه خشم استاده وی خود با بدن آنها حوالت سواد و قوری ابر طرح
شد و بچه بود شده و باران شدید آمد حکایت زمختی نقل شده
شده بیت آن واقعی چون مرد و سال کرد تب رسید چشم او کور
بود از عادت خلاف علم نشود آن چشم چهره آن بال بر ف ترو تازه
را زیانه و بیماری شود آن درمان او از درخت مانند بسیار بانه
و رانی شود و ریقی را بهم می چسبد با آن کوری تا دیده
برسد بیان باغ کرد و درخت را زیاتر هفت معبود
بدون دیگر خط در او در او را دید انشو بیچ چشم خود را
نماید بیان هر کس و چشم او نیابد شود و بر یک دو دم گاه
بیشتر او خط باز جستی اند جمع بسیار گفته آن هفت یاد دارد
و آن چشم او و ریشه او نیست او را ادراک او گفته اند

اینه مثبت بکار در نحص خواب را تا وقتی که حرکت بکند

از جای حفظ نقل شده پیش از گفت عنقی هوشنگی که از خر

واداشت عقرب بسیار و تلقی که حکم خود مرا ید و اولاد خود را از خوف

آمدن دیو پیش خود جا داد و مانند شپش بیست

گذشت و اولاد داد و چون عقرب با گیرا ایلر(؟) فرار کند مانند

حیوانات را از عقاب فرار کند چون فیل و مار را یلرز کشته

خواهد شد پس جمیع مذکورات دلیل بر حیثیت

از انسانیت ادراک حیوانات ورد شده بر اقوال

منکرین آن که جمعی از حکما و فلاسفه باشند و حکایات

خدا از آنها در قرآن مجید مانند اینکه سوره نحل و وحی

رب الی النحل و اسیر ذکر سورة نور و الطیر صافات کل قد علم

علم صلاته و تسبیحه دلیل ادراک آنها در این صفات

خواهد بود و از فاید حکمت خارج است خواهد بود

و جمیع آن مثبت مطالب ادراک ادامه

چنانکه انسان فهم نطق حیوانات را نکند حیوانات هم

فهم لسان انسان را نمیکنند عدم فهم دلیل بر نفی ادراک

طرفین نخواهد بود و بسا انسان را فهم نطق هم جنس

هم چنان حق نکند بعضی از خنده بیان که از دلهای

در میمع اهل عراق مانند صوت حیوانات شنیده اند بعینه

در لغات و کلمات و حروف نیز بیانه و بسا دیگر از افراد حیوانات

ناطقند و لغات شان را نفهم که نتوان عموما

یک حکم صاحب ادراکند و لیکن تفاوت در مراتب

از قدمای حکما در جواب سؤال بعینه بار گفته اند

که از برای حیوانات هم نفوس ناطقه هست لیکن ادراک و گفت

که جهل بشیء دلیل بر فقدان شیء نخواهد بود چنانکه در مثل

معروف است ~~عدم الوجدان لا یدل علی عدم~~

الوجود عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود

بعبارت اخری ادراک در جمیع موجودات می باشد و لیکن

تفاوت و ان من شیء الا یسبح بحمده

وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ پس اگر چه در شب
هر چیزی تسبیح میکند بنحو خود اما و لیکن نه آنکه فهمید تسبیح آنها را
در دو جا ذکر و وارد شده است که جمیع حیوانات و نباتات تسبیح میکنند
و در یک جا عرض شد که همه دفعه شده و در توحید صدوق است
حمد الهی عبد الله و ولایت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین
حتی ارواح انبیا را قبول کردند و ولایت شده و آنها قبول کردند
تسبیح نموده بعد از آنکه خدا خلق نمود ما هبت الناس
بدایت آن خطاب رسید که ادم باشد یک
از آنها در شب او باید قیامت را ظاهر بخواهم کرد
ساخت اول کسانیکه قبول نبوت خاتم و ولایت
خلفای او را کردند انبیا بودند چنانچه وارد شده است
در شب معراج از جانب او در سوره زخرف آخر
زمان رسید وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا
پیغمبران که رسولان را قبلا دیده و سلام
ایشان چه کار مبعوث شده بودند بسبب آنکه

ای حضرت از این سؤال که جمیعا عرض کردند
مبعوث شده به رسالت تو و ولایت بر عترت علی بن
ابیطالب و یازده فرزند از صلب او رسید و بعد
قبول کنم تا هر که قبول کند و ملائکه بعد از آن
از حیوانات و بعد از آن از سایر موجودات عهد گرفته شد
چنانچه مرحوم مجلسی از علمای امامیه از حضرت علی روایت کرده
در کوچه مدینه میرفتم ناگاه مرکب را دیدم رفت در جایی
الحوت و حیوانی از کف دریا سر خود بیرون آورد
ما لیده و ... اشاره بجانب آسمان کرد الحوت و ماهی
آن سمک زبان آورد عرض کرد یا امیر المؤمنین
حضرت جواب فرمود و از او سؤال کرد که او گفت عرض کرد
در اینجا از چه آمده عرض کرد از این رفتار و بعد
رسیدم از بار دیگر بابا تو تعجب کن ای حضرت ...
از آن بابا ... گفت ... او ...
از آن ... که ... جمع ... تا ...

پس علمها سفید [illegible] از خلد و جبرئیل بالا [illegible]
رفت و حقیقت خود در کمال فصاحت و بلاغت ادا نمود
[illegible] و بشارت داد ایشان را پس گوسفندان [illegible] و وحشیان
خداوند عالم حضرت محمد [illegible] را به پیغمبری مبعوث نمود
و علی ابن ابی طالب را [illegible] امر [illegible] نمود
پس جمیع وحشیان [illegible] اطاعت [illegible]
از ارکان [illegible] پس حضرت [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] نشاید [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] او را [illegible]
حضرت [illegible] در زبان [illegible]
[illegible] رسید [illegible] او را [illegible]
[illegible] رفت و [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

ای [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] و [illegible]
و [illegible] خدا [illegible]
[illegible] ابی [illegible] روایت شده [illegible]
[illegible] حضرت خداوند عالم [illegible] علی ابن ابی طالب
جمیع موجودات عرضه داشت [illegible] قبول [illegible]
[illegible] شد [illegible]
میوه [illegible] شد [illegible]
[illegible] و علی ابن [illegible] و علی ابن [illegible]
روایت [illegible] رسول خدا [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] خداوند [illegible]
اول [illegible] خدا او را
[illegible] و [illegible]
[illegible] خدا او را [illegible]

~~زینتلو سی شاه اجابت~~ اول زینت اجابت که

جهاز نو بشد و خدا اورا بکعبه زینت داد و سی شاه

اجابت که اورا به بیت المعمور اعتدالی زینت داد

سی مدینه حوری که اورا بقبر محمد زینت داد و سی قدس اجابت

اورا اورا بقبر نو زینت داد و علامت محلی ار سود خداوند

روایت [illegible] [illegible] [illegible] اول کوری اخرند کونکاه

صلاو بوشینی [illegible] علی ابن ابی طالب

کوه عقیق زود بشد حضرت سید شهدا جبرئیل نازل شد

با محمد ۲ صلاسعد [illegible] و حویند انگشتر عقیق تدبیت ۳

راست [illegible] عصمت [illegible] بیت حرکته حضرت

امیر ۲ [illegible] عقیق [illegible] [illegible] نو [illegible] [illegible]

اخرز [illegible] صداکه و بوشنه و به اماست [illegible] [illegible]

و رود [illegible] ارباب ~~اجبر تعمد~~ اعجاز معلوم [illegible]

رز تا موجودات عهد شان افتتاب [illegible] [illegible]

در سوره بز اراسل واو قربا [illegible] [illegible]

۱۳ موجودات ا حواهد تجوز [illegible] ورم عهد و خاتم

خواهد [illegible] و موافق عدل الحق و یک تحب قابلیت

و استعداد [illegible] ما اشتمال اودجرا تا حواهد داد اگرچه کوکند

صاحب [illegible] به بشخه اوبت کرده باشد کلمه اد فقع حجت

و حط بجمع جلد [illegible] تا خدا [illegible] [illegible]

نخواهند شد و کلمه مشتوکا [illegible] اثر اود [illegible] [illegible] خدا

[illegible] [illegible]) اگر جمیع عهود و مواثیق الحجر الاسود بی شده

بجهت [illegible] الحجر الاسود بار جلا [illegible] در [illegible]

عهد و خاتم امانت داری را چون که الحجر الاسود و حریه

دار خدا شد [illegible] [illegible] و منور [illegible] [illegible] مقام علیین

البقی یعنی حاصل کونه [illegible] ادراک و عبادت

و عبادت و [illegible] موجودات را ادراک کند چنانچه [illegible]

[illegible] در کف مبارک [illegible] تسبیح [illegible] حضرت [illegible]

حضرت [illegible] [illegible] [illegible] تسبیح [illegible] و از عبدالله

مسعود روایت شده [illegible] تسبیح [illegible] حضرت رسول

[illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] با [illegible]

همراه صدا بیرون شد و گلوی حرف رسید همه آنها را زبان
خفیه عرض میکند السلام علیک یا رسول الله و اوراق
استماع آن خطاب ادراک انسان کامل است آنگه مطلق بود
او متحد به باشد و احدی در تحقیق آن کارها
ندارند مانند شجر و ائمه علیهم السلام مشهد چنانچه شیخ محی‌الدین
اعرابی گفت که چیزی که نامیده شد جمادات و نباتات را
ادراک آن از روایت است ادراک نمیکند عادةً آن ارواح را
مگر اهل کشف و در نزد ایشان نطق آنها ظاهر است
شعور اشیاء همه ناطق اند گویا اما زبان باز نباشند
اما بجز از اهل کشف گویند گروه محققین با بنان است
و بس و میگویند بر نطق جمیع ممکنات آیات مجیدی است
در قرآن مجید بیان چنانچه خداوند عالم در سوره نور فرموده
در سوره النور الم تر ان الله یسبح له من فی السموات
والارض والطیر صافات کل قد علم صلاته وتسبیحه
و نیز در آیه دیگر سجده میکنند خدا را

و درختان و طیور صف زده و همه موجودات تسبیح میکنند
و نیز آنها را در سوره حج فرموده الم تر ان الله یسجد له من
فی السموات ومن فی الارض والشمس والقمر والنجوم والجبال
والشجر والدواب وکثیر من الناس یعنی آیا نمی بینی که سجده
میکند او را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آفتاب و ماه
و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری
از مردمان را از اینها چیزی است در سجده جمیع اشیاء
در سوره نحل دارد در باره اهل کشف که فرموده
اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤ ظلاله
عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون
اما تدبر نکرده اند اهل کشف و عقل بسوی چیزی که خلق فرموده است
خدا از جسمها و اشیاء که سایه او از طرف راست و چپ سجده
کننده اند از برای خداوند و تمام داخرند از برای جلال
او و این اعتقاد دارند که ... خدا

در سوره رعد وارد [است] ولله یسجد من فی السموات
والارض طوعا وکرها وظلالهم بالغدو و
والاصال یعنی از برای خدا سجده میکند هرکه در آسمانها و زمین است
از روی رغبت و از روی کراهت هم و نیز سایه های ایشان
در روز و شب مراد از سجده کنندگان [illegible]
و زمین [illegible] ملائکه و مؤمنین اند و سجده
کنندگان کاره اهل زمین اند مجبوران [illegible] اند و مراد
از سایه [illegible] است [illegible] از خود
ای سجده میکند سایه های آنها سجده کننده است ولله یسجد
ما فی السموات و ما فی الارض من دابة کلمه ما در وقت
العقول و غیر ذوی العقول ظاهر است پس از برای خدا سجده
میکنند هر چیز که در آسمانها و زمین است از جنبنده و غیره
ان در همان سوره فرموده لا یستکبرون نیز آنها سجده [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible]

اگر عبادت بکند در فردای قیامت اعضای و جوارح او
در فردای قیامت شهادت خواهد داد چنانکه در سوره یس است و تکلمنا
ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی سخن خواهد
گفت با ما دستهای ایشان و گواهی خواهد داد پاهای ایشان به کارها
که در دنیا کرده اند از این آیه معلوم شد که زبان ملکوتی بغیر
از این زبانها [illegible] در [illegible]
[illegible] و بهایم ناطق است [illegible] در روز
قیامت [illegible] در سوره [illegible] یومئذ تحدث اخبارها
[illegible] روز قیامت [illegible] شعور [illegible]
[illegible] و بهایم زبان ناطق است [illegible] انسان در روز
قیامت [illegible]
موجودات سجده میکنند خدا را [illegible]
[illegible]
[illegible]

خوف حدوث یابد و از ترس شادی سپید نهد است و از تری زمینی
اثرها از زمینی است حرکت درختان بدون باد شجرها است
در میل حسی بوجود ادراک و اراده ارباب نباتات
میل رشتهای درختان است بسوی عمق زمینی که جهت سیرشان
یافت و بسوی شاخهاست بهوا و میل درخت باده
جانبست و بسوی نر و عشق اوست بار از جانب جفت اخذ
ادنی حیوانات مانند مقابل اول طبقات نباتات
اما مانند مرجانها از معادن و لیف مانند نباتات حصیل
در قعر دریا نمو کند و سخت شود و آخر حیوانات نباتات
مقابل اول طبقات حیوانات است مثل نخل خرما که مانند
حیوانات هر گاه غرق شود و پای او را قطع کنند بمیرد و بار
از آنها بدون بار دادن شکوفه نر در شکوفه ماده بثمر نرسند
و شکوفه ایشان بوی منی دهد و آن نخل مانند اول طبقات
~~نباتات است مقابل اول طبقات حیوانات است~~
حیوانات است که ما مشاهده در [illegible] اعتبار کنند

اینکه حضرت رسول صلعم فرمود اکرموا عمه خود درخت خرما را
در کتب علما اخبار آورده اند که اثری از درخت خرما حالت
خوف و حالت عشق است اما حالت خوف هر گاه نخلی
بارور نشود کسی باید او را با تیشه زند و بگوید که اگر جمیع
که آنها در نشوند گوید که بگذار تا من او را قطع کنم بعد از آن دیگری
گوید امسال ثمره او [illegible] خواهشت که هر گاه [illegible]
ام ثمر ندهد او را قطع کنی بعد از آن نخل در همان سال ثمر دهد
اما در حالت عشق در کتب اند [illegible] الحاصل نخلستان
داشت اتفاقا از نخلها او نخل بارور ساله شکوفه میداد و حاصل
از ~~[illegible]~~ بر نمی داشت از اعتقاد رسمی مرد
صاحب آن نخلستان نزد حاذقی رفت و شکایت کرد از نخل
که ام مرد حاذق با دقت آن نخل عاشق است
پس طلبید شکوفه او را آن سمت رسانید [illegible] بخت
در آن سال آن نخل بار آورد و شکوفه [illegible] خشک شد

چون یک سال گذشت صاحب باغ دید آن نهال بار آورده است
دیگر قرار داد که این بار صاحب آن نخل بیاید و دل نمود
بار آن نخل را آورده و خرمای حضرت را با خرما رسانید وارد
شد وقت آن ستون حنانه در مسجد پیغمبر چونکه
آن حضرت با ستون تکیه نموده خطبه را موعظه می‌فرمودند
ابنیه از چوب آورده بعد منبر برای پیغمبر ساختند که آن حضرت بالای
منبر رفته موعظه می‌فرمودند ناله از آن ستون از فراق
حضرت بلند شد که جمیع اهل آن مسجد ناله آن ستون را شنیدند
پس آن حضرت نزد آن ستون آمد او را تسلیه داد در بغل گرفت و فرمود
مایلی در دنیا ورفیق باشی یا در آخرت آن ستون رفیق بهشت
را اختیار نمود پس فرمود تا او را در زیر آن حضرت دفن نمودند
و او را دفن نمودند گفتند احتجاجات حیوانات
متصل با قول حضرت است مثل فیل و غیر
او و غیره که احتجاج نمودند ... و سایر حیوانات
سبقی از ... که ... باشد که بعد از ... از ...

بسیاری روسیاه از مکان ... دل ... شد ... خبر
میداشت بعضی از ... از خوف خدا ... ولیس ... خرج
از نو قرآن لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته
خاشعا متصدعا من خشية الله نظر با چشم دل ... از ...
بلند آن کلام معجز بیان آن است ... قرآن ... بدون
خشیت تلاوت قرآن بلند ... بار ... با قرآن را
باکره الیس او را ... از ترس خدا خاشع و پاره پاره می‌دیدی
در سوره دیگر با جبال آن ... با دلیل ... همراه
... داود ... خدا را ... روز ... خوف ...
جهت اثبات نبوت حضرت رسول ... از ... در ...
معجزات معروف ... معجز ... انبیاء سلف ذکر ... از جد
... روزی ... روز ... نبی ... بگذرد
... ... و ... از ... روز
حضرت علی ... که ... مراد ...
... امنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس

دایماً نفی و الحاد نموده باید از سلسله جنبانان باشد از خوف دشمنان
گریزان از ماجرای انگشتریها بنجابان وعده داده [illegible]
آن سنگ فرنگی جلوه‌ای سنگ است پس آنها
از گوشه سار گرفته پس وقت دیگر الحضرت در اینجا عبدالله
باید آن سنگ را باید دیده و نتوان که از آن سنگ اصلی را جرا گرفته
هیئت [illegible] آدمی زاده اینهم از عدالت الهی آن سنگ را سنگ
زنده است از خود جلوه بخشیده الان [illegible] نتوان
و نگفته است همه استاد ناطق بودند و روح دانند و عبادت جلیله
واجب الوجود را العقل الخامس در اثبات صانع را
حضرت صادق علیه السلام بعضی از ادله عقلیه مذکوره در اصول
کافی از زبان عبدالله دیصانی و عمرو زندیق [illegible] که سؤال
نمود عبدالله دیصانی از حضرت صادق علیه السلام که چگونه ثابت
میشود وجود حضرت حق پس در حضور حضرت تخم مرغی طلب
[illegible] دو پوست غلیظ و در زیر آن پوسته
پوستی نازک و در درون پوست نازک طلائی

مایع و نقره ایست روان دیگر با وجود آن هیچ کدام
از آن طلا و نقره داخل یکدیگر نشوند و آن تخم با آن وصف
نه چیزی از درون آن آید از جلالت آن گوید و نه داخل شود در او
از فساد آن چیزی و هیچ [illegible] معلوم نیست که ماده او از نر یا ماده
باز آن آید حیوانات [illegible] با او [illegible] طاووس است
عبدالله عرض نمود [illegible] فرمود [illegible] رسول الله
الحضرت از اثبات واجب الوجود نفی [illegible]
الله عمرو زندیق [illegible] خدا [illegible]
قوی اند و یا هر دو ضعیف اند یا یکی از آنها قویست و دیگری ضعیف
پس اگر گویی هر دو قوی اند [illegible] و دفع یکدیگر
پس چرا مدافعه با یکدیگر نکنند تا منحصر شود [illegible]
یکی قوی است یکی ضعیف پس [illegible] قوی ضعیف را دفع
خواهد نمود و منحصر بخدای واحد شده و اگر بگویی [illegible] ضعیف اند
پس ضعف ایشان موجب نقصان مملکت عالم و فساد امور [illegible]

عالم و فنا دادن امور تن آزاد خواهد شد زیرا صفات ضعیف
قادر بر نظم امور موجودات عالم نخواهد بود مطلقاً شد
از قدرت کسب و در همان قدرت است و اگر فرض شود خدا
قدیم نیست لازم خواهد بود وجود فرجه و فاصله بین او
و دنیا به جهت حصول تعدد و [illegible]
و ما فرجه لازم خواهد بود قدیم ای تا ثابت شود
تعدد از قدیم و نفی شود اتحاد از قدیم پس از وجود
فرجه خدا
حدود قدیم دیگر فرجه و فاصله لازم آید که
قدیم و لازم آید که اگر چون باشند با ضعیف یا مختلف
پس لازم آید مفاسد مذکوره و لازم است
این که متفق باشند یا مختلف اما اتفاق حقیقی
در همه شئ و متعدد حقیق ممکن نخواهد بود و در صورت
اختلاف لازم آید فساد و نزاع است بجهة تعدد وجه
فرجه از قدیم پس لازم آید که قدیم تا رسد

بلکه نهایت نداشته باشد و لازم شود جمع آن اتفاق
یا اختلاف پس لازم آید مفاسد مذکوره پس هرگاه وضع
این خلق را با انتظام و تدبیر عالم را ببینی و رفتن آفتاب و ماه
و روز و شب مدام گفته است جمع اینها دلیل است بر یکتایی خدا
خداوند عفو است پس از تدقیق و فکر که بهتر چیزی را خدا
شناخته شود با آن چیزی است الخ ... و وجود دال فاعل
نیز وجود کارهای عالم را دیدی بر ترکیب ابدان وجود
فاعل و صانع هیچ چیز که ... بنیان محکم و
میشود ... حکم کرد وجود باقی پس از تدقیق
تصدیق ... معروف ... دلیل و ...
دوری داشته ... خوارست ...
از ... دیگر
و ... بشناسد
... جدا

فقراره بنا کلّه دوز کلفت معطور ابو دوبتلره سلطان
امتناع کلو ایندلر مملکی بتابنه قتوبادن عظمت بحودر
حتی بنا نشده ایمنزلر اوده بنا کلو دوزان بابی بحیدر ایچلر نکه
اکار سا دوبث دیر کلاه بنای قتور بادجیو بنای مملکی نه
بعد ان باد شاه اوله حیث دیرلر حنه متوقف نه وموحد
کوبه حضرت حق تعالی حاجتی باد ویردیکی ایچون
اکره حد انشی یث اته مثل دیز واشیاء فیز حجت بسته نه حضرت
نه اولاف شعو لو یه دیده دیده شعه بخشی فاسه بکته اویا
روزکار و بنجز بند ایدر اوده ملیل و نهار ایچون اولیامیدانه
اکر دور انلری ربیعی فوته دنجی تسبه بدنی عوضی کیه
بعد الحضرت ایچونه ایا داخل دراوله نه رسیدیقی عوضی
نه ایحضرت ایچون اولکی خوارجی داشتبه ا در میانها دلها جهت
عوض لسوه دوام رحمات الشه دوری رحمی جن بالله
الحضرت اینه عاجز درجز ایده نا ونگواز رسیدنی

ایکارها رفته عوض لسونه الحضرت ایچون اولیامیدانه دراوها جهت
عوض لسونه الحضرت ایچون عجیب دائم ازلو تره دکانها رفیقها
ونه ابینی ونه عجیب دونه تقوقا نه اورمکانها حضرت بجانیه
رفته در بکار میلی جزرا اینده ایا انسفا میلید بحقی
عاقل جزرا اینده دونسا خته واز لو تشک دوری بوجیو جنه
بس حکومت انجماع کی تا کی اعلم بالله دوار دلی جاهل را
قیام بجنی نیت و قول متسقفه زیانی نت
وعجی ام الوجی دن لا یمکن علی اعدل الوجود
ایا احباب ما بدای برنیته روزبار کی کنه وبلدیکر مشتبه
شوند وباحیار حفظ ام بیاشند نه روزروز نیک نه بشادر
شو ونه روز نیک شو رسیدیقی عوضی لو لایت کمتی
بابکی رسول الله بس ار ایچی بیانات مذکوره
در توحید واد کر حمیدان ثابتینه وجود واجب الوجود
ووحدت ذاته وجل وعلا دخل اشکار

و محل انکار و بی دلیل طفره رو از هیچ فرقه گری حتی بت
پرستان امی نباشد و همیشه معترفند بوجود صانع حکیم و خالق
علیم ما رفت طایفه از زنادقه [illegible] و [illegible] مذهب
طبیعیین در علمای این طایفه اعتقاد بجانب [illegible] و ترتیب
خرج نبودند بلکه جمع عام از افراد طبیعت را دانسته و این
فرقه بسیار قلیلند و گویند اما در بعضی از نواحی تاتارستان
[illegible] شد و فساد [illegible] انقراض نشده اگرچه [illegible] در بلاد
اسلامیه بلکه اکثر سواد اعظم این ایام از بدو مبادی [illegible] مسلمانان
را ابتکار کرده است و جمعی مسلمانان در مجالس [illegible] قول دارند
همچنین از طبیعت [illegible] میگویند امور را باید بطبیعت
واگذار کرد تا خود [illegible] و [illegible] بعضی در این
گوشه بیان [illegible] جلوه میکند [illegible]
[illegible] مسلمانان را [illegible]
آثار مختلفه از طبیعی مؤثری دارد [illegible] باشد

و ان طایفه میگویند که [illegible] از اتفاقات [illegible] و [illegible]
تولید [illegible] و [illegible] رسیدن [illegible] و [illegible]
و حال دیگر [illegible] از [illegible] و واحد و [illegible]
[illegible] و دیگر است مانند [illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible] است و [illegible] در [illegible]
[illegible] و در بعضی [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] واحد [illegible] و [illegible]
[illegible] است مانند [illegible] و در بعضی دیگر [illegible]
[illegible] و [illegible] مانند [illegible] از [illegible] طبیعت
[illegible] است و [illegible] از [illegible] است [illegible] از [illegible]
و [illegible] مانند [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] است [illegible] مانند [illegible] و [illegible]
در بعضی از [illegible] در بعضی و [illegible]

و جمیع افراد انسان و حیوان و در هر آنچه اتفاق
علیحده دارد احوالات دیگر دارد و در هر نوعی [illegible] از [illegible]
دولت و ملکیت و عزت و [illegible] و [illegible] و عقیده عجیب
و [illegible] و عقلیت و تدبیر دارد اگر دیگر ندارد
و این اثر اختلاف در شیء واحد و تأثیر از طبیعت
واحد دلیل بر وجود صانع و اراده و قضای حکیم
دوست و این مطلب از اثر امور عجیب [illegible]
[illegible] و این [illegible] [illegible] و در این [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] را داده داده [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] را خداوند [illegible] ۲ [illegible] [illegible]
و اختلاف [illegible] [illegible] [illegible] بودن [illegible]
[illegible] [illegible] را در خدا [illegible] [illegible] [illegible]

و هر چیز [illegible] تشکیل شود [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
الحمد لله الذی وفقنا باتمام [illegible]
اما [illegible] سیکون 12 آخر صفحة الاتیة [illegible]
یا [illegible] البائس حتی یا [illegible] الابواب [illegible]
[illegible] [illegible] کالبینات [illegible] علی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ملعونات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عدالت
یکی عام [illegible] جمیع صفات کمالیه [illegible] [illegible]
[illegible] نقایص [illegible] صفات علم قدرت سمع بصر
و [illegible] [illegible] حیات در سوره نحل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نیز خدا حکم فرموده است بعدالت داشتن اشیاء و نیکی نمودند

منفی کند ظلم عدل نهادن هر شیء بدستور و موضع خود که

نیز هر چیز را خدا اشیاء را در جای خود آفریده و مناسب ایشان

بود پس خدا که غیر از آن هرچه مخالف عدل و حکمت نباشد صفات

خدا را گویند ثبوتیه اول صفات ذاتیه دوم صفات فعلیه

بیان آنکه سبب از ذات خدا یا حقیقت یا احد او مثل عالم و قادر

و عادل و سمیع و بصیر و حی و قدیم شاید که نفی خدا عالم

و قادر و حی و سمیع و بصیر نیست یکه کافر ... و کافر جاهل

است باشد ... آن ... موجب نقص ... ذات خدا

... خداست و متکلم گویند ... صفات

فعلیه و آن صفاتیست که ممکن باشد سلب آن از ذات

خدا یا بعضی آن باضداد آن گویند یا ... خالق

و رازق صفات ... و رحیم و ستار و غفار ... است

ممکن نیست ... یکی خدا ... اشیاء ... خلق

کند یا کافر رحم کند و کافر ... یا ... و ...

را ... و امثال این صفات فعلیه خوانند

حیف ... صفات ذاتیه گویند و هر جا را صفات

اکرامیه و جلالیه و صفات ثبوتیه ذاتیه ... مشهور ... صفت

عالم و قادر و حی ... مدرک ... قدیم ازلی صادق

صفات ذاتیه ... صفات مذکوره نباشد

کان الله و لم یکن معه شیء ... خدا ...

حی ... در سوره ... دارد الله حی لا اله الا هو ...

... الحمد ... که ... اصطلاحات

... از زبان ... مکتب الوزن الینا ...

... سوره اعراف ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها

در صفت ... خدا ... که ...

... خدا ... باشد ...

... اگر خدا را ... و ...

... بود است خدا را ... که ... گفتار

... باشد ... ذات خدا ... گفت

چنانچه در باب علم خدا مذکور خواهد شد انشاء الله بعد از آن که تحقیق
باید در عبادت خود قصد قربت یعنی قصد ذات معبود
باشد اعتقاد او این باشد و این اسامی را عبارات
بدانند از خدا خلقتان فروشنده را آن عبارت
خدا را زبان خود بخوانند شرح چون ذات را از روی وحدت
جلوه دارد شرح گذشت دیگر تا بدانند ~~نه احکام~~ نه
گشته احکام توحید از میانه نباید گذشت از اسماء
بها شد بر اسناد از احد با زاد واحد نه وحدانیجا
تعدد پیدا شد واحد پس خدا تعدد جزئی باو لیکن اراده
فعلیه او قرار گرفت از عدم ایجاد نمود تا حقیقت
نوعیه مخلوق قرار داد و اراده از صفات ذات نبود
مرتبه تی را در ازل جمیع اشیاء در اراده حق اراده وجود موجود
بودن و در این صورت لازم آمد تعدد قدما از ازل
پس باید گفت اراده خدا از صفات ذاتی است

و مؤید این مطلب روایت کلینی در اصول کافی است از عمر بن
عاصم ابن حمید از حضرت صادق ع لم یزل الله مریداً
پرسید آیا اراده از قدیم با ذات خدا بوده حضرت فرمود
اراده و مرید لازم دارد وجود مراد را بلکه لم یزل الله
عالماً قادراً ثم اراد پس از عاصم ابن حمید علم قدرت در ازل
با خدا بوده نه اراده و فارابی در تعلیقات گوید الفت
ان یجب ان یکون فی الوجود وجود بالقوات و فی
العلم علم بالقوات و فی القدرة قدرة بالقوات و فی
الارادة ارادة بالقوات حتی یکون هی هی الا حقیقة
فی غیره لا بالقوات فمن لذا این صفات مراتب
وجوه علم قدرت و اراده دو قسم باشد ذاتیه و غیر ذاتیه
تا هر چه در خدا باشد ذاتی او باشد و هر چه در خلق باشد ذاتی
ان لا ینبغی تکلیف اراده صفت فعل خداست اراده
شیئاً ان یقول له کن فیکون اراده غیر از ذات است

نیز مرادی اراده کند خداوند و آن شیء موجود می‌شود نیست

پس قدم مختص بذات حضرت است و اراده از جمله صفات فعلیه است

مع بجهة تکلم از صفات فعلیه خداوند است وحی الهی و ارسال رسل

و انزال کتب موقوف بصفت تکلم است صفات فعلیه خداوند است

نیز حروف را خلق میکند اما علماء اشاعره این خدا را جسم قائلند و اتصال

نیز خدا تکلم میکند با لب و زبان گویند چونکه جسم باشد باید فعل

کند کار بیجا کار زشت نیز حکمت رفتار کند و هوا و هوس ازاو ظاهر

شود و حکماء موجب فساد دیگر شود و این مطلب خلاف عقل است

و حق است ولی این مخالف قول حضرت است چنانچه در سوره

شعراء فرموده و ما یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث آیات

نیز قرآن را از جانب خدا پیامبر نازل شده است حادث است

در سوره زخرف است و انه [illegible]

نیز قرآن ذکر است ان هو الا ذکر و قرآن مبین است در سوره ص

فرموده والقرآن ذی الذکر نیز قرآن را دارای ذکر است

و چون دانسته شد مراد از ذکر قرآن است و قرآن حادث است

پس معلوم شد که اندیشه حدوث خارج بودن از ذات قدیم است

حضرت امیرالمؤمنین ع میفرماید در نهج البلاغه در نفی نداء

و صوت از ذات خدا فرموده انما یقول لما اراد کونه

کن فیکون لا بصوت یقرع ولا بنداء یسمع وانما

کلامه فعله نیز معلوم شد که کلام خدا از آن چیزیکه اراده

ایجاد کند بشود پس فوراً میشود اما بطوریکه پرده گوش خراش

شود و نه نداء که از جانب خدا شنیده شود بلکه کلام خدا

مخلوق است خداوند عیسی را کلمه از خود خوانده در سوره آل عمران

اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه

اسمه المسیح عیسی ابن مریم ... که ملائکه مریم را خدا

بشارت فرستاد بکلمه از خود ... علی ...

پس خداوند حضرت عیسی را کلمه از خود خوانده است و در جای

دیگر علی ابن ابیطالب گفته انا کلام الله الناطق

او را بجهت ائمه نامیده در ... کلمات الله اند

کلمات بزرگ خوانده و مظهر وجه بزرگ وجه خدا

خدا و صفات خدا از شئونات اوست در بیان ارباب مخلوقات
امتیاز دارد در یکدانه بیان مختلف جمع اجمالا عنوان جامع
در سوره کهف قل لو کان البحر مدادا لکلمات
ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی
یعنی بگو اگر چند دریا مرکب شود از برای نوشتن کلمات پروردگار
هر آینه دریا تمام شود قبل از اینکه کلمات خدا تمام شود
اگر چه بقدر آن دریا دریای دیگر مدد و کمک آوریم
بنیر نجومه اشاره که در ما سوی الله موجود است چنانچه بیان خدا
و تجلی وجود آن اوست پس معلوم شد که کلام خدا ایجاد نمودن
اوست اشیا را و بعضی از آنها حدوث است در بعضی اخبار
از خلق و بعضی دیگر وجود است و چون شناخته شد صفات
بشو نیز اوست نمی باید تابع وجود باشد تا ممکنی وجود یابد
دانستی ... فهمید یا واجب الوجود بعد از آن ایجاد وجود
دارای جزئیت و آن خداست یا واجب الوجود بغیره

دیا واجب الوجود بغیره و آنها موجودات خارجیه یا ذهنیه است
که محسوس اند بحواس ظاهره و باطنه دارای ماهیت اند
و پیش در علم خدا بوده اند و خواهند بود بدانکه از برای ذات
خداوند واجب الوجود ماهیتی نباشد و دلیل آن بیایست
ذکر میکنیم بعضی از آنها را یکی ممتنع الوجود است بغیر علم
بلکه واجب الوجود برای علم نتواند ذات خدا را بشناسد پایه
علم تو را بداند بلکه ذات خدا و آن حقیقت اظهر دلایل است
بر نفی ماهیت بدانکه اتفاق از ما ست بجهت
بتبعیت اعیان ثابته از برای واجب الوجود بواسطه
اسمای حسنی است تابع وجوب نفس است و اصول آن اسمای
صفات حی علیم قدیر سمیع بصیر مرید متکلم ... اند
نائل اند اما چندی از آنها قدیر از اشاره مبداء و معید
و ملیون و خالق و رازق و هادی و مقوی و غفور و رحیم را
دو مثال دارد و علم از آن جمله است حکیم و دلیل در ادای

و ظلم و شر و کفر و بخل و امثال از اوهام جنبی باشند
دیگر این که هیچ یک از این‌ها شامل است اسمای حسنای چند را
و اصول اسمای بنا بقولی سه یا هفت عدد گفته باشند و بنا بقولی دیگر
[illegible] بوده باشند متناهی است و فروعات هر یک نامتناهی است
چنانچه خالقیت از حیثی کثرت پیدا کند در عدد و افراد
مخلوقات و رازقیت کثرت پیدا کند در عدد و افراد مرزو
قات و همچنین از حیثیت دیگر نیز کثرت پیدا کند
نظر به اجزای هر فردی از انواع موجودات مثلا خالق و رازق نسبت
به جزئی از اجزای فرد به جهت خود کثرت یابد این که اسمای
رب النوع و مربی اندر افراد است بمنزله شیخی مطلقا و منسوبات
خود را در ارشاد مثل لفظ جلاله مربی [illegible] و [illegible]
و [illegible] [illegible] انواع ملائکه است و قاضی الحاجات
مربی انواع افلاکیات و سمیع و بصیر مربی انواع
حیوانات است و تربیت هر نوعی از موجودات دیگر
با یکی از اسمای حسنای دیگر است و همچنین هر یک از اسمای

هر یک از اسمای لازم و تابعی و وجود واجب الوجود است و چنانچه
خدا بعض از [illegible] حاضر است بلوازم وجود هر یک از
اسمای حسنی است و همچنین حاضر است بلوازم و توابع اسماء الله
هر یک موجودات خارجیه و ذهنیه بوده باشند و هر یک از اعیان
ثابته در اصول کافی است روایت شده است که فرمود کان الله
عالماً و العلم ذاته و لا معلوم و السمیع ذاته و لا
مسموع و البصیر ذاته و لا مبصر و القدیر ذاته
و لا مقدور یعنی خدا دارا بود و این صفات مذکوره
علم و سمع و بصر و قدرت ذاتیه را و معلوم و مسموع
و مبصر و مقدوری در خارج یا در ذهن موجود نبود بلکه هر یک
از اعیان ثابته نبود العصر الثانیه خدا قادر است
یعنی توانا در جمیع امور و افعال همچنین اراده و مشیت که خدا
بخواهد جمیع عوالم را در یک طرفة العین [illegible] و هر چه قادر است
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متعلق بحقیقت

با ورود کار بخود بدهند تفویض باطل است ما خدا هم بسته دست نیست
زشتی که عقل حاکم است بتابشان علم و قدرت و اراده
او را در مثبت در سوره بقره الله لا اله الا هو الحی القیوم
محی است یعنی شنوا بصیر خدا که زنده است و دائم
وجود مقدسش دو جزء است اسم زنده شده الحی القیوم فرمودند
نیز اراده کند بر او ایجاد هر شیء بدون اراده حق نیست
بحث در بداء نفی تغییر و اراده در بداء در سوره الرحمن است
کل یوم هو فی شأن یعنی هر روز خداوند حکیم بقضاء احداث
احداث امور و تجدید احوال می‌نماید و جزئیات امور
خلق [illegible] از غنا و فقر و هلاک و نجات به اضافه او را
تغییر می‌دهد و فرموده بنحو روایت معنی آن الله مجاز در تغییر
آیه [illegible] در شأن خداوند و از هر شیء بندگان و بلند بودن
بعضی و پست بودن بعضی دیگر است از جمله آیه [illegible]
[illegible] یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب

و در سوره الرحمن [illegible] محو می‌کند خدا چیزی را که بخواهد
و ثابت می‌کند چیزی را که بخواهد در تفسیر این آیه فرموده‌اند
ما را برای خدا دو لوح است لوح محو و ثبت و لوح محفوظ که در سوره
بروج فرمود بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و مراد از
لوح محفوظ بیان اهل تحقیق آن نفوس کلیه فلکیه است
که بواسطه ادراک معقولات و عقول کلیه آنها صور کلیه
جمیع امورات جزئیه [illegible] از [illegible] در آنها نقش شده
و چون آن صور کلیه [illegible] محفوظ از تغییر و
و تبدیل اند و لهذا آن نفوس کلیه فلکیه را لوح المحفوظ نامیده اند
و مراد از ام الکتاب لفظ باعتبار همین لوح است [illegible] لوح
ام است [illegible] هر شیء که ثبت [illegible]
و بعضی تفسیر کرده‌اند ام الکتاب را بسوره فاتحة الکتاب [illegible]
بجامع بودن کلیات [illegible] قرآنیه را و بیان نموده‌اند
در حدیث [illegible] کلمه محفوظ [illegible] و صفات [illegible] قرآن

ازین قبیل قرآن مذکور در آیه شریفه مفقود است لوح را لوح محو
و اثبات و لوح بداء نامیده اند و از آن جمله دعاست و الحاح
بدرگاه خداوند بزرگ که موقتی است ادعونی استجب لکم نیز دعا گوید
با تو می‌گویم که بنظر حضرت باری اما حق خود بداند
که در ازل خداوند دعای تنجیز است محقق و کلید اثبات و کلید
و کلید اثبات دعا که دعا است و نفع و دفع وجه
دعا و امکان استجابت از خدا باشد و بدین جهت
اول دلائل است بر وجود بداء و کیفیت و بدان که
اگر در وقت امورات مطلوبه ما موافق مصلحت
عالم بالا گردد پس تعلق مجدد موجب دعا این امورات
را نیز در حال تعلق تام از آن دعا که در باب
پیدا کند باذن حق طلب نمود می‌باید فلکیات و دعا که در
مصلحت خدا بروز کند و مطلوب طلب نمود و چون خدا
خواهد استغفار کنند مثل بنده خیانت زاری کند می‌گویند
اتق الله ما اخفی بنظر طالب که خدا و نه عالم جز الا المحقق
بود پس بنده کاشف بدین معلوم نیست از اعتبار امور عالم جز حجة

حتمی نیست در قرآن که گفته یمحوا الله ما یشاء و یثبت و دلالت
بر بداء خدا دارد و روایت شده جناب در کتاب مستغنی
از آنچه در خیر است اول نزد او جمع بود و بحوث از کتاب
در قرآن ما گفته بنام او چیزی ندارم بنام هر دو اعلم ما کان
و ما یکون را بنام در قیامت و فرمود رحمه الله هر بنده و محقق
در آیه محو و اثبات و ثابت اراده آن امر با حجت داشته
و دلالت بر علوم مخزونه خدا و تغییر امور عالم از قضا مجدد دوا
و لهذا آنحضرت خود را قادر بعلم جمیع امور و دانستن آن
را بانکه او جمیع معلومات غیر متناهی با وارد
بیاورد بنده نشده چون علم خدا عین ذات اوست و با
اوست تحقیقت و دانستن جمیع موجودات از جمیع مخلوقات
ممتنع و محال است
نظر خدا یا بر انسان حق شناختن و دلیل
از علوم مخزونه خداست کلی در اصول کافی از ابی جعفر

در باب پیغمبر و اوصیاء از حضرت صادق ع منقولست که خداوند را
دو علم است یکی مکنون و مخزون که احدی غیر از ذات خود از آن اطلاع
ندارند و از آن علم است بداء و دیگر علمی که ملائکه و پیغمبران را تعلیم
کرده است آنرا علم ملائکه و انبیاء و ائمه‌ام میدانیم آنرا و در آن علم
ثابت تغییر و تبدیل نمی‌باشد تا توهم کذب در خبر ایشان بشود
شود و اگر اتفاقاً در بعضی از عبارات انبیاء سلف تخلف
ظاهر شده دانسته شده که آن علم از علوم محتومه نبوده است
و آن تخلف تخلف از بداء بوده است چنانچه در بحث
ششم مذکور خواهد شد ان‌شاءالله **الجهت الثانی در حقیقت**
اعتقاد به بداء نظر به اخبار کثیره و ذکر بعضی
از روایات بوده در اصول کافی از آن جمله روایات
روایت زراره است از حضرت صادق ع و باقر ع که فرمود
ما عُبِدَ اللهُ بشیءٍ مثلَ البداء یعنی عبادت کرده
نشد خداوند عالم به عبادتی در حقیقت مثل
اعتقاد کردن بندگان باینکه بداء حضرت او

و از جمله روایت هشام بن سالم است از حضرت
صادق ع که فرمود ما بعث الله نبیاً حتی یأخذ
علیه ثلاث خصال یعنی خداوند عالم مبعوث نفرمود
هیچ پیغمبری را مگر اینکه عهد و میثاق از او گرفت اول اقرار
بندگی خدای عز و جل دوم اقرار به یگانگی خداوند سوم اقرار
باینکه خدا مقدم میدارد هر چه را که میخواهد و مؤخر میدارد
هر چه را که میخواهد و مراد از این مطلب اخیر بداء است و از جمله
مالک جهنی است که گفت شنیدم حضرت صادق ع فرمود
لو علم الناس ما فی القول بالبداء یعنی اگر بدانند مردم
ثواب گفتگوی بداء را هرگز کسالت در تحقیق و گفتگو در بداء
نکنند و از جمله روایت دیگریست از کلینی که خداوند مبعوث
نفرمود هیچ پیغمبری را تا اقرار گرفت از او به بداء و شیخ صدوق
علیه الرحمه روایت نموده که فرمود حضرت ابراهیم خداوند عالم
تکلیف نمود او را به ذبح فرزندش اسمعیل پس بجهت اینکه نفهمند امام بودن
او را بعد از من تا بدهند ثابت تکلیف و ترغیب امر بداء را

او مبدای هر خلق دوره حیات یکدوره این یافته است که در خلقت
بشر نوعی انسان معرفت بخداوند رحمن است و بهتر از همه
اسباب معرفت اقرار نمودن به مبدای است از وجود خالق
منان و منکر شدن این است از تغیرات دائمی
عالم امکان بوجود یزدان چنانچه فرموده عرفت الله
بفسخ العزائم و نقض الهمم پس شاخ حوادث را
برابر هم خوردن عزمها و شکسته شدن همت و عهدها
با جهت دیگر در تحقیق اقرار به مبدای شده از یهود عنود
بایسته امکنه مبدای اند المتحیر السماوی در این روز از مبدای
در تعیق از زمان سلف هر چند امر مبدای وجود بارز
عارف و مفعلی مفطی ظاهر و شهود امت یکی یکی
بجهت سوره تعیق از شان ملان ذکر شده تعیق از موارد
با عبارت تعیق در انتهای وادی ظاهر شده امر مبدای هرجا
دران جمله چنین حضرت اسمعیل اعیدند حرامینده حقوق
ایام دوره پیش و بعد مشت و باراو کنند با شیخ ذکار

و گشتن کامل بطور داده و حصول امتحان در ادامت
الحقوق خداوند اینست بخود امر وقوف و حکم تجدید
از جهت او و جاری شده و امر مبدای برجمیع خلق ظاهر شده
و از جمله اوقات مبدای است در حق پادشاه یعنی در عهد
حضرت داود علیه السلام که پادشاه و بنو الحضرت داود او را
اجل آن پادشاه رسیده است و عمر را باخر کشیده است حضرت
داود و خبر این پادشاه در باقی بایست باد حضرت دانیال ایلیا
را هنری دلالت در جای غلط شده و نقض و در ازل هم
در اطاعه بخدا و دعا دارد که ورای کمو عمر کمو جدا یا اولاد
جز چند ادام تجدید شده و جا بسته شده اند انقدر عمر
مهلت بدهد از اول ازین شوند خداوند در دعای او را یا جابت
رسانید و از بعد تجدید او از طول عمر او دعا در شده و جز تجدید
داد و در سید امر دو عمر طول انا او بر سید و از جمله
بجز دادن حضرت عیسی بموت عمر وی در رمان نوح از بنیاد
نوح و دوام رفته چونکه داد او از شده دیده او ای خودکه

از آن عروسی [illegible] درجه چند در حال دلتنگی
معبتی و رسید گان میکند حرام اقتضا آن الوجحی علی ... ایدون
آن خوش جز ... دحقار کو و احقال ... رفاه راوران
الشفقه بیقرار کو ... نموده [illegible] ... باشد
به خانه ما آمدند تا با وی دیدیم در وقت التخوش ... قرنی
... ایشان را ابلند نمودند دیدند یک اطفی در زیر ... ایشان
... دوست الخوش ... نقد را در راه خدا
صدا داد دیدار بلا را از ... کرد اند و بیدار دراجل
تمام جا را کرده اند از آن جمله موارد حکایت فارکه ...
اجر ... را داده بودند اد ارزند و یافتند چون از علمش
استغفار کو ... دیدند نقد ... داده در راه خدا و ... انفی
... مرا و خوراک ... بود ... اقفی ... جمله موارد
... معمور ... اسد ... در مکتی ... حق
با جا ... لیث داده ... بعدند ... سید نهد
... سال ... [illegible] بود ... فراجت کنم

گفت اگر از تو ... پیشکار دیگر نخواهم ... مکه مکه
... کیف ... [illegible] ... در ... اخلاق
خوش صورت ... [illegible] ... بیک
از ... زنده ... زند ... حق
زنده ... وجوه داده شد ۱۲۲ از ... خدا ... آست
ولهذا جایز ... [illegible] ... بلا
... کامیر ... از تقدیر و ...
فرار ... از خوشی ... بود قدر ...
سید ... درکار ... نوشت ... خوش ...
ارد بوارد ... [illegible] ... عت
دراین دیوار که ... پایشا ... قرار ... از حق ...
خدا ... ارحق ... بود تقدیر از
عادد ... [illegible] ... موارد ...
در علم ... کذشته با تعلیق ... در ... موارد ...
در علم اد ... اگر کسی قرار ... [illegible] ...

مراد کند نجات خواهد یافت و حکمی در اصول کافی از حضرت
صادق ع روایت نموده که ابلیس مفارقت کند اراده
از مشیت مانند اراده خدا از ابلیس سجده و ابلیس بجهت
وهم نبودن مشیت بر فعل سجود در آنجا سجده
نکرد و اراده داده خدا به خوردن حوا و آدم گندم را
در اینکه وهم نبودن مشیت بر آن در آنجا خوردند بود ایشان
روایت شده آمده از حضرت رضا ع از فرمود آنحضرت اراده
خدا دو گونه است اراده است و مشیت است حتم و غیر حتم
تا نباید اراده خدا است بر نهی خوردن حوا و آدم فعل و وهم نبود
آن در آنجا نهی شده بود نیز آمده در که نصف از حتم
نبود اراده خدا و وجود بدا بود است و نیز در اصول
کافی است روایت شده است که العبد در رحمت از حضرت
صادق نحو نیکو آمده از حضرت در راه سؤال نمود آیا ما
را هم بجا د بقضا و قدر خدا آنحضرت فرمود بلی هیچ چیز را
بالاتر هم و هیچ ذره را بر زمین مگر بقضا و قدر خدا
عرض کرد پس رحمت ما را بجا بیاوریم

بود رحمت ما را بیجا ببرد است و معنی اجر و ثواب چگونه بود
آنحضرت فرمود آن ... کتاب ... بجز قوه ۳ اجزای اجر
شمار اعظم خواهد کرد زیرا چه در زمان رضوان و فرمان الهی
و چه از کشتی و ثوابها مجبور بوده اید در هیچ حال بلکه رضی
در کشتی و قائم بها در راه جای بقضا و قدر خدا است قضا
آن حتم بوده است زیرا اگر چنین خیال کنی جمیع ثواب و عقاب
و امر و نهی در نزد خدا باطل خواهد شد و وعد و وعید
بیجا نخواهد بود و هم عالی و بدها قطع نخواهد از نیکو باید
گنهکار سزاوارتر بوده باشد بجانب خدا و از نیکوکار
و نیکوکار سزاوارتر بوده باشد از بد عقوبت از بدکاران بخشی
است اینان دوستان خداوند رحمن و لشکر شیطان و قدریه
مذهبان این امت و مجوسیان این امت بوده بلکه مخیر نموده
مرا در تکلیف و نهی کرده است از روی تهدید و با ترغیب
بسی الم رسول ... بدرد در بیانی حق از اینکه اخذ باد کرده
نبوی آنده عرضی که ... الاتی ... الامام ... لکما
بسط عقیده یوم النجاة ... عفوا

پیغمبر بوده‌اند هر کس روز قیامت با طاعات نیز امید گردد
آمرزش در حدود وعید ... منتهی ... با واجبات نکرده
خداوند با حیات خراج خبر به پیدا از آن حدیث لا جبر
مستفاد میشود که نفی بوده جبر خدا و دیگر
نفی جبر الامام الصادق ع در جبر و تفویض و نفی اینکه
با قول لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین
و چون بسیاری از علمای در باره رد اقوال فرقه اشاعره
و معتزله متمسک بحدیث مذکور گردیدند از حضرت صادق
شده که طایفه اشاعره و معتزله بعد در زمان حضرت
امیر ع ... از ... کلام ناشی شده بود ...
بر بعد جهمیه را هیچ فرقه ... بیان ...
اشاعره و معتزله ... در زمان ...
شیخ قائم تا بعد از رحلت سید ...
در مسائل و سیر حنیف ثبات مطلبی را متکلم
و گفتگو نمایند ... در زمان قائم الرسالة

ظاهر به واسطه تقیه بوده و خصلت سنریهم آیاتنا فی
الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق در زمان
... ع در تحقیق معرفت تجدید تأمل و تفکر در آثار نبوی
و حل مشکلات را بدون واسطه در زمان حضرت
... نمودند و ضعفا که از ... اخبار ... اخفاء ...
استفاضه می‌نمودند و در زمان حضرت امیر ع هم خواصی
اصحاب آنحضرت بلاواسطه از خود آنحضرت اخذ
نموده و ضعفا این ... خواصی استفاده میکردند
و بعد حضرت امیر ... از خلافت ظاهری ممنوع
بوده در احقاق و مسائل و نشر الهیه ...
در زمان ...
در معارف الهیه ممنوع و در تحت نظر شدید بودند بعد
آنحضرت اعدای دین مبین بنوع طغیان ورزیدند

ظرفان و رندند ابله دوستی ادعا نموده در ائمه معصومین
از علمای حقیقی نبودند اظهار غلو در اجزای احکام
و حدود نمودند مانند زبان حق شمرده و اگر احکام
خدا را قانونی از خود در کتب منزل نبود ... شیعیان
احکام او را در غیبت بیان حتی حذف ... دادند و عمل مکر دند
بس متزلزل شد بدعت های نفسی افتاد و جمع را از تبعه دادند
زبان فقه خبر واحد و واحد اخبار مختلف سند اشتباه
و از آن اختلافات ... متناقض در اخبار سند
پس بنا بر این حرمان را فرقه شدند از طایفه ... نبودند
و دست به دامن سعادت امام زمان در تحصیل معرفت
مرحوم را بحد و حد او تنگ نمودند و طایفه دیگر را از
مرد ابله محقق و باور شان ... حقیقی حقوق ...
و مسوال ... حقوق را از خصوصیات حضرت ائمه اثنی عشر
در بر دانیدند چنانکه ... دو تحصیل علم کنند
بر قواعد ... را در راه ضلالت تجهم ادید

ابهام جزوی

رو و سادگی ... را در راه ضلالت تجهم ... مایه ضلال
دیگران گویند به اینکه از جمله اهل کلام حتی ... بعد
بوده در این ضلال مردمان گویی اغوا انداخته و ...
افزوده و تا مردم بسیار بروز حضرت عقود و جدال اختلاف
بسیار در میان ... شمار میان مردم اظهار ساخته و داده
در بعض از مسائل مخالف با حق ... شده و اختلاف
غلط ... حق ... عقاید ...
از محلی ... رفت و ... وارد ... گویند
... دیگر ... حقوق با عقد ... از ...
جمع شده و دفعا ... دینی و معارف ... و متقدم
از ... کلامی
... گویند و العین واصل ابن عطا ...
... گویند ... از ... و اخبار را
در طرح موافق ... بنا و ... گویند
و طایفه دیگر ... ایشان ... محقق ...

مخالف اهل حق ما و سلف آنان را بدعت و حرام دانسته اند
و حق را اهل تسنن می دانند و حال اینکه خود ایشان در مسائل
مسائل فرعیه و غیره را بغیر از قیاس حجت نداشته و نیز
در اعتقادات خود را حجت می دانسته و در اصول دین بی عقل
محض به بقای آیات و اخبار و رفتار ملیت پیامبر
ائمه هدی را مهمل و قدم در آن لو دانند و اعتقاد کرده اند
و لهذا بعضی از آنان لفظ آیه و رفتار خبر دیده که گوید ظاهر
الرحمن علی العرش استوی مجسمه شده اند خدا را دیده و
دارای جسم دانسته و مثل انسان دارای اعضا و اندام باید
شده اند بعضی بر آیه بعضی دیگر مشبهه شده اند و خدا را
جسمانی دانند و بعضی گفته جسم می دانند و دیدن خدا را
در دنیا و آخرت جایز دانند و این طایفه که در بدو
امر حق را از اثبات مطلب به جهت جنبه ای خاص در ازای
و حقایق نبوده اند بلکه جمیع اعتقادات ایشان منطوق از آیات
قرآنیه و احادیث بوده تا زمان ابوالحسن اشعری

که در بدو امر از شاگردان ابا علی جبائی معتزلی
بوده و طریقه او را دارا بوده و مدتی شاگرد او در علم کلام
بوده لکن کم کم بعد از مدتی از او و بعضی از مسائل
او انکار نموده و بعد از طریقه خود و از طریقه خود
در اوقات و حقایق کامل شده و مسائل را از ابوالحسن
مخالف استاد خود شده و بعضی از آن این است که سؤال
نمود از ابا علی چه میگوئی در سه نفر برادر یکی در اطاعت
خدا مرد و دیگری در معصیت مرد و دیگری در صغر سن مرد ابا علی
جواب داد که اولی داخل بهشت شود و دومی داخل جهنم و سیم
نه بهشت رود و نه جهنم پس ابوالحسن گفت اگر او گوید
داخل بهشت را از صغر سن گوید خدایا چرا مرا بزرگ نکردی
و در کودکی گرفتی که اطاعت را بجا آورم و داخل بهشت شوم خدا
در جواب چه خواهد فرمود ابا علی گفت که خدا خواهد فرمود
که اعلم بحال تو بودم که اگر بزرگ می شدی معصیت می کردی و در
در جهنم می رفتی پس مصلحت مردن تو در کودکی بود پس ابوالحسن گفت
اگر دومی گوید خدایا چرا مرا در کودکی نگرفتی تا که مرا معذب نکنی

بگذرد باشم خدا در جواب چه خواهم گفت لکن ابو علی
در جواب مبهوت شد پس ابو الحسن اشعری مذهب اشعری را
از اعتزال بیرون کشید و داخل اهل سنت شد و در اثبات
مطالب اهل سنت بنا نهاد علم و ... و یکی از قواعد
اصول دین را بقواعد عقلی حکم تأسیس اصول و قواعد
حکم علم ابتدا از کتب طایفه اهل سنت بی نیاز بیان ابو الحسن
کردند و منتسب بآن شدند و باشعریه نامیده شدند و بعضی
مطالب ظاهر ... ایشان یعنی دو گروهی ابو الحسن داخل
قواعد نظریه کردیم چون در آن زمان ... خلفای
چون موافق آرای و مذهب اشعری بوده و لهذا آن
خلفا هم در صدد حمایت ایشان برآمده و مذهب
اشعری در اسلام شایع گردید و در جهه مذهب دیگر
رونق ... اما نه در دنیا بلکه در کتب ... اند
... جانب تابع ابوهاشم بود و ابوهاشم ... محمد
الحنفیه برادر ... و چون ... داشتن ... مطلب
پس باید دانست ... داده شده ... از ...

بابت عده ای از اشاعره هم سه طایفه اند طایفه اولی گویند که اهل
افعال از حوادث و صفت معیت و اطاعت پیدا شده
نسبت بخدا بخلق دارد طایفه ثانیه گویند که خدا در خلقت
افعال تابع خلق است نیز هرچه را خلق میل کند همان را
کند خدا ایجاد می نماید هرچه می خواهند و گویند
که باین جهت ... و لوازم خدا متوجه بخلق است
و خلق متحقق شود ... طایفه ثالثه گویند
که ابتدا سبب کار را خود ... افعال ... بلکه همه افعال
بدون واسطه از حوادث ... از آن ... خلق پیدا شود
و لا مؤثر فی الوجود الا الله ... آثاری را در وجود
... دیده شود چه افعال و چه صفات و چه ذرات
موجودات همه را خداوند است بدون اسباب و فاعل و جاعل
... حوادث و احداث ... از حقیقت با خداست
... از خلق و این طایفه ... از فرقه ... مذهب عامه
... آورده اند ... لا مؤثر فی الوجود الا الله خالق

اللّه خالق کلّ شیء یعنی خدا خالق جمیع اشیاء است

و در سوره صافات است واللّه خلقکم و ما تعملون

یعنی خدا خلق فرموده است جمیع شما را و اعمال شما را و در سوره [illegible]

مَن یَشاءِ اللّهُ یُضلِلهُ و مَن یَشاء یَجعَلهُ علی صراط

مستقیم یعنی هر که را خدا بخواهد گمراه میکند و هر که را خدا بخواهد

هدایت میکند براه راست پس گمراهی را او داده است و در سوره نساء است

قل کلٌّ من عند اللّه یعنی بگو جمیع حسنات و سیئات

از جانب خدا است و در سوره ابراهیم است و یفعل اللّه ما یشاء

یعنی خدا میکند هر چه را که میخواهد و در سوره اعراف است

اِن هی الّا فتنتک تُضِلُّ بها مَن تشاء و تهدی

مَن تشاء یعنی نیست این مگر امتحان تو گمراه میکنی هر که را

میخواهی و هدایت میکنی هر که را میخواهی و این طایفه

جمیع اسباب و مسببات را از اسباب عادیه میدانند

و گویند عادت اللّه جاری شده است که بر اظهار اسباب

و این بد خیف عامه را محفی بعضی ... دارد برای

برای نخوردن سلطنت خداوند قرار داده‌اند ممالک را تا به پدر

اجبار کرده‌اند و حال آنکه مذهب ظلم و جبر نسبت بخدا دارد

بندگان را بجهت آن عذاب کند و لازم آید خداوند ظلم

باین سلطنت عظمی جایز نداشته بعضی انبیا و بعضی کفار را

که بجهت در جنگ بدرا در حدیث حنیف یعنی از جانب خدا است

این که گفته است و این حرف خلاف حکمت و موجب

نقص خدای عادل حکیم خواهد بود و لازم میآید فرق میان

انسان و جماد نباشد در مجبور بودن در حرکات و سکنات

و در جادوی و سنگینی و ... و حرکت نه در خودشان

و حال آنکه هر کس میداند که ... نسبت ... افعال

به جماد مجبور ... و ... حرکت صاحب

رعشه و ... بجای ... معلول است

... و علم خدا را علت

ایجاد ... دانسته ... اعمال نیک

علم خدا ... ۳ ۱ ۷ ۱ ... اللّه

فاستغفر الله و ارجع الیه خود را اگر نه بدو تبدیل کند
اضعف خود را نماید و از خدا وا رود آورند گویا خود را عاجز
و مجبور و خود را عاصی و جابر پندارند مانند عقوق نموده اند اما
بیچاره عوام از [illegible] زود در وا رود خانه خود شد دید مرد در بازار
و در تماشا میکند خود را به در انبار دار و گفت ای جبر مقصود [illegible]
در این عمل چه مذهب خود است مجبور که این عمل شد جام
الزام جبری مذهب ساکت شد و نیز نوشته اند که روزی شخص
جبری مذهبی بکری گفت ای با علی [illegible] گیر گفت
ای نامجبور و مطیع خداوند در مذهب شما خدا را
و انسان مخلوقات سلطان خلق میکند اما قوا [illegible]
با خدا می گفت که ای مرد مخواهی [illegible] خود
[illegible] و نیز نقل شده که مرد شیعه ای پرسید از مرد
جبری مذهب اعمال خیرات و [illegible] از [illegible]
جبری گفت از خدا شیعه پرسید که در فساد و [illegible]
[illegible] گفت از خدا پس شیعه گفت [illegible]
[illegible] و نیز از کتاب [illegible] جواب [illegible]
الیف نیز نوشته اند که شیعه از جبری مذهبی پرسید

که خداوند بندگان خودش را [illegible] میکند [illegible]
میکند [illegible] پس مذهب حق خدا طلب [illegible]
از ذات خدا است پس ثابت شد [illegible]
معلوم شود و نیز نوشته اند که روزی شیعه و جبری مذهب
مجادله میکردند جبری گفت که جمیع افعال و اقوال از خداست
و با دلالت میباشم پس شیعه گفت قرآن هم قول [illegible] شد زیرا
که مذهب شما اقوال هم [illegible] را خدا میکند با خود [illegible]
و نیز نوشته اند که شیعه از جبری پرسید که تمام را میدانید که جمیع افعال
و اقوال از خداست جبری گفت بلی شیعه گفت که پس فرق
میان قرآن و وحی و کلام [illegible] و [illegible] حرام است بلکه
در دو فعال [illegible] نیست پس [illegible] جبری ساکت شد و [illegible] قبیل
کلمات بسیار است و ذکر آن در این مختصر مناسب اختصار نیست
پس معلوم شد از جمیع بیانات مذکوره فساد مذهب
جبریه است و ذکر [illegible] مذاهب فاسده مفوضه را
برای اینکه [illegible] مفوضه [illegible] مینمایند

مفوضه از سه طایفه اند طایفه اول گویند که خلاق
عالم خلق نمود حضرت محمد بن عبد الله را و باو واگذار
نمود خلق دنیا را پس محمد خلاق کائنات شد طایفه
ثانیه میگویند که خدا خلق دنیا را بعلی داده است
و او را واگذار کرده است و علی خلاق ممکنات است طایفه ثالثه
گویند که خدا خلق نمود امام را و بعد تمام امور را
بخود ایشان واگذار نمود و این طایفه را مفوضه اثنا عشریه گویند
و جماعت متوقفین از چهارده طایفه اند هم از ایشان سؤال
میکنند و این طایفه مفوضه را با دلایل قرآن ثابت نموده اند که هر عامل
خود خالق [illegible] آورده اند از جمله آنها آیه نجم است ان لیس للانسان
الا ما سعی یعنی نیست از برای انسان مگر سعی او و آیه سوره نساء است
و من یعمل سوءا یجز به یعنی هر کس عمل بد کند جزا داده میشود
بعمل بد خود و آیه سوره طور است کل امرء بما کسب رهین یعنی
هر مردی در گرو کار خود است و آیه سوره کهف است
فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر یعنی هر کس بخواهد ایمان بیاورد

و هر که مجبره کافر نبود و نیز گویند فضلات اعلم
باشند [illegible] نیکی کند هر چه را بخواهد [illegible] مانند ابیات دیگر
مانند علماء اشاعره تا وسیله [illegible] و بطون قرآن را ادراک
نکردند و مراد ظاهر قرآن است عمل کرده اند و حقیقی
ترک [illegible] ایشان را فهم نکرده اند و لقب برای خود را
مقام [illegible] اما [illegible] عقلی داشته اند و از حقایق آیات
[illegible] خدا قرار داده اند و در صفات الهی
اشاعره [illegible] از خدا سلب نموده اند و در [illegible] ثابت
کرده اند و گویند که خدا [illegible] را ایجاد
[illegible] و در اراده و اختیار [illegible] و در افعال خود
مستقل [illegible] و میگویند [illegible] معلول [illegible] تعلقات
[illegible] بلکه در صورت [illegible] تعلقات [illegible] ایجاد
ذوات را از خدا و افعال [illegible] را از خود دانسته و
[illegible] مراد از [illegible] حاصل داشته
[illegible] با اراده [illegible] و گویند [illegible] از خدا
[illegible] جاری شده است و اراده خود با اراده حق غالب دانسته

دانسته‌اند این طایفه قسمی [illegible] اند اما این عده را اعتقاد
این است که [illegible] قسمی [illegible] است نظر باینکه تقدیر [illegible]
اعتقاد ایشان این است و [illegible] و اینها عده
قسمی [illegible] است نظر باینکه تقدیر اجبار نزد اعتقاد اینها عده
اعتقاد داشته اینها عده است [illegible] طایفه را [illegible]
نظر بلعن [illegible] خود که رسول صلعم [illegible] اهل قدر و [illegible]
[illegible] شده است
اهل قدر و جبر را در اصول کافی [illegible]
لعنت القدریه علی لسان سبعین نبیاً [illegible] معنی
طایفه قدریه از [illegible] ولکن نظر بفرمایش
حضرت صادق ع در باب [illegible] طایفه اثنا عشری
[illegible] خدا دانند و [illegible]
[illegible] این امت
خوانده‌اند [illegible] القدریه مجوس هذه الامة
این طایفه قدریه مجوس امت پیغمبر آخر الزمان شدند
مجوس [illegible] النکاح محارم را از قبیل مادر و خواهر
و عمه و خاله و دختر را جایز دانسته با اعتقاد و [illegible]

با اعتقاد اینکه آدم و شیث جایز [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] بود و [illegible]
[illegible] در دلیل [illegible]
[illegible] در [illegible] خواهر
[illegible] در [illegible]
[illegible] داشته [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] حضرت الله [illegible]
[illegible] آمد و چون اراده خداوند [illegible]
نسل آدم [illegible]
[illegible] از خلقت [illegible] قدرت حق جاری شده [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] روز [illegible]
[illegible]
[illegible]

ان خونریزا روز دیگر بعد رد عوض نازل شد از نسبت خونریز
دیگران را در سه اول مرکز را دو فرزند پیدا و حجابش را سیر
بجوش شده از آن روز که این خونریز را پیدا فت پس اولاد و
از دو دختران زن داران را هم خونریز خیال کنید پس دختر یافت
به پاینده و دختر نسبت را پسر یافت زوج کوتاه و طاهر شد
در آن انبیاء رسلی را مولفی خونریز شده ملعون و ملعونات
را از بکر محبت غیرت شهوت است خلق کند دین را از صلاة
و حال زنیکه یهود شان مرفت نبی زوج را برحلال و طیب
و طاهر وقت بجدا انتقادیت یعنی از برای آنکه وحید رجال
حفظ و خون حفظ و چون آن را ندید و بدانند خونریز بود و بیت
الف چون را برندان کوزه مرکند پس چگونه رد و دستش قفل
از آن وقت دیگر در لعنت و نحیل و دیوار و فرزندان
از پیغمبر محفوظ آورده باشد و بیشتر از کلم حاضر شد اهل حمل
پس از آن خرج محلوا فساد و چه پس در بعض از اخبار و روایات
معلوم شده از این طایفه چه پس دفن یعنی از آن زنان عار حق
نداشتن و کشته شدند خوشان را در آتش بردند کتاب اوراق

و از ده هزار بوستان و نوشته شده بود و جهت باید

خود مشخص کنند این طایفه آن عده را مجبور پس البته مجبور

و خدا را از حد فاعل شده اند که می‌بینند خیر را از شر دادن

آن را نمی‌دانند و چیز خیرات البته باید بینند دیگر چیزها

را در کار از احمق تا مند ذکر کنند و چیزی را [illegible]

باید بینند پس چه اعمال خیر و شر هم را از جانب خدا این ها

خود بینند و دانند این طایفه [illegible] آن عده هستند که

این مجوس چه افعال خیر و شر خود را نسبت به خدا [illegible]

و خدای خود را موجد خیر دانند فرق [illegible] مجوس در آن

المللت مجوس دو خدا قائل اند که می‌بینند خیر را بنده

این عده یک خدا قائل نیست [illegible] اما خیر را نسبت به خدا

نمی‌دهند [illegible] پس مطلب [illegible] نفی شده مجبور دانسته

شده [illegible] جبر و نفی اختیار [illegible] لا جبر

و لا تفویض بل امر بین الامرین نه جبر است نه تفویض

بلکه امر بین الامرین [illegible] الیس ما یلزم

من وجوده الوجود ومن عدمه العدم

الیس ما یلزم من وجوده الوجود ومن عدمه

العدم [illegible] سبب خیر است که تحقق وجود او سبب

وجوب آن باشد و تحقق معدوم شدن او سبب

[illegible] معدوم شود پس وجوب [illegible] بر وجود

مسبب است مثلاً اگر کسی بخواهد [illegible] اراده

پیدا کند که فعلی از افعال لابد آن اراده وجود

متأخر است از علم او و علم انکس متأخر است از حیات

او و حیات موقوف است بر وجود محل است متأخر است

از محل و محل محل چون [illegible] حمیت را پس متأخر است

از آن حیث [illegible] زیرا [illegible] [illegible] مقدم است

مقدم است بر حیات و حیات مقدم است بر علم و علم مقدم است

بر اراده و به تحقیق وضع است [illegible] چه اشیاء مقدوره

و این اسباب را [illegible] سبق از آن در عالم [illegible]

و [illegible] ظاهر است [illegible] نتوانند ادراک کنند

اما باید تنبهی را درک کنند مگر اهل کشف و نظر

علم الیقین حق تنبهی را ادراک کنند علم کبری را مخفی بجا

نمی‌گذارد بنا بر آن در لوح محفوظ خلق کن و غور رسیدن اگر کردند

البته محو و نابود است و ما خلقنا السموات

والارض و ما بینهما لاعبین یعنی خلق نکردیم

آسمانها و زمین را و آنچه را در میان آنهاست ببازی و بیهوده

مؤمنین را نمود افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا

ترجعون پس گمان کردید که خلق کردیم شما را عبث و بسوی ما بازگشت نمی‌کنید

عبث نبوده‌اند بلکه خلق نموده‌ایم از روی حکمت و [illegible]

اگر بنظر حق بینی در یک خوشه انگور و دانه بنگری معلوم

خواهد شد که وجود این همه فلکیات و عنصریات

از ما جرا و ما لا نهایه از ازل وجود این یک لقمه نان و خوشه انگور

و این حقیقت قطعه یقینی باشد چه رسد بانواع

مادیات و مجردات و محسوسات و باید دانست

اوصاف در جمیع حوادث مقدره این بسیار مشکل است

~~را نشد و در زمین [illegible] و جهت [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

۲ و بسیار مشکل است چنانچه فهم جمیع مصالح و حکمت وجود آنها

در ازل بر کسی بسیار دشوار است و چون دانسته شد این مطلب باید

دانست که البته اگر در خانه نظر کنی باید سر رشته

[illegible] و آنجا و [illegible] ریشه‌ها و اسباب [illegible]

داده شده بجهت [illegible] بلکه از [illegible] لا [illegible]

باشد [illegible] خانه و [illegible] گوسفندی [illegible]

بیانی [illegible] مطلق شد و [illegible] یعنی

اسباب [illegible] حق را در لوح محفوظ [illegible]

نوشته [illegible] بالا [illegible] بقدر [illegible] خدا جاری شد [illegible]

[illegible] در لوح [illegible]

[illegible] از [illegible] حقوق [illegible]

روایت [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] انگور [illegible]

عالم در قرآن فرموده کار بسیق را افعال نسبت بخود داده [illegible]

فرموده الله یتوفی الانفس حین موتها نیز میفرماید یتوفیکم

در حین مردن شان در سوره سجده میفرماید قل یتوفیکم ملک

الموت الذی وکل بکم نیز بلو میفرماید بهارا ملک الموت

موکل ایشان است و در سوره نحل میفرماید الذین تتوفیهم

الملائکه یعنی آنها یکه میمیرانند ایشان را ملائکه باید مراد

در آیه اولی اصل موت باشد و در ثانیه حقیقی موت باشد

و در ثالثه ذکر اعوان موت باشد [illegible] در اسناد خلق

ملائکه ظاهر است از ملک الموت و ملک الموت ظاهر است

از خدا است و [illegible] نظر را بسوی ملائکه است و در نفخ [illegible]

اسناد در سوره انبیاء فرموده و نفخنا فیها من روحنا [illegible]

از روح خود در سوره مریم فرموده فارسلنا الیها روحنا

[illegible] روح خود را در قبل [illegible] نسبت بخود داده

[illegible] در سوره توبه فرموده قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم

یعنی [illegible] را از خدا است [illegible]

از خدا است ولی [illegible] خواهند گشت در سوره انفال فرموده

فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم نیز [illegible] را که [illegible]

[illegible] در سوره انفال فرموده

وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی یعنی [illegible]

[illegible] ولکن خدا [illegible]

[illegible] در قرآن مبارک [illegible]

ایشان در سوره آل عمران فرموده هو الذی یصورکم فی الارحام

نیز خدا تصویر میکند شما را در رحم مادرها [illegible]

[illegible] در سوره

[illegible] الا علی الله رزقها

[illegible]

[illegible] موافق [illegible]

[illegible] از خدا [illegible]

[illegible] در جواب [illegible]

از خدا [illegible]

[illegible]

و اعمال را در خلق حقیقتی می‌نمودند از برای انسان‌ها در جمیع
امور دو نظر است یکی بجانب [illegible] حق و دیگری بجانب خلق
بعضی‌ها دفعه در اول از امور نظر بجانب حق داشته
اند وجود را از حق می‌شمارند تا بمهلکه تفویض نیفتند
و بعضی دیگر در اول نظر بجانب خلق داشته وجود
را از فعل و اختیار خلق شمردند تا بمهلکه جبر واقع شوند.
غیر خدا را فاعل و قادر ندانند و خلق را موجود و فاعل ندانند
و لا لابد از آنها همه مطلب را در کلمه لا حول و لا قوة الا
بالله نیز از فعل و حرکت را از اختیار خلق بوجود آید جمیعا
از قدرت و قضای حق است از قوت را در خلق عیان [illegible]
از قوت و قدرت مستقلانه است لکن همه این مطلب لذا قضا
لذا قضا و اراده حضرت حق بجانب جمیع موجودات
از انسان‌ها و غیبی و ما بینهما از حیثیت انسی و ملک و حیوان
و نباتات و جماد و معادن و دریاها و جبال و جمادات بلکه جمیع ذرات
عالم امکان‌ها را اختلاف ذوات و مراتب است [illegible]
نیز [illegible] واحد بحت بسیط جمیع آنها را موافق و در رحمتک

و رحمتک التی وسعت کل شیء در رحمت واسعه
جمیع موجودات و از برای حکایت نور و قضا [illegible] احاطه
داده است و [illegible] موجودات مخلوقات [illegible] و هو
و هو القاهر علی کل شیء و هو [illegible] فوق عباده
وجود [illegible] و [illegible] موجودات مخلوقات
مخلوقات [illegible] و رحمتک التی [illegible] کل شیء
از نور وجود واجب الوجود است [illegible] در آیات قرآنیه
و فقرات ادعیه [illegible] است نور اراده و قضا
حق است در وجود موجودات [illegible] علی حده
احاطه دارد [illegible] و اشیا [illegible] واسعه بجز
[illegible] در یا [illegible] آمده [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در حقیقت در موجودات با ترتیب اسماء [illegible] دو ترتیب است
مخفی شده یعنی با ترتیب النهار و القمر [illegible] ترتیب
اللیل و با ترتیب آنها و الا [illegible] شمس [illegible] نیز پرورنده
بحرها و با ترتیب او نبات و زرع نهرها و درختان و نیز انسان
ترتیب آنها جمیع اهل عالم ادراک [illegible] و ترتیب جمیع
جمیع اهل عالم موجودات چنانکه گفته است الحمد لله
رب العالمین [illegible] حمد از آن خدا است
تربیت و حقیقت جمیع اهل عالمیان است
و یک دفعه هم در جمیع آنها در معنی لفظ حقیقت
نور [illegible] الله نور السموات و الارض یعنی
[illegible] نور و حقیقت جمیع آنها و معنی است و حقایق
جمیع امور از جهت [illegible] داخل [illegible]
از حقیقت [illegible] الا له الخلق
والامر [illegible] و الیه یرجع الامر کله [illegible] هو و هو
مدبر اللیل و النهار و محول الحول و الاحوال

و مقلب القلوب و الابصار [illegible] اتحاد [illegible]
و باید دانست [illegible] در خلق است [illegible]
[illegible] است و [illegible] را [illegible] مانند آفتاب [illegible]
را هم بداشت کامل حق [illegible] وجه [illegible]
و دارای [illegible] باشد و [illegible] در خلق باشند
آفتاب [illegible] تابنده [illegible] جمیع موجودات [illegible]
و [illegible] آن [illegible] خواهد [illegible]
از آن [illegible] در دنیا [illegible]
[illegible] روز [illegible] در [illegible]
[illegible] تمام موجودات خدا
[illegible] از [illegible] با وجود [illegible]
[illegible]
تا [illegible] است
تا [illegible] و [illegible]
[illegible] بکل شیء محیط خدا محیط است بجمیع موجودات [illegible]
[illegible] و [illegible]

و توفیق کردن تا مل جمله است و جمیع افعال بتوفیق
لا حول و لا قوة الا بالله یا فاعل خیر و قدرت
او است هذا شامل همه حاصل در بدن یا معروف است خارج
ارنده است اما عزیز بینت خدا داخل فی الاشیاء
لا بالتمازج و خارج عن الاشیاء لا بالمباینة
لا بالمغایرة حاصل جمع مقدمات بیانات
در اخبار روایات این است قدر است و اراده و قضا
در جمیع امور از ضروریات و حقیقت افعال از حلق
و از مطلب دوم بین الامرین گوید با آن مطلب گفته
روایت کلینی است در کافی تحقیق از حضرت صادق سوال
از امر بین الامرین الحضرت فرمود ... به بیند
کرد از معصیت و او را منع نماید از آن معصیت و ممنوع
شد پس وا گذارد تا ... آن معصیت را
معصیت را بکند پس نهی تو کاشف عدم تفویض بوده
چنانچه وا گذاردن تو کاشف عدم اجبار در آن معصیت
چنانچه وا گذاردن تو است کاشف عدم اجبار در آن معصیت
بوده بوده

معنی دیگر از بین الامرین گفته‌اند که بیان تحقیق حق در
ایمان زیاد است ... حدیث اعلم و در مسئله جبر و تفویض
در حدیث فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین
و در ... تکالیف ... بایان ... خداوند عالم در
تکلیف و عبادات بندگان خود را مجبور نفرموده است با وجود
جمیع اعمال و ترک لازم نفرموده است ... اکثر ...
بلکه مکلف قرار داده ... بین ... میان ...
سوال کردند از معصوم ... میان جبر و تفویض ...
حضرت فرمود ... وسعت ... میان ...
است ... جمیع ... دلالت دارد ...
در ... قدر استعداد و قوه ... مکلف است
روایت شیخ صدوق ... از حضرت صادق
در کتاب توحید ... فرمود ... حضرت ...
... طایفه ... طایفه اول ... جبر در حق
خداوند عادل ... طایفه ...
کافر شدند طایفه ثانیه ...

کلمات تفویضی در حق خدا گفته و از آنها هم یکی سلب

قدرت از خدا نمود و کار فرزند طبق فرم گناه [illegible] باشند

اگر بنده خداوند عالم بقدر طاقت بنده گان خود را

مکلف بعبادت فرموده پس این دلیل بر قدرت حضرت

[illegible] روز که خدا را حمد کنند و از کار [illegible] ارزاق

پیدا شده بود [illegible] امیدی از عفو خدا دارند استغفار

از معصیت نمایند در اخبار روایت مثبت مدعا موجود است

و بر آن دلالت دارد [illegible] اگر سؤال نمایی [illegible] ابی مالک

ابو [illegible] از حضرت [illegible] بیتین کنا دنیا کانا

خلقنا الیوم فنعمل الان یا جفت [illegible] الاقلام

و جرت بها المقادیر ام [illegible] فرمایند [illegible] از ازل

یا رسول الله دین را گویا امروز ما بدنیا آمدیم

آیا یعنی امروز عمل کنیم آنچه جزا بینیم در ازل ما را قلم قدرت

بلوح محفوظ نوشته شده و قلم خشک شده یا فردا عمل کنیم

و شود بلکه امروز عمل کنید [illegible] عرض کرد پس تکلیف ما چطور

یعنی امروز عمل کردن بنا بر چه است که از ازل ما مقدر

از ازل ما مقدر شده بعد ما عاجز چطور بتوانیم از عهده

تمام مقدرات خود برآییم آنحضرت فرمودند اعملوا

بکل میسر لما خلق [illegible] عمل کنید [illegible]

باشد ازل [illegible] مقدر [illegible] ازل تا ابد مقرر شده

فرمود آنحضرت [illegible] روایت [illegible] قوة

تصرف و تکلیف عمل دارد [illegible] آنحضرت [illegible] سائل را [illegible]

فرمود بر عمل [illegible]

[illegible] عمل [illegible]

[illegible] معنی [illegible] الان [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

از [illegible] وجود مطلق [illegible]

اعیان [illegible] خلق [illegible] موسی [illegible]

[illegible] موسی [illegible] فرعون [illegible]

از [illegible] بود [illegible] وجود [illegible]

[illegible] اطلاق [illegible]

[illegible] موسی [illegible]

طبیعت موجودی در علمی است مخلوق شده طبیعت که قادر بود

ارشمیدی است مخلوط شده اند [illegible] از قضا حس اراده الله [illegible]

مسیحی از موجودی معرفت کهنه است کل موجودی مخلوط شده از کل

تقدیر شده است حس میکند موجودی معرفتی که آن مخلوق را [illegible]

مخلوق شود است که همراه در روز میکند تعرف ولا نیاید

به جنبی داده هم حقیقت است وید در حدی است ضعیف شود

شعر معرفت از این جهه خوش بود در عزال هم دیگر گفت

[illegible] عجب به در زده کیفی است مقدور طبیعت داشته

علاوه اشاعره گویند و معتقد اصلاحی [illegible] است

وجوه را نگویند اشاعره میگویند اعلم خدا علت افعال

بندگان است چه بخیر [illegible] مطلب [illegible] و دواد درد است

و دگرت هم می خورد موجب که چه مسی اهل بود می خورده

دور تو خدا جاهل بود می خوردن حق زناری [illegible] می داشت

از تو [illegible] علم خدا جاهل بود و گویند با علم خدا با افعال بندگان

تأثیر هر گاه اراده هم تعلق بگیرد افعال از افعال

واجب الصدور خواهد شد والا ممتنع الصدور است

جبر [illegible] میشم اینها معتقد خود داده که مجبور

مشو [illegible] و دانشمنده که جاه هم از در دیگر صلاح دانسته

پس وجوه افعال کاشف اراده حتمیه الهی باشد اراده [illegible]

شده است والا وقوع کاشف علم اراده الهی ما شاء الله

کان و ما لم یشأ لم یکن بعلم خدا موجودات خود [illegible]

هر گاه بخواهد و [illegible] است که هر چه (بعد فرض [illegible] گوید)

هر چه را خدا بخواهد میشود خواهد بود [illegible] قضا و قدر است

هم بر فرض قضا و قدر بعضی علی سبیل [illegible] مطلب [illegible]

[illegible] عدل [illegible] تفضل [illegible] خدا [illegible]

[illegible] الف [illegible]

مخلوق [illegible] احتیاج [illegible] رسیده [illegible] داد

قضا [illegible] دانا و قضا [illegible]

اگر خدا بر تفضل [illegible]

[illegible] واجب الوجود [illegible]

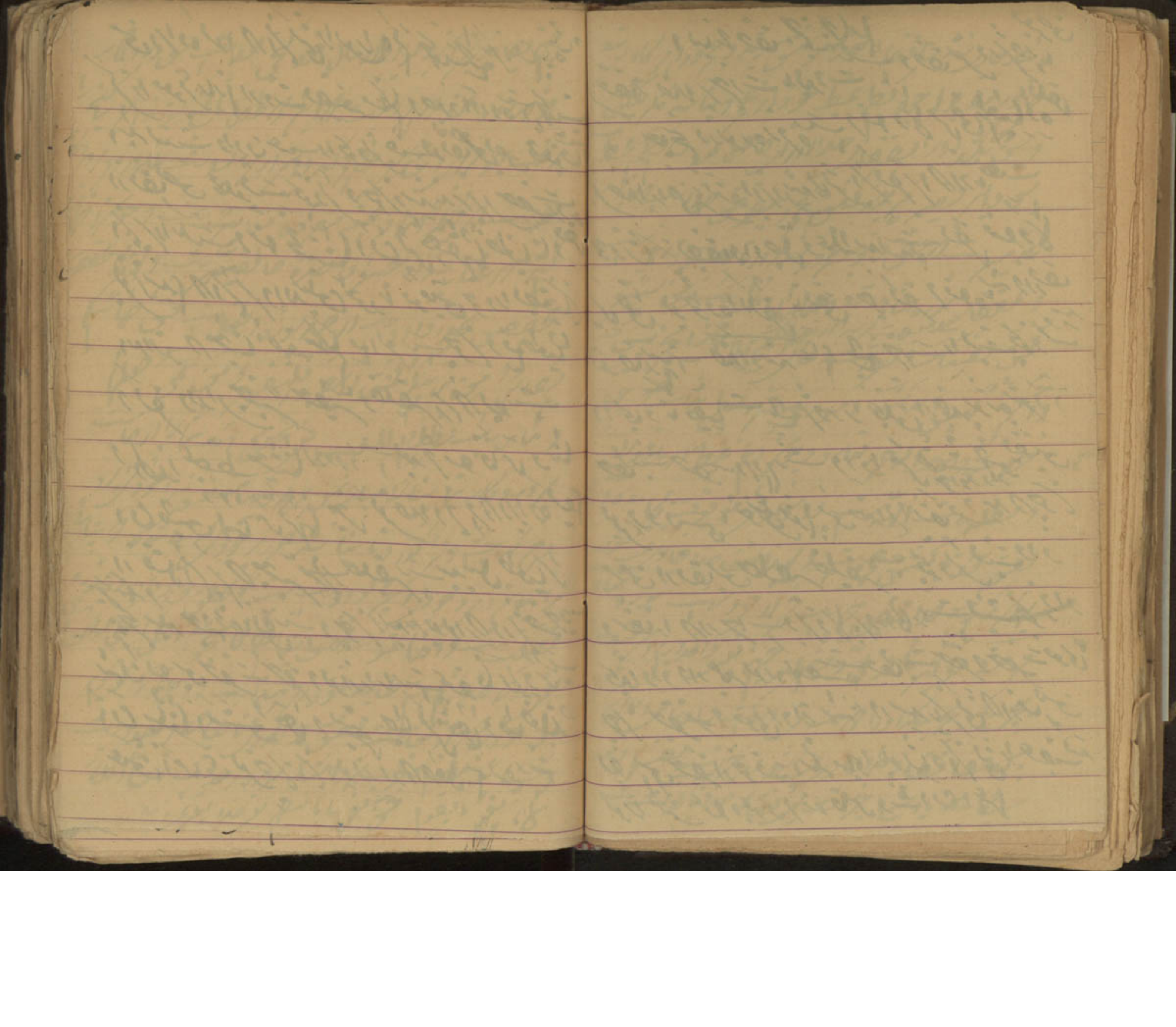
[illegible] فما اصابک من حسنة فمن الله

[illegible]

[illegible]

و نشد چاره نه تا قهار خدا از کشتی رهید و هم و را هم گاه رهید
خاور بود بوده چو نظم عیط خود از غم و بنا به مکر بگیتی
وسیق بگنجد او را بقهار خدا از این جاهل عفو تا که عیط
پس در این قصه هر چند کشتی غم و معوقی خدا است از احوال
عذر میر است از نفی وجود غم و بابه واز تا حقیقت خود اند است
و بقهار سوره بنا است و طه ما اف است پس نشستی
قمی نفیست و فوق شده عالی فتح تاز الجز نبی
و از تو لیس الیک امور عذر میر الطی بدایت و جو
خود است واجب الوجود ندارد و چو نظم عیط از ما موارد
و مطلوبیت الله رب و دانی جادوی موقوف بجا بود و
نفی خود تا کشتی غم است و ابتدا فیق خدا جاری است
یا ایها الذین حلا محقی جنب از خود است سوره نسا
و منو تقولو ما لو تلی و فضلیر جهنم نیز و اندر این بنده را
بچه بسکه بچه بسکه او را است جز دانست و او را و اندر
پس حق قهار خدا جاری شود در جزا جب بنفس و دور
سیئات یا شیع جزات نیز قهار خدا بالذات است

الباء حق جهت جاعل مع حق
و حق نیز در این بار
قهار خدا جزات بالذات است
ساحر در سوره بقره است و فنو دلای فی العبادة الکفر
قهر خدا و حق نشو او در بنده کاش از فنو را از جهت
خود نیز بقهار او جل و علا بداست نفی فنو و لا
یک حق بوجود الکفر تا نفی وجود کفر فنو است از حق
خود حاسب خداوند عالم جز جزات البته بجود
دانی و نا خفیات جز زور را بخلق از جمله سوره شوراست
حقایت خود است واز رشت و از او مر حمت فنو نفس
نیز رو قسمی خود عفو شوا پس خدا از انتقام و بعد از چون
مرحمی از قهار حلم خلیفه است بجود کسب داد
و نفار از خود است و تو لا بر ورد کار است
بجز داد و از جمله بود او ست عادت حق خود است موی
چون حق خود موی او از آن است و سید با کی از امر
به بس حق از خوف ایشد مبدا با دو دار کی را عقب
سورا حق عفو و عموی نو قار و شد ادا اجرا



منی داده بود از آن کثرتی را که [illegible] تحقیق [illegible]

کثرت را معلوم بسازیم از دو جهت [illegible] وجود داده [illegible] جهت

دیگر [illegible] عین الوجود [illegible] مخلوقیت

از حقایق مخلوقیت خود [illegible] چون رسیده‌اند [illegible]

[illegible] تحقیقاً [illegible] طغیانا و

[illegible] و الدلیل [illegible] طغیان

[illegible] تحقیقاً [illegible] چون [illegible] دفع طغیان

و [illegible] حقیقت و خلقت را [illegible]

و لهذا [illegible] تحقیقاً [illegible]

[illegible]

از قبل [illegible] خلقت [illegible] طغیان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بینی [illegible] دلدار [illegible]

[illegible] طفل [illegible]

[illegible]

[illegible] الحکم [illegible]

[illegible] واحدة [illegible] و لهذا تحقیق

[illegible] العلم [illegible]

[illegible] فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها

و ما ربک بظلام للعبید [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] اعلی الهدی

[illegible] هدایت [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] انّ الله

لا یغیّر ما بقوم حتی یغیّروا ما بانفسهم [illegible]

خدا تغییر دهد نعمتی را که تفضل و عطا فرموده باشد به بنده
خودشان چیزی را در نفسهای خود تغییر دهند از عطای
خداست و [illegible] دارد [illegible] نشر کرده
[illegible] در [illegible] و [illegible]
بجا آورد [illegible] اللهم اغفر لي الذنوب التي تغير
النعم پس خداوندا بیامرز از برای من آن گناهانی را که باعث تغییر نعمت
است و روایت صدوق در معانی الاخبار از حضرت سید
سجاد گناهانی که موجب تغییر نعمت است ظلم بر مردم و عادت [illegible]
[illegible] و کفران نعمت و ترک شکر الهی [illegible]
[illegible] تا [illegible] شود [illegible] و ترک
[illegible] از [illegible] اللهم اغفر لي الذنوب التي
تنزل النقم پس خداوندا بیامرز از برای من معاصی را که باعث
[illegible] حضرت سید سجاد گناهانی که موجب نزول [illegible]
[illegible] عقوبت الهی [illegible]
ظلم [illegible] اللهم اغفر
لي الذنوب التي تهتك العصم پس خداوندا بیامرز از برای من

[illegible] گناهانی را که باعث [illegible]
[illegible] گناهانی که موجب هتک عصمت [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت سید سجاد [illegible]
اللهم اغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء پس خداوندا
بیامرز از برای من آن گناهانی را که باعث نزول بلا می‌شود [illegible]
حضرت سید سجاد گناهانی که موجب نزول بلا [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] اللهم اغفر لي الذنوب التي تقطع الرجاء
پس خداوندا بیامرز از برای من آن گناهان را که امید را قطع
کند [illegible] موجب قطع امید [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] اللهم اغفر لي الذنوب
التي تحبس الدعاء پس خداوندا بیامرز از برای من آن گناهان
را که موجب حبس دعا [illegible]

سبب نجات دنیا و آخرت موجب جمع دعا و سبب محبت و عجایبست
خلیفه و شفاف باز و داران دین و تقدیر بندانش با اختیار
انجا بشد دفع مصون نجات واجب جمعود جار کردن نحو
از رحمت خود و بیدادان تحقیق در کس رحمت را بتقدیر
اداء حرام مع حق باز و دون مگر تحویل از ارباب
نحو دفع هار از منفعت و تحقیق بودن ست و اعتبار نیاز
دارو شده پیش از تا موجب طاعون و لوازم عوض حبیب و نیات
جنب نحو خوشت زبون دو قوه آیا هم دارای بنا فان قهر
عزیز و حقه الفقر ار البته خود از فضل رستا نجهد اسلحه و در زنا
ده ظلوب خصلت نفعی عقل نفعی و سبب نفقه
ارزاق نفقه علم رسیدن افت سید اشرف نجست و جاری
آمدن عجوب جدا آمدن لسیان حق انوار فیض ایمان نشان
انسانیان رفتی ای دو تر دعا دعاوست حضرت
الهیست آمدن و باد و طاعون از رستار [illegible] ارتقی
عاقل نازل را قبول کند پس بجاور [illegible] دو بجا رسته
در بیان ام قبول کند از دو اینی دو دو درابـ جماعها
و جمع و بود و دادن [illegible] و هر دو [illegible] خورند

و آن هوای ملک نفسه بکیفیت آن غالب گردد و در منافذ بدن و [illegible]
پس آن ماده های فاسده پیدا میشوند در جزء و رگ ها در زمانهای بدن
تمام روز میکند و هر قوه نحو است در زمان پوشید نور آن و ظرف را
خود را نیز را [illegible] ان از بستن و باد و نازل [illegible] و میلد زند
از ظرف [illegible] در روز [illegible] نازل [illegible] و باد و [illegible] شده
الحمد که زور دنیا و عجایب شده بکتاب از انفکاک طلوب
و ما خفت انسان و زر باد و نخی اعمال خود [illegible] تب شعر
از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو
حق بیت کرده تخمی در [illegible] از انوار [illegible] نکرده
و در خیال پادشاهی عمل نیکو ماکاد ~~[illegible]~~ عار سید اعظم
و آن مو سنی را [illegible] بعد از آن [illegible] طلوع شده و آن بارا
را بلعید پس از دنبال آمد و در چه خواست آن جواز سبب را بدرد
او گذشت ها ز ممکن نشد پس از حیله حق را آن خواست نشنید
در آن [illegible] روباه بر آن فار [illegible] از قالب بر آن آمد
یکی از آن روباه سر بکمند افتاد و گفت ای پادشاه عمل [illegible] را
[illegible] را دیدم الحال بلیه دیده [illegible] از روباه چه اند

جوانی ناگاه چون ... بار ... خود ... شکار باید

... همه ... باد ... او را ... پس ... [illegible]

... کوه ... آمده ... [illegible]

او را در ... سوار ... جای ... [illegible]

... خود را ... [illegible]

... آمد و ... [illegible]

... سوار ... [illegible]

... ناگاه سوار ... [illegible]

... سوار را ... [illegible]

سوار ... خود را ... سوار اول ... [illegible]

... روانست ... ناگاه

... رسید و ... [illegible]

سوار ... در ... [illegible]

و عاقبت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

یکی شمایل ... خندان و عمل ... [illegible]

... خداوند عالم عناصر ... [illegible]

... انبیا را ... خلق ... حالات

مختلفه بوده ... سعادت

... حاصل ... وجود ... [illegible]

در عالم ... از عناصر ... مختلفه خلق شده

باشد و ... جمع ... عقل ... [illegible]

خلق ... قابل ... [illegible]

العقل ... [illegible]

خطاب رسید اقبل ... ادبر ... [illegible]

... جمیع ... وجود عقل ... [illegible]

... جنود ... عقل ... [illegible]

از جنود ... در روایت شیخ صدوق رحمه الله در علل

الشرایع و کلینی در کافی با اختلاف جنود ... تصدیق ...

عدل عفت زهد رفاقت تواضع ... [illegible]

... [illegible]

... قناعت ... [illegible]

خشوع حق محبت صدق و امانت اخلاص [illegible]
معرفت [illegible] از عیوب [illegible] پوشیدن [illegible]
روز حج [illegible] حفظ [illegible] [illegible] الدین
[illegible] حقیقت عمل [illegible] [illegible]
راحت [illegible] عافیت [illegible] سعادت
[illegible] استغفار محافظت دعا [illegible]
وجه این اوصاف در انبیاء و اولیاء و مؤمنین [illegible]
دوری [illegible] [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] و [illegible]
و از [illegible]
[illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible]
و [illegible]
حق [illegible] رحمت خدا [illegible]
انتقام [illegible]

بدخواه [illegible] خدا [illegible] کردن [illegible]
[illegible] خیانت [illegible]
[illegible] افشای اسرار قطع [illegible]
[illegible] عاق والدین ربا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اصرار بر گناه غرور [illegible] در عمل غفلت [illegible]
[illegible]
[illegible]
در بیان اعمال [illegible] در خانه [illegible] اعمال [illegible]
در خانه [illegible] زشت [illegible]
در اخبار در باب [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] اعمال [illegible]
[illegible]

باشد فرمود فضل [illegible] دکان [illegible] علیه الرحمه در کربلا [illegible]
او و همه علمای [illegible] بنزد [illegible] اهل [illegible]
[illegible]
[illegible] احمد علی صاحب [illegible] العالی [illegible] رفت
[illegible] در دروازه شهر [illegible] دید [illegible] در دروازه
[illegible]
[illegible] طاهر [illegible]
[illegible] داخل [illegible]
دیدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمل [illegible]
[illegible]
عمل [illegible] سوم [illegible]

وارند و [illegible] روز
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] در [illegible] رسول خدا
[illegible] لا اله الا الله و سبحان الله [illegible]
[illegible]
[illegible] در خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم [illegible]
[illegible]
[illegible] الجنة [illegible] سبحان الله
[illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] در دنیا عمل [illegible]

خانه آتش و در بهشت از قصرها بنا نمایند چون از دنیا رفته شود

در آن از خزانها بناء محکم افرازند [illegible] و خانه [illegible] آن بحجره

از قدم طعام الهام شیر میوه در بهشت [illegible] خوراکی [illegible] بایست

[illegible] اعلی [illegible] معمار آن بهشت در بازار او بهار قصور [illegible]

[illegible] مینماید و هرگز جمع مال کند [illegible] چون روز

قیامت شود آن مالها را داغ آتش شود [illegible] پیدا نشده شود

چنانچه در سوره توبه فرمود الذین یکنزون الذهب

والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم

یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم

هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون [illegible]

[illegible] را ذخیره کنند و انفاق نکنند در راه خدا [illegible]

[illegible] آن را بعذاب [illegible] در دنیا [illegible]

[illegible] در آن [illegible] پس داغ آتش [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بخشید [illegible]

[illegible] آتش [illegible] ما [illegible] جهنم

آمد [illegible] اعمال [illegible] در دنیا [illegible] و در [illegible]

و آخرت عقاب [illegible]

ثمره اختلاف [illegible] با یکدیگر در [illegible] و تفاوت

از جهت اختلاف خصوصیت و ماهیت [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] و کدورت [illegible]

[illegible] در وقت خلقت [illegible]

[illegible] از مخلوق در [illegible] و بعد [illegible] مقامی

[illegible] علیحده و محفل نظم امور دنیا [illegible]

[illegible] خود را [illegible] و [illegible] موافق

خود [illegible] و [illegible] و حکمت آن اختلاف [illegible]

[illegible] نظم امور [illegible] دق [illegible] بوده

چنانچه [illegible] تا [illegible]

[illegible] با یکدیگر [illegible] بودند [illegible] بعضی را

[illegible] و [illegible] و دیگر [illegible]

[illegible] سلطان و دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible] بعضی را [illegible] داده [illegible] امور

[illegible] فقرا و [illegible] بعضی [illegible] و [illegible]

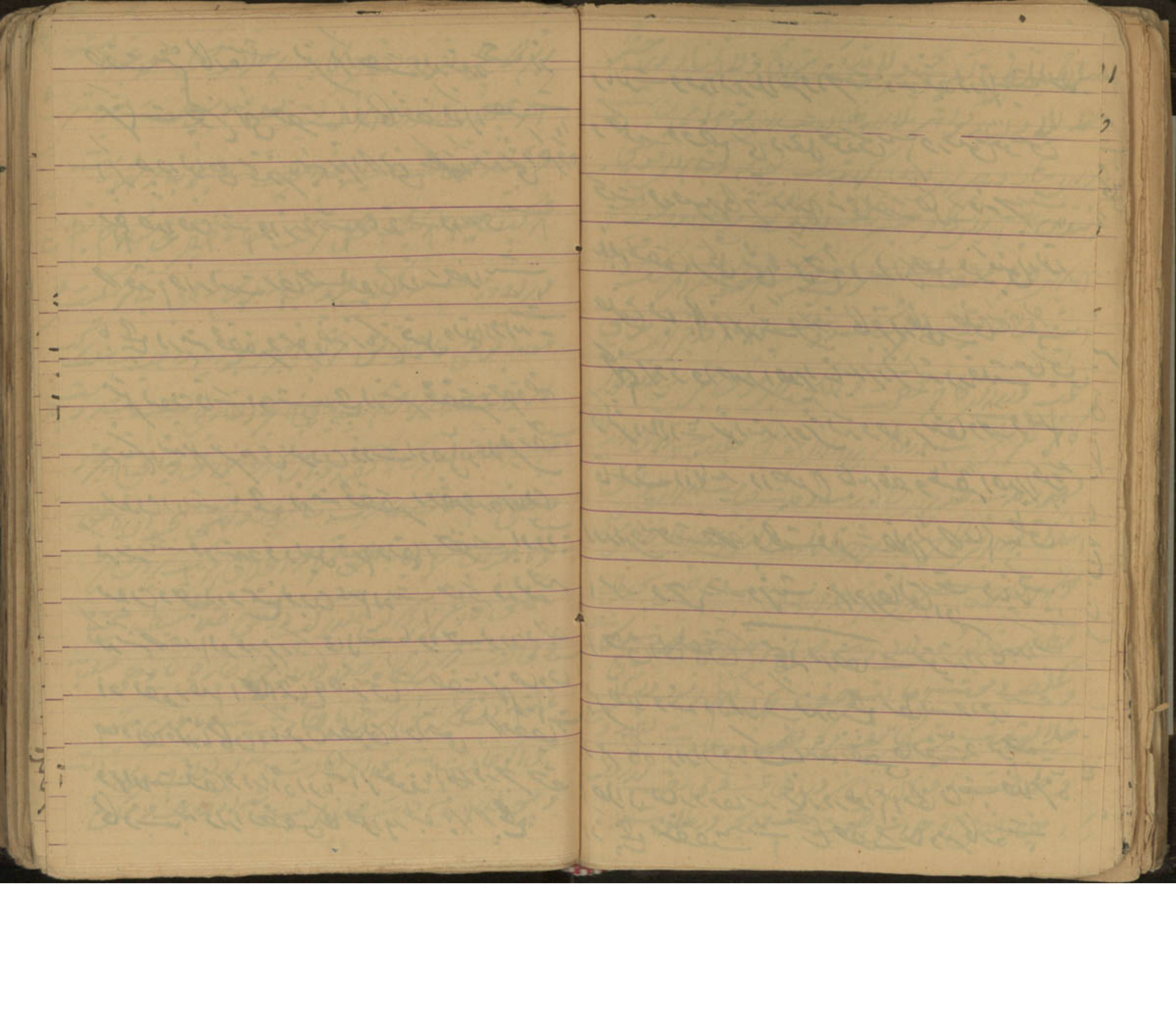
در [illegible]

نیز را خادم [illegible] شیخ صدوق علیه رحمه در ج
مع الدعا از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که قوام الدنیا
بأربعة اشیاء بعلم العلماء وبعدل الامراء
[illegible] وبمروة الاغنیاء وبدعاء الفقراء لولا [illegible]
العلماء لهلک الجهال ولولا عدل الامراء
لأکل بعضنا بعضا ولولا مروة الاغنیاء لهلک
الفقراء ولولا دعاء الفقراء لهلک الناس جمیعا
پس دنیا بر چهار پایه است اول علم علما [illegible] از علم علما [illegible]
جاهلان [illegible] علامت سلاطین
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] اغنیا [illegible]
فقرا [illegible] دعای فقرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الانسان [illegible]

نیز باید مجتهد [illegible] تقلید کند [illegible] خلق [illegible] مخالف [illegible]
[illegible] در قلبی [illegible] علما [illegible]
مجتهد [illegible] باید احتیاط کند [illegible]
[illegible] محمد و آل محمد [illegible]
[illegible]
استغفار و [illegible] الحجر [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
عقل [illegible] خلقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در ظاهر [illegible] دارد و در حقیقت [illegible]
و بسیار [illegible] در ظاهر مخالف [illegible]
[illegible]

البلاء للظالم ادب و للمؤمن امتحان و للانبیاء درجه
و للاولیاء کرامة بلا برای ظالم ادبست برای مؤمن امتحانست
برای انبیاء درجه است [illegible] و بنا برای مؤمنی
زندان است برای کافر جنت است [illegible] برای مؤمن [illegible]
[illegible] کافر منقلب است [illegible]
[illegible] یقینی [illegible] مؤمنی
نعمت [illegible] کافر نعمت و بلای [illegible] مؤمن [illegible]
کافر [illegible] مؤمنی [illegible]
[illegible] مؤمنی
[illegible] کافر [illegible] مؤمنی
[illegible] کافر [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible]
و تکلیف و [illegible] امور [illegible]
خلایق است [illegible]
و طاقت [illegible]
[illegible] در ملکوت

و [illegible] علما
و حکمت و [illegible] شی در محل [illegible] مؤمن
[illegible] کافر [illegible]
[illegible] مؤمنی [illegible]
[illegible] کافر [illegible] کافر [illegible]
[illegible]
و دیگر [illegible]
[illegible] و غیظ [illegible]
[illegible] طبق
امور و [illegible]
[illegible] منجمله [illegible]
[illegible] ادراک [illegible]
و [illegible] ادراک [illegible] موجب
اخلاق [illegible]
از جمله منقصت است [illegible] حقیقت [illegible] است



حقیقت شئ کاره است نیز اگر هست در بنده است از
ممکنات چون نفی حقوق او کاشف از اگر هست است
اگر چه در نوعی تحقق باشد بر اراده نفی [illegible] تکلیف [illegible]
هم صادق است و از [illegible] است و [illegible] و ابدی است
اقدم و ازلیت [illegible] بودن ذات خدا است
با جمیع ازمنه محقق و مفروضه زمان قبل و بقاء و ابدیت
هم بودن ذات او است با جمیع ازمنه محقق و مفروضه
زمان باشد پس سرمدی بودن ذات او [illegible] و [illegible]
بودن او است با جمیع ازمنه محقق و مفروضه زمان
گذشته است و آینده و دلیل قدم و بقاء حق است از وجوب
بودن وجود او و ممتنع بودن عدم او است چنانچه در توجیه
گذشته عدم او در هر زمان محال است با واجب بودن وجود
او [illegible] عدم او اجتماع ضدین است حقیقت هم صادق
صادق او از ما کان و ما یکون مطابق با واقع است المقصد
[illegible] الاستقصاء و [illegible] اگر مقصود با الله [illegible] حق
[illegible] دارد نقص [illegible] زیرا جمیع

زیرا جمیع اقوال و افعال کاذب خلاف حکمت و اعتقاد است
اگر چه در بیان درست و در ازل گفته نباشد [illegible] شود تر
نباشد حقیقت [illegible] خدا حقیقت با ترکیب [illegible] بیان و ظهور است
ترکیب جسمانی است محل ترکیب معنا [illegible] خارجیه [illegible]
در او داده است [illegible] ترکیب نبود جسم [illegible] محل [illegible] ترکیب و
معنا [illegible] توقفی و [illegible] ترکیب اجزاء مجموعه و وجود ترکیب
از ذات خدا نیز [illegible] ترکیب با اجزاء خارجیه است مانند و
چهار [illegible] ترکیب را گفته و زمان را خوانش و یا [illegible] اجزاء
ذهنی است باشد [illegible] زمان در ذهن بحیوان ناطق
و یا حیوان [illegible] و یا ناطقی [illegible] اطلاق ترکیب بر زمان
ممکن و [illegible] ترکیب در حق خدا بسیط ممتنع
و محال است [illegible] هر گاه خدا دارای جزء خارجی یا ذهنی بوده
باشد آن [illegible] پس آن جزء یا حادث است و یا قدیم است
پس اگر حادث باشد پس اگر حادث باشد لازم [illegible] است
و [illegible] لازم باشد ذات خدا [illegible] باشد [illegible] واجب و ممکن

و محققین و علماء دیده در حق او واجب قدیم به محققین حادث

و این ممتنع است زیرا که واجب قدیم نبوده باشد و عیسی خدا باشد

پس صدق [illegible] او محتاج [illegible]

[illegible] بس [illegible] خارج قدیم

خدای دیگر بوده باشد [illegible] خدا [illegible] الیه خواهد

[illegible] حال [illegible] در قرآن مجید [illegible]

لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا [illegible]

[illegible] واجب باشد [illegible]

در [illegible] صفت [illegible] باشد [illegible]

در [illegible]

[illegible] باید صاحب [illegible]

و [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible] باید [illegible] باشد [illegible]

و [illegible]

کلینی در اصول کافی [illegible] علی [illegible]

[illegible] در باره [illegible] فاضل [illegible]

[illegible] در باره [illegible] فاضل [illegible]

خدا [illegible] در جواب [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

فاضل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

عمل [illegible] در مذهب [illegible] علمای [illegible]

در [illegible]

[illegible] در خود [illegible] شده [illegible]

[illegible] گویا [illegible] این بشود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صور عرضی هم [illegible] بر اعراض [illegible] تحلیل [illegible] اما عرضی

طاری شود نیز [illegible] محل [illegible] شود نیز [illegible] ذات

از محل جاری نشود [illegible] متصور نباشد [illegible] محل

[illegible] و جاری [illegible] داخل [illegible]

[illegible] و خارج [illegible]

[illegible] در اشیاء [illegible] بطور [illegible] حلول یا عرضی و خارج شود

[illegible] اشیاء [illegible] بطور [illegible] تا [illegible]

[illegible] نفی [illegible] عرضی از ذات [illegible] حقایق

حضرت شاه ولایت [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] در بعضی از خطب

[illegible] لم یحلل فی الاشیاء فیقال هو فیها کائن

ولم ینأ عنها فیقال هو منها بائن [illegible] حلول [illegible]

در اشیاء [illegible] کائن [illegible]

[illegible] عرضی [illegible]

نفی حلول [illegible] نفی [illegible] عرضی

[illegible] در [illegible] حلول [illegible]

و جه اتحاد صاحب تعدد و تکثر ~~...~~ در تفیدا و
و از شأن تو باشد که خدا به جهت بودن عرض تعلق به آنها را
قائل بحلول شده اند ... خدا و بعضی از صوفیه حلول [illegible] گویند
که خدا در هر جزو حلول کند و بعضی از نصاری گویند که خدا با حقیقت
عیسی متحد است ذکر شد که این ... است باز نصاری
با [illegible] عیسی ... یکی و متحد است و بعضی از متصوفه
گویند که خدا با عرفا متحد است مانند [illegible] و معنی دیگر
هم خفی است ... باطل است زیرا اتحاد در حقیقت
حقیقی و مجازی حقیقی البته محال است زیرا موجود حقیقی یک
موجود حقیقی نمی شود ... در این صورت یا ... باطل است
در معنی اتحاد باز ... معدوم شده اند ... [illegible]
اتحاد وجوب با ممکن و ... واجب ممکن ... [illegible]
... [illegible] ...
... خدا ... و ... حقیقی ... [illegible]
و معنی مجازی البته ... [illegible]
بجز دیگر مبدل شود ... خود ... [illegible]

بجهت یکی بودن با فنی مبدل شود بجز دیگر شود مثل خاک که آب گردد
و آب متبدل شود بگل و دیگر نخواهند بود اتحاد باطل است زیرا لازم آید که ممکن
واجب الوجود شود ... [illegible] ... و معنی اتحاد ... وجه
... [illegible] ... باطل است زیرا از آن
طایفه هم گویند که خدا با علی متحد است یا علی خدا است
... و دیگر بعضی از غلاة صوفیه ... عجب
... [illegible] ...
ابن شهر آشوب رحمه الله علیه در مناقب خود از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده است فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امیر
المؤمنین یا علی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است
در امت خود است امت عیسی سه فرقه شده اند فرقه مؤمنین
که آنها حواریین بوده اند و فرقه دیگر دشمنان آنها یهود بودند
بوده اند و فرقه سیم غالیان که گفته اند المسیح ابن الله
فرقه ... عیسی ... [illegible]
... رفته در امت ... هم سه فرقه خواهند

خوانده شده فرقهٔ شیخیه و [illegible] و [illegible] و فرقه

[illegible] دشمنان و [illegible] دلیل گشتند [illegible] دشمنان [illegible]

از اهل جهنم و هالکه [illegible] جهت [illegible] از طائفه [illegible]

به [illegible] این [illegible] البته [illegible] شده [illegible]

حضرت امام علی النقی [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] شخص [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کرده [illegible] البته [illegible] ملعون [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ملعون [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

جای [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] فاعل و مفعول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قبح [illegible]

[illegible] علما [illegible] [illegible] موجب

[illegible] و تواضع [illegible] [illegible] خدا

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از جمله [illegible] ملعون خدا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دیگر [illegible] کفایت [illegible] [illegible]

ازین بر طاعات و با نبودن هیچ تکلیفی [illegible] در قبال
طاعات شرعی و ترک معاصی از خانه [illegible] خدا بندگان را
هیچ باز [illegible] مذهب کفر و زندقه قدیم و خرمدینان [illegible]
[illegible] داشتن اقسام [illegible] از [illegible] الفاظ و حروف
دیگر بیرون آوردند حتی عبدالقاهر صاحب کتاب [illegible] بین
[illegible] از جمله علمای اهل سنت است [illegible] از [illegible] نقل
کرده است خاندان عبدالله قرمطیان زندیق
را گفت و او را باطنی نامیده و نیاکان اینان مجوسیان
هستند که طایفه [illegible] و نقل [illegible] عبدالله چند
[illegible] از همین نیاکان زندیق مذهب قرامطه پیدا شده [illegible]
و قائل [illegible] بخدا [illegible] شد و گفته‌اند
[illegible] با [illegible] تماما متحد شده
و معتقدند که محمد بن جعفر و [illegible] در [illegible] ۲۶۷
و بعد [illegible] پیدا شده [illegible] از کتب [illegible]
مذکور نقل شده [illegible] موسی جعفر [illegible] نخعی [illegible]
رسول [illegible] علیه السلام [illegible]

نخعی که در مدت حضرت رسول الله [illegible] گفت السلام علیک یا [illegible]
آن حضرت فرمود خدا را [illegible] کند [illegible] را [illegible]
و [illegible] از حضرت صادق [illegible] روایت شده است
او [illegible] اعتقاد [illegible] ولادت
[illegible] پیغمبر و علی [illegible] کار [illegible] امام محمد [illegible]
[illegible] بلکه این [illegible]
[illegible] محمد و علی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و [illegible]
این [illegible] پیدا شده و [illegible] جمع از مذهب [illegible]
و [illegible] به پایان [illegible] و [illegible] به ایران [illegible]
شیخ صدوق در کتاب خصال از حضرت صادق [illegible] فرموده
[illegible] حضرت نازل شده [illegible] هل انبئکم علی
من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible] نازل [illegible]
[illegible]

بگوش نشوند اما عاقبت شیاطین چند از خلد است

را دچار گونه روشن تر نقشی مئود و بیان و جهانه

وحمزه ابن عامر بریدی و حارث شامی و عبدالله ابن حارث

وابوالخطاب محمد بن ابی زینب معروف به تدابیکه مذهب

واحدیه از حقیقت فارسیدست و ایشان را عارف گویند که حقی

عارف شوند در باطن واصل نگردد خواهند شد و بعد از آن

حاجت بعبادت نشوند و باید نظر اشان ائمه اطهار …

رنگی نمای باشد … باید … یاد داده …

حرام واصل گردیده حاجتی نبود … خواهد بود و این …

گمراه عاقل … از دیگر … خانه … قرار داد …

داد … که … باید داخل خانه شود باید

از خانه … خود … ایشان …

باب … را … ساخته و ترویج نموده است

و یکی و از جمله مذهب … جمله مذهب صوفیه ملامتیه را

گویند افعال قبیح را … و کشف عورت را … را

نظر عبادت … موجب … است …

و از جمله مذهب علاوه حدیثی است اما قایلند بوحدت

وجود واجب الوجود با سایر موجودات غیر واجب

الوجود سار و جاری در موجودات است از قبیل انسان

و سایر حیوانات و اشجار و … مانند … گشتی

مانند دریا و موج آن و … مختلف … در …

موجهات بهم رسیده و مانند مداد و حروف مختلف …

و مانند عدد و واحد که واحد داخل در تمام اعداد است

اما آن … دریا و مداد و عدد و واحد بهم نبود واجب الوجود

با وجود اعیان متحد است و بطلان این مذهب …

و عیان و حقیقت آن …

خود باد حیز و شیاطین و نفوس شریره و از جماد و حیز

بجز و جمادات و نباتات متحد که باشند …

و حدیه خود را واحد دانسته و موجودات متعدد و …

و اشیاء فاشلند که در واجب الوجود و ممکن الوجود

اما موجود … وجود واجب الوجود دانسته

و متعدد و خود را … واحد از قبیل دریا و …

و ترتیب است او و شعاع رقیاس و الوان مختلفه بیشمار در دو
نحوه ادراک باسبک است و عکسی او مختلفه و بسیار است
و از آن هر چهار [illegible] عبارت است از جنبهای [illegible] که
خدا صاحب مکان نیست پس نحوه خود را [illegible] باید او
جواب تکفیر شده با پنج حرف سید [illegible] با ابو حمزه ثمالی
و نیز او بر داد خدا [illegible] خود را نابود و بنماید ملکوت سموات
را پس ابو حمزه سؤال کرد از حضرت آن آیه [illegible] و ثم دنا
فتدلی فکان قاب قوسین [illegible] بحجاب [illegible] دیده
ملکوت سموات را پس او بحیرت شده و نظر بر زمین افتاد
مکان قاب قوسین او ادنی است [illegible] چنین [illegible] نداشت
از زمین تا باسمان [illegible] بقدر دو [illegible] کمان [illegible]
باز [illegible] ترتیب [illegible] خدا [illegible] از جانب [illegible]
بالا و زیر [illegible] هست [illegible]
[illegible] بر [illegible] طلب [illegible]
و [illegible] ج [illegible] خدا
[illegible] خدا [illegible] بالذات

بالذات است و حاجی [illegible] و مکان [illegible] کفر شده
پس چرا تو میتوانی در وقت دعا رو بخدا [illegible] باید
جواب تکفیر [illegible] اینکه [illegible] سبب شود جز رحمت
بجهت باقی شدن [illegible] در [illegible] باید در جای دیگر
[illegible] ام رحمت ~~[illegible]~~ ام [illegible] نظر
بر [illegible] و وجود [illegible]
در وقت دعا جز طلب رحمت منظوری ندارد لهذا
در وقت دعا رو بطرف [illegible] باید [illegible]
[illegible] وجود خدا در رحمت [illegible]
الوجود [illegible] است [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] قریب [illegible]
[illegible] الکیف [illegible] فلا یقال کیف هو
و [illegible] منقطع الکیفیة [illegible]
[illegible] خدا [illegible] در [illegible]

در ربط و چگونگی تجلیات خود از خلق فرموده

پس گفته شود اگر خدای کرد تجلیات و بهم نخورده است

جان ارواح [illegible] در نقشهای اعمال [illegible] بس چگونه

ببند که با قیاس تواند او توحید و توصیف ذات خدا را

نماید و در نهج البلاغه در کلمات حضرت [illegible] است

از خطبه [illegible] نقل شده است [illegible]

اول الدين معرفته وكمال المعرفة التصديق به

وكمال التصديق به توحيده وكمال التوحيد الا

الاخلاص له وكمال الاخلاص له نفي

الصفات عنه لشهادة كل صفة انها غير الموصوف

وشهادة كل موصوف انه غير الصفة فمن وصف الله

سبحانه فقد قرنه ومن قرنه فقد ثناه ومن

ثناه فقد جزاه ومن جزاه فقد جهله ومن

جهله فقد اشار اليه ومن اشار اليه فقد

حده ومن حده فقد عده [illegible]

معرفت که در بشر موجود است کامل نخواهد بود تا ترددی در ذات خدا

است و تا ترددی در خدا کامل نخواهد بود [illegible] اخلاص باشد

و اخلاص کامل نخواهد بود [illegible] نفی کردن صفات

از ذات خدا باید [illegible] گفته شود که صفت غیر از ذات

[illegible] حق [illegible] با موصوف و موصوف

با صفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمود و نفی کرد صفات زائده عینی ذات [illegible]

بلکه صفات را [illegible] و دانسته [illegible]

مخلوق را در صفات [illegible] خدا را تشبیه [illegible]

و نگذارد ذات قرار [illegible] دهد بلکه باید این صفات

را [illegible] وجود و طرق ادراک خود نبود

او قرار دهد [illegible] از صفات [illegible] سلب

[illegible] بدانکه واجب است نفی [illegible] از ذات

خدا نیز خود باید خدا را دیده نشاید زیرا [illegible] یا بالفعل

یا بالقوه از لوازم جسم و جوهر نفی [illegible]

پس [illegible] دیدن [illegible] دلیل بر نفی مطلب

و [illegible] دیدن خدا نفی کرده [illegible] خدا در سوره

اعراف [illegible]

دیده [illegible] دلیل بر نفی مطلب [illegible] دیدن را نفی

کرده است بچشم ظاهر زیرا اگر خدا بچشم ظاهر دیده

شود فرق میان واجب خالق و ممکن مخلوق نخواهد بود

پس [illegible] دیدن بچشم

دلالت [illegible] لا تدرکه الابصار [illegible]

نیز [illegible] خدا [illegible] و در قوت [illegible]

و [illegible] لا تدرکه الابصار و [illegible]

القلوب [illegible] خدا [illegible]

[illegible] حاصل [illegible]

ادراک [illegible] در [illegible]

[illegible] خدا مکان و محل [illegible]

از [illegible] جسم [illegible] و [illegible]

زیرا در صورت قدم [illegible] و [illegible]

حدوث [illegible] ذات خدا [illegible] حوادث

[illegible]

[illegible]

[illegible] درباره خدا ممتنع [illegible]

پس [illegible] صفات [illegible] سلب [illegible]

از [illegible] خدا [illegible] ذکر شد در [illegible] ذات خدا

نه باز هم رنجانده که خدا از یکی بیزار گردد و خوشی تر یکی
شود اگر او اراده بنماید تا اتفاق کنند مثل ایجاد
شیء مثلا متحرک یا ممکن است از برای دیگری اراده
سکون آن و از برای آن شیء را ساکن یا ممکن باشد
پس اگر ممکن نباشد دو برابر او در مطلب پس باید اجتماع
نقیضین بشود و خلاف اجتماع ممتنع محقق گشت و اگر ممکن باشد
او دوران کس خلق نماید پس معارضه خواهد بود
میان این دو خدا در ترجیح یکی سکون آن شیء که
پس باید یا یکی [illegible] و در آن صورت متحرک
خدائی که دیگر [illegible] و اگر هر دو راضی شوند اراده
یکی دیگر پس لازم می‌آید پس لازم می‌آید که دیدن شیء
واحد ساکن و متحرک هر دو باشد و این جمع بین نقیضین
است و شیء هم واحد باشد [illegible] اگر اراده یکی از آنها
حاصل شود و دیگری حاصل نشود ترجیح بلا مرجح است آگاه
[illegible] مخالفت فعل یکی دیگر را لازم می‌آید خلو آن شیء

رد

از حرکت و سکون معرف باشد شیء از حرکت و سکون
و اراده و جمیع مطالب مذکوره موجب فساد
عالم می‌شود [illegible] مطلب و [illegible] مذکوره
ایجاد شود کما قال فیهما آلهة الا الله لفسدتا
از نبوده در [illegible] خدا یا [illegible] خدای معبود
بحق الیه [illegible] و [illegible] باشد و آن [illegible]
[illegible] صفات [illegible] بلکه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد توحید در ذات صفات توحید
در صفات [illegible] و افعال خدا و عبادت بخدا
[illegible] موحد در ذات و صفات باید موحد در جمیع امور
از [illegible] مذکوره بشود [illegible] توحید و خدا [illegible]
شود و [illegible] در [illegible] این امور [illegible]
[illegible] و دلیل بر وحدت صفات [illegible]
[illegible] لیس کمثله شیء و دلیل بر وحدت
ذات خدا قل هو الله احد [illegible] و [illegible] خدا [illegible]
در صفات لیس کمثله شیء [illegible] در صفات باشد [illegible] مانند خدا

باشد خدا یگانه و یار و نباشد و اشد دیگر در وحدت
افعال دو دیگر شرک فی بوده حقائق نیست قل
اروني ماذا خلقوا من دون الله ای وجه
ماذا خلقوا من الارض بموارد شرک بغیر ... ابادیکه
از خداوند با او عزیز خدا در حقیقت و نه او برسد
از اجزای زمین را خلق کرده باشند یا شدید یا در بیرون آن
ترکیبی در خلقت دیگر یا نه جز بنده بیخ در احوال
انها را نجه راه خدایان تا خلق نو بنماید یعنی چون
عاجزند نخواهند نمونه منقور و مفروض باشند
در انچه موجودیت داخل حدود است و اجدی ایکار
ر خلق شرک دویش و شان خلقی را نداشتن یا یگیر خدا
نبود در اخلاق و دلیل توحید عبادت در عبادات
دیگر نیز بوده نشسته خرم تو دها امر و ما امروا الا لیعبدوا
لیعبدوا الله مخلصین له الدین یعنی مامور نشده اند
مگر اینکه عبادت کنند خدا را در حالیکه خالص کننده
باشند دین خود را از ترکت دیگران از ابزار وجود

ازار وجود واجب الوجود در ابزار توحید حق شود عبادت
بیانات گذشته ... روشن شد و ذکر شد در بیان مخفی حجت
اظهار نیست صفات ذاتیه او علمی و اشتاد و تشکیل
علم و قدرت علمی ذات او است حق شواهد
علمی ذات او است نا یعنی حضرت امام میفرماید زید
عالم زید عالم است علم زید غیر از زید است علم صفت
زید است صفت غیر زید است مال خدا اینطور نیست
هرگاه علم خدا غیر از خدا باشد پس معلوم میشود خدا
محتاج بغیر است و احتیاج از لوازم ممکنات است
و خدا منزه عن ذالک پس معلوم شد صفات ذاتیه
خدا با صفات ذاتیه او متحد باشند غیر علم خدا علمی
ذات او است تا صفت صفات ذاتیه خدا علم و قدرت
علمی ذات او است و اجبیت سلب فقر از ذات
و اثبات ... و اشباه جسم ... ذاتیه
احدیت عام در ذات و صفات علمی و اشتداد
حاجت بغیر ... احتیاج از لوازم ممکنات

ممکنات و خداوند واجب الوجود غنی بالذات است
و الفقر است چنانچه در سوره فاطر فرموده یا ایها الناس
انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید
پس از برای جمیع ممکنات خداوند عالم بی نیاز است و خدا است
غنی و در اثبات نبوت علمای شیعه عقلاً مذهب دو دلیل
بنوشته‌اند اول عقلا آنکه چون ثابت شد با دلیل
عقلیه و نقلیه و آثار وجود مقدس حق تعالی که
ذات و صفات او و از بودن موجودات مختلفة الحقایق
و مشتمله بر انواع کل [illegible] از برای جمیع ایشان صانع
و خالقی باید باشد جامع جمیع صفات کمالیه و منزه
از جمیع نقایص امکانیه [illegible] الله از جمله صفات
کمالیه حکمت نیز باید باشد خدا را در جمیع امور و افعال
حکیم باشد و از لوازم حکیم [illegible] موجودات
را عبث خلق نفرموده باشد و حال آنکه جمیع آنها را حتی
ذره در هوا و گیاه در صحرا و جنبندگان در دریا و جانوران
در بیابان و آنچه را که تقدیر است بحکمت بالغه خلق کرده است

و اراده کرد بر وجود آن تعلق گرفته و قدرت بایجاد آنها
صادر شده فرمود چنانچه در سوره مؤمنون فرموده افحسبتم
انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان
میکنید که شما را عبث خلق کرده‌ام و بازگشت شما بسوی من نخواهد
بود و در سوره دخان فرمود و ما خلقنا السموات و الارض
و ما بینهما لاعبین یعنی خلق نکردیم آسمانها و زمین و آنچه
را که در میان آنهاست ببازی در جای دیگر فرموده باطلا خ
و آنها را باطل خلق نکردیم و باطل خلق شدن گمان کافرین است
که جمیع فرمایشات خدا صدق است پس خبر داد که حکمت
و نه بود بیجا و بیهوده و بازی و بیهوده و باطل خلق نکرده است
و جمیع حیوانات را از روی حکمت خلق نمود بجهت معرفت خلق
چنانچه سوره ذاریات فرمود و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر بجهت عبادت
پس معرفت [illegible] است حصول آن معرفت موقوف است
ببقاء و دوام و ثبات آن حیوانات [illegible] بار آثار

با اشعار اخلاقی و انسانیت اگر چه او وجودی [illegible]
آن لوحه مذکور نباشد یا موجود نباشد و یا مانند [illegible]
خواهد موجود بود و نقصی عرضی حقوق خواهد پیدا شد
یکی بقلم او آن نبشت و موجودی شد مشهور
و ارسطو [illegible] توانم تعریفی [illegible] دعا [illegible]
از کتاب [illegible] ادراک [illegible]
مبین نموده و مرادفی از آیه الرحمن علم القرآن خلق
الانسان علمه البیان زبان را [illegible] اظهار
را دارد میگوید در جمیع خلقت [illegible] باید در جمیع اشیاء
از [illegible] نبوده باشد و در بلاد [illegible] خود شان
جاری [illegible] از جمیع [illegible] بجهت
تولید و تولد حقیقی فرزند [illegible] از غیر جنس در فرزند
نقد [illegible] اخلاق [illegible] معاملات
را [illegible] چگونه باید [illegible]
آن [illegible] از عقود [illegible]
عاشر [illegible]

و ازین [illegible] موجب نقص [illegible] و واجبیت و نفوذ
یگانه [illegible] را [illegible]
جا را نموده [illegible] وجود [illegible] امور
معاش [illegible] تنویر و تحقیر و خلق [illegible]
غیر نمود [illegible]
[illegible] مواد
[illegible] انسانی [illegible]
[illegible]
باشد در [illegible] و عبادت حق و در مواد خود توقف نماید
چون جمیع این امور مذکوره و [illegible] انجام [illegible]
[illegible] و عقل [illegible] امور
معاد [illegible] معرفت [illegible] خلقت
با [illegible] لا یکلف
الله نفسا الا وسعها [illegible]
[illegible]

حق را علاقه با ذات اقدس داشته باشند و از وجه
تعلیق بر تبری نشده بود و بعضی و کبر و غرض و حسد
و عداوت و تخیل و تهمت و اطاحشان از خارج باشند و بیان
جهنمیه تلبیس شبهات بلاد را اطهار خودشان حدیث
را داشته باشند و سیوطی کتاب باعلمیات که در جواب
با سیلانی احکام الهی را داده باشند و جزا اسرار باشند و حد
نتوانسته عذار ایراد وارد آورند از حقیقی جز باشند ملک
با خلق و حقیقت نکند با از حقیقی حقی باید از حقیقی جز باشند
مثل چوپان در گله را مالی با مالی در کوی حضرت
و سوار نقص حراست و لازم شدند این واسطه در حفظ
در ایران بهتر از جمع اهل زمان حق باشند تا متزلزل
مرحوم را ایمان صحیح شد تا نیز مبارزان را بجا باشند
و موجب اخذ و عقد از دست بیگانگی خلق و فساد [illegible]
کلی و انقطاع رشته نظم امور و سیوره و خودشان
بنده و سعی بنیان سبع بنیان خداوند جز دعا [illegible]
در ایران [illegible] کرد از علم به جمع [illegible]

موافق زمان خودشان در نزد [illegible] قل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون احیاء [illegible] و تحولات
[illegible] منحصر [illegible] و در این خلق [illegible] اظهار
[illegible] قید [illegible] عهد [illegible] قدر [illegible]
[illegible] با [illegible] وقف و یا [illegible]
[illegible] و عالم [illegible] با رسال رسل
و در [illegible] کتب محبت [illegible] خود [illegible] داد [illegible]
و [illegible] نقطه [illegible] معلوم شود در سوره
طه [illegible] و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبل لقالوا
ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع
[illegible] هلاک میکردیم [illegible]
از [illegible] ارسال رسل [illegible] میکرد [illegible]
بود [illegible] ما [illegible]
[illegible] عقول [illegible] فرشته [illegible] حفظ [illegible]

دن بتوبه انه حق الحجتی در لا سبق الحر باینکم برسل
منکم یقصون علیکم آیاتی و یقینی بروشنی تفاو تبرمیکم
هفوا نیز اگر جماعت جنین ... تبیح ابا م نهاده‌اند ارا
سنج انا رجعو نا ما را مخوانند بر شما آیات را برسانند
شده از عقل در ... و موافق امر ابو سوره
انفال یهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة
ملائکه ... در ... نبوت و ... و ... شده موسی
را دارد ... از ... کتب و در ... رسول ... کافر
بجهت زیاد شدن هدایت کرد خیال ... هدایت فطری
ارز ... موقتی ... فطرت داری ... دلالت
ردش ... را در ... نکنند مگر کسی
صاحب ... باشد ... از ... مطلب ... سوره
نازعات ... در ... منتهی ... منتهیها
... سبکه نوشتن ... سه ... و ...
... فی ... و دلیلکم ... و ... سوره ... شده

پس از آنکه بگفته اتباع خواد رسیده اند اگر وقوعی می شد یا
خفی دانی که ... ظاهر از مطلب ... تا در ثبوت
حاجت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله و ثبات ... تواتر
رسیده است در اثبات و علت بجزوت ... حالا نیم دروان
مقام ... از معنی تواتر و ضرورت ... در ثبات
ثبوت ثانیاً بدانکه اختلاف است در معنی تواتر
و حق ... را تواتر خبر جماعتی است که بنوعی امر
ارا ... که عقل تجویز نکند اتفاق ایشان را
بر کذب یا بنظر با جانب من حیث المجموع یا بنظر
به افراد جماعت من حیث المجموع و ... در عدد
جماعت اختلافست بعضی قائلند باینکه باید عدد
این جماعت پنج نفر باشند بعضی گویند ... دو نفر بعضی قائلند
بچهل نفر بعضی قائلند به ... نفر و حق حاصل شده علم
بهر قدر را ممکن است ممکن نشود در عدد این جماعت

از نفی تعیین کرد چه در نفی تواتر به دلالت باید دانسته

و اخبار متواتره را اقسام عدیده است اول اخبار لفظی او

اول اخبار در شیء لفظ واحد وارد بی مثل حدیث

انما الاعمال بالنیات که توقف اعمال بر نیت

در جمیع اخبار به تحقیق لفظ واحد متواتر شده بی

دوم اخبار در شیء بدون لفظ متواتر و در لفظ

مختلف باشند در معنی متحد مثل اخبار طهارت

که به حدیث الماء طاهر و حدیث الماء کله

طاهر الا [illegible] حدیث مذکور در لفظ مختلف

اند ولیکن در معنی متحد اند که مفهوم معنی متصل است

[illegible] از مفهوم لفظ حدیثی و در دفتر دیگر در منطوق

حدیث دیگر مثل [illegible] اسماعیل [illegible] و در [illegible]

[illegible] ایماء [illegible] تحقیق و [illegible] در جای

دیگر [illegible] ایماء التعلیل [illegible] بالملاقات

و منطوق حدیث [illegible] معنی [illegible] اللفظ [illegible]

[illegible] باشد [illegible] و مفهوم حدیث

[illegible] معنی [illegible] حدیث [illegible]

منطوق [illegible] اسماعیل [illegible]

[illegible] اسماعیل [illegible]

[illegible] از مفهوم و منطوق [illegible] الحدیث

و [illegible] اقسام [illegible] باید دانست

[illegible] از ادله [illegible] و ضروریات دین

احکام [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] دین [illegible] احکام [illegible] باشند [illegible]

[illegible]

[illegible] ضروریات

[illegible] ضروریات [illegible]

[illegible] ضروریات [illegible]

در [illegible]

و هم نیز در علوم عقلیه [illegible] مثل [illegible] و [illegible] شدن

دو کار [illegible] از جمله آنکه شمشیر قطعیه

اجماع [illegible] و [illegible] قول حق اتفاق [illegible] علمی [illegible]

[illegible] نقض [illegible] اجماع [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible] دانسته [illegible] اقدام [illegible] اجماع

و کتاب [illegible] نبوت محمد [illegible]

در [illegible] قبول [illegible] بهر یک ~~[illegible]~~ ارزان و ملوک

[illegible] با وجود اخبار کثیره متواتره لفظیه و معنویه و اجماع

[illegible] در نبوت [illegible]

و معجزات [illegible] با وجود [illegible]

[illegible] حالات چنگیز [illegible] جمشید و [illegible]

[illegible] در بناء سلف و [illegible] احدی [illegible]

و [illegible] در این مطلب [illegible]

اخبار [illegible]

در جمع سلاطینی [illegible] شود در جمله ملوک اعاظم

ارزان جمله ملوک اعاظم [illegible] و [illegible]

[illegible] نوشته اند [illegible]

[illegible] در [illegible] دیگر [illegible] دوازده

داشته و جمع عمارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اذا بلغ الامر [illegible] فلیتوقع

فلیتوقع [illegible] اجله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا بارت آماده جنگ و اصل نه بکردانید و از جمله
ملوک نامزده بودند از اتحاد و متفق نموده اند
و از [illegible] از آن [illegible] در تورات مسطور است
و [illegible] بعد از آن [illegible] حضرت [illegible]
را [illegible] سلیمان [illegible] معبود [illegible]
و در آن [illegible] در [illegible] تحقیق
[illegible] و [illegible] بار [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] از حضرت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] از جمله ملوک [illegible] بودند
[illegible] و [illegible] حضرت
[illegible] حضرت داود گشته [illegible] حضرت [illegible]
سلطنت [illegible] داود [illegible]

[illegible] و بعد از چهل سال سلطنت
از حضرت سلیمان رسید و [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سلیمان [illegible]
ملوک [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
سلطنت [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کردو نبدی جز مجوسی کسی ترا ایران را [illegible] انجام دهند
دایمی آن بیت خوش بودن آتشکده ها نشانیده شد و بعضی
ملوک فراغنی بودند او لیدی زیاتان پادشاه هم
وزرای نیکو بوده و خوش بیشه و نیز او بیاد فرعون
ذو الاوتاد به بیخ نیشیب باو [illegible] و از جمله ملوک
بجاحره بودند نخست الیتو اردان که بوده است
ظاهر [illegible] بفوره در عهد ساسانیان ده ملادی او [illegible]
[illegible] خادمی نام داشت بنا کرد و بعد و بعد
و [illegible] و طبل در عهد ساسانیان ده ملادی دیگری که کرد
[illegible] نام داشت و از جمله ملوک [illegible] که بوده اند
[illegible] بهرام بانی شهر کرمانشاه و [illegible] بانی کرد
وزرای نیکو بوده و غیر از آن ملوک [illegible] نیز [illegible]
[illegible] ۱۲۳ و ۱۲ [illegible]
در کتب [illegible] بوده اند
در عهد [illegible] آثار بنا [illegible] و [illegible]

و جاهای که بنا در هر شهر بی پایه [illegible] و لی در عهد سلطنت
آن سلاطین یکدیگر و قیصر و فرعون و دهاک و شداد
و [illegible] جنود و [illegible] الحق در جمع شود و در دایم
[illegible] باید مذهبی هم اجبار بکنند و [illegible] در [illegible]
مذهبی با یکدیگر موافق [illegible] و [illegible] و در میان
فرقه [illegible] بوده [illegible] که طایفه های آن بناها
و حال آن که اختلاف مذهب ملتهایی که از امور
و [illegible] و از بدبختانه [illegible] اختلاف مذاهب
اول دلیل [illegible] و بنا و [illegible]
و کتب آنها و [illegible] نیز [illegible]
مخالف [illegible] بعد دیگر [illegible] در زمان
[illegible] طریقه مختلف بوده اند و در [illegible]
ملتهای آن [illegible] مانند [illegible] و بغداد
[illegible] آن زمان بوده [illegible] مگر در بعضی از [illegible]
[illegible] آنها از [illegible] و [illegible]
[illegible] جدید [illegible] ۱۵۰ [illegible]

را تکمیل و ترویج شریعت پیغمبر سابق خود بوده و در اکثر مراتب
او ترویج حضرت آدم را نموده [illegible] باشد و مجبور
نشده باشد و حال دیگر سابق را مثل پیغمبر بعد خود
او را مالک باشد در علوم باطنیه [illegible] جلوه گاه
می شود از نبوت آن مستغنی شده و مستقل شده است
او علوم و اسرار پیغمبر خود را نخوانده و ندیده و منحرف
این زمان [illegible] از اعتقادات شان در دعاوی
در دعاوی نبوت پیغمبر خود شان مستند بحجت بوده باشند
و با دیگر حجت [illegible] آنها را در عهد خود نقل
آورده و عهد [illegible] اتفاقا در [illegible] حفظ شده باشند
او را [illegible] نکرده [illegible] پیغمبر دیگر را در نبوت
حضرت موسی و عیسی [illegible] و حاضر کنند [illegible]
[illegible] [illegible] متولد شده در [illegible]
[illegible] خوانده [illegible] حضرت آدم بعد
او شیث بعد [illegible] بعد نوح [illegible] بعد ابراهیم
اسمعیل [illegible] بعد [illegible] ابو شعیب بعد موسی

اسامی خلفاء جزو پنج
موسی [illegible] ابو شعیب بعد موسی [illegible] یوشع بعد
[illegible] بعد [illegible] ذو الکفل و بعد [illegible]
[illegible] بعد داود بعد سلیمان
بعد [illegible] بعد [illegible] دانیال [illegible]
بعد [illegible] شمعون [illegible] و حقوق [illegible] بعد [illegible]
[illegible] محمد [illegible] عبد الله [illegible]
پیغمبر محمد بن عبد الله آورده بود جمله [illegible]
[illegible] دیده [illegible] [illegible] نور [illegible] بود
[illegible] پیغمبر [illegible] [illegible] [illegible] انور
[illegible] کائنات محمد مصطفی صلعم
و [illegible] حضرت عیسی [illegible] بعد [illegible]
حقوق [illegible] بعد [illegible] بعد [illegible] شده
در [illegible] [illegible] پیغمبر خود [illegible]
بوده و بعد [illegible] زکریا و بعد یحیی و بعد [illegible]
[illegible] علی [illegible] [illegible] [illegible] او و [illegible]

و نبوت آن حضرت از راه معجزه [illegible] متواتر [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] بتواتر [illegible] و اخبار [illegible] که [illegible]
عدد [illegible] و [illegible] حضرت را منکر نشود [illegible]
[illegible] الکفار [illegible] و نبوت آن [illegible] متواتر [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible] قبل [illegible] و [illegible]
[illegible] اخبار [illegible] و [illegible] و معجزات [illegible]
~~[illegible] و متواتر [illegible] در باب [illegible]~~
تا دیگر [illegible] اخبار متواتر [illegible] از [illegible] موجود [illegible]
و چون معجزه مانند قرآن در [illegible] و متواتر بودن [illegible]
از [illegible] نبوت [illegible] حجت [illegible]
علی ان یأتوا بمثله [illegible] بعضهم لبعض ظهیرا
و [illegible] نبوت [illegible] ثابت خواهد [illegible] مثل [illegible]
[illegible] حکم [illegible] حقی متواتر درباره
درباره [illegible] و [illegible] درباره
نبوت خاتم الانبیاء [illegible] حجت [illegible]
حجت باشد [illegible] حجت نیست [illegible] و [illegible]

انبیاء سلف [illegible] حجت نیست [illegible] بجز [illegible]
[illegible] بنا بر این [illegible] با وجود این [illegible] یهود [illegible]
[illegible] و [illegible] موسی [illegible] و [illegible]
و [illegible] عیسی [illegible] و [illegible] و مثل [illegible]
[illegible] و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و [illegible] و جمیع [illegible] عمل [illegible]
[illegible] حیف [illegible] و [illegible]
[illegible] نبوت [illegible] با وجودی که [illegible] شد [illegible]
در قرآن مجید فرموده [illegible] حضرت در تورات و در انجیل مذکوره
بوده [illegible] در سوره اعراف الذین یتبعون
الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا
عندهم فی التوراة والانجیل [illegible]
[illegible] نبی امی را [illegible]
[illegible] در تورات و انجیل نوشته شده [illegible]
امی [illegible] و در سوره صف فرموده

و در سوره صف فرموده قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل
انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی
من التوراة والانجیل ومبشرا برسول یاتی
من بعدی اسمه احمد نیز و قبله لقب عیسی [illegible]
الی بنی اسرائیل [illegible] خدا [illegible] بودند [illegible]
تصدیق دارم توراة و انجیل را [illegible] بشارت
دهنده هستم شما را به پیغمبری که بعد از من [illegible]
او احمد است [illegible] خداوند [illegible] از [illegible]
داشته خدا [illegible] روز [illegible] دهد که [illegible]
شود [illegible] آیه نقل شد [illegible] رسالت [illegible]
عبدالله ۲ تصدیق شده [illegible] آمده و در توراة
و انجیل [illegible] آمده بلکه در بسیار از فقرات توراة
و انجیل و زبور و کتاب شعیا و حبقوق و [illegible]
خوانده [illegible] نوشته [illegible] دلالت [illegible]
و [illegible] علی ابن ابیطالب ع

و تفاوت [illegible] از [illegible] علی علیه السلام [illegible]
[illegible] نقل از [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] نقل [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] الاسلام
حضرت [illegible] علمای یهود [illegible]
علمای یهود [illegible] میدانند [illegible] در هر
[illegible] خود [illegible] حق [illegible]
انجیل [illegible] [illegible] یهود
نوشته بود و انجیل در توراة [illegible] حقیقت دین [illegible]
و نبوت [illegible] آخر [illegible] گمراه [illegible]
در [illegible] رساله [illegible] کرده از جمله از فصل [illegible]
از کتاب حبقوق نقل کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] بگوییم [illegible]

بیرون آنگه بنده که را در اشکبوس دم و در کرنده چ
را الفتی که او را خوش نیست ورود خود را با دیگر
تا در این جمع طوایف حکم حراصی بر باید [illegible]
با اینکه معنی سبب بنویسند بر در اینی آینده خلافت
عالمیان است [illegible] نفعی که او و راضی نیست
دلیل بر حبیب الله بعدش بشد الحق شده در فقره
[illegible] خدا البدی [illegible] الدرزه [illegible]
است خدا با بنیاد خود شده و از گفته شوار تایید
[illegible] خدا [illegible] خدا نفع رود و در [illegible]
او [illegible] چون گفتی شد با دلیل الحق مبعوث شده بود
و جمیع طوایف بشوند و علاوه از ترتیب تازه نیاورده
[illegible] نظر [illegible] گاه [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] بود بی معنا
شده باید [illegible] عبدالله [illegible] رجب [illegible]
شده و چند [illegible] بنیاد دیگر [illegible] نقل

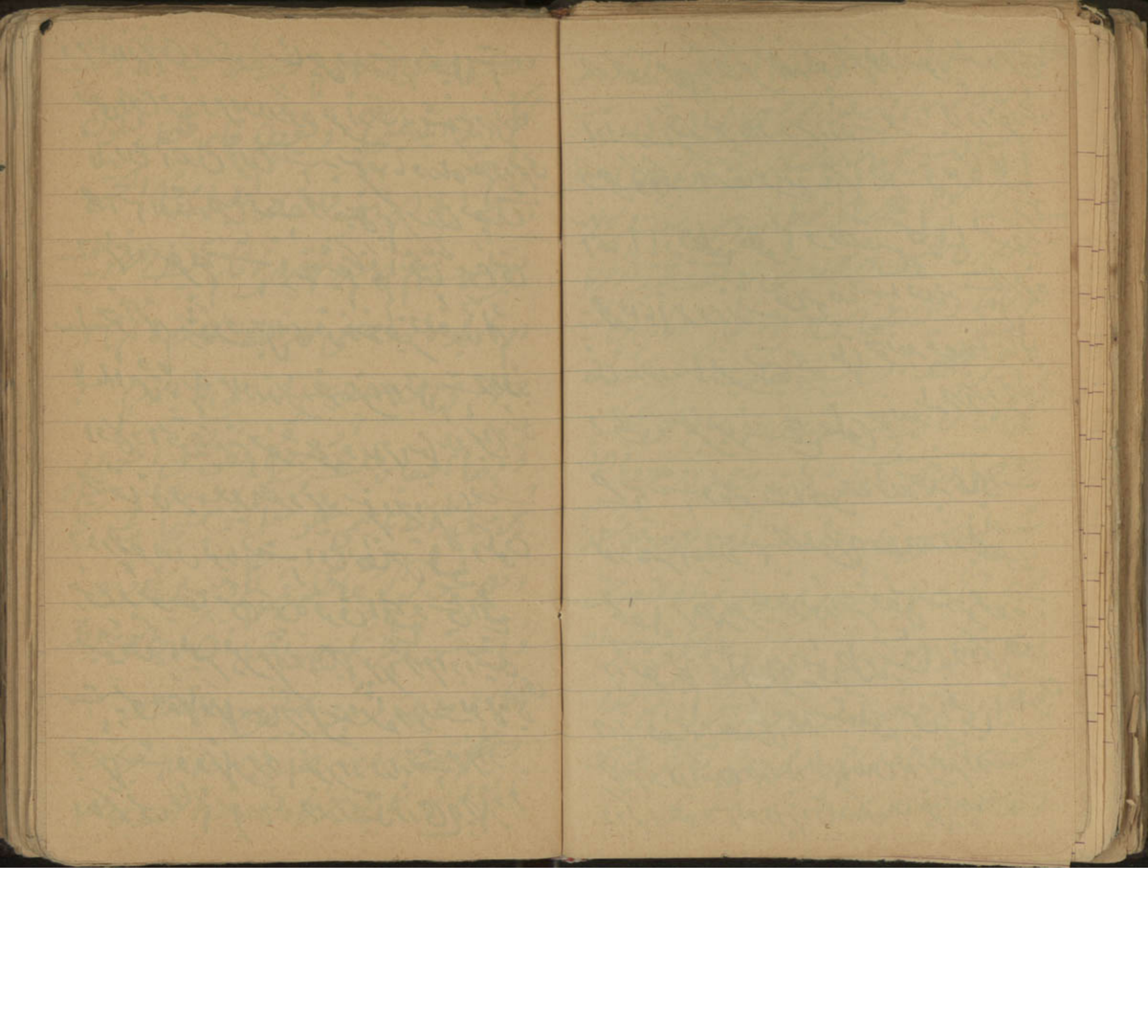
نقل کرده اول [illegible] بوده [illegible] فرموده
شوید و در آنجا [illegible] ترتیب تازه از
[illegible] خوانده شده [illegible] خود را [illegible] جلالی [illegible]
خوانده داده و در آنجا [illegible] داده [illegible]
و از [illegible] ازمان است و [illegible] جفیان [illegible] از نقل
[illegible] نقل [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] برده [illegible] اذونای
[illegible] احاد [illegible] در [illegible]
با [illegible] و حال جمیع [illegible] رسیده
[illegible] اسماعیل [illegible] خدا با
[illegible] نقل [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
عبادت [illegible] حاجت [illegible]

نماز حاجت است الذی نیت و جمع آن فتوحات کثیره
دلالت بر ثبوت خصوص قائم [illegible] دارند
لفظ یا ذو ماذرا ذکر کرده اند ۱ محمد ۲ است بجای جمل
الا بوده است علاوه لفظ یا ذو ماذ را در
در توره [illegible] اشاره با ۱۲ امام کرده است احمد است
و بعیق یا ذو ماذرا ذکر کرده اند ۱ محمد است و با
جمل ابجد است موافق با ۱۲ امام [illegible] محمد ۲ است
و جمله اول توره قرائت فاتحه [illegible] ۲ ۱ ۲
امام [illegible] و در [illegible] مقدمه در اثر [illegible]
است و اول اسماعیل شیعه همینه با حق
اول و هفتم [illegible] اول [illegible]
یا ذو ماذو [illegible] پولیس و فنا
[illegible] اثبات کاد دل [illegible] و عاقل
در حق ایما عمل شده است [illegible]
[illegible] سبب یا ذو ماذو [illegible] محمد و زمان محمد [illegible]

یا ذو ماذو یعنی محمد و زمان محمد بن حسن که از دو ازده [illegible]
و امام و شیعیان با نشنه بر قوم اعظم و در اخبار و حی بوده که
امام ۱۲ و ۳ و حالات و صفات آنحضرت مذکور است
و جهت موفق حال آن بوده که میگیم جمع از [illegible]
و ولادت و ۱۲ حالات [illegible] از خنده است
اورا حق [illegible] پلنگا سی نام که در عهد بنی اسرائیل
از علما و حلمی و مستجاب الدعوه و او را زنی بود
راحیل نام مقدسه و خدا [illegible] او لاد
نزاییده بود و همیشه در [illegible] طلب اولاد بدرگاه خدا
[illegible] و زاری و گریه میکرد و [illegible] تا وقتی از او حاجت
[illegible] پلنگا سی [illegible] و راحیل [illegible] او را
[illegible] دعا کنند
و از خداوند علی اعلا اولادی طلب نمایند پس هر دو با هم
دعا کردند و دعای ایشان مستجاب شد و راحیل حامله شد
و [illegible] نه ماه [illegible] آزاد متولد شد در حکایت حق

حسن و جمال و ملاحت ۲ او را بجهان آوردند
و سال تولد آن [illegible] هزار و چهار سال قبل از ولادت
با سعادت پیغمبر خاتم بوده است و القبور و دیگر هشتاد سال
و چنین معمول بجهة حفظ [illegible] نمود و نجیده [illegible] بود از
ازبر داشتی از بچه بچه‌ها نغمه گفت تحسین از خزا
امانات و چون بلیناس آن کلمات از بچه‌ها شنید
با تعجب او را [illegible] گوبا و گفت سالک با این سن
بچه‌ها سالک شد و مدت [illegible] از ده سال بچه گفت
را چون در بچه بلقیس فرزند خیاط مولود و معروف بالان
شد بلیناس وارد خانه شد را چون [illegible] خود مشکل از
[illegible] بچه‌ها را نزد [illegible] بود و التماس نمود در حق
او دعا کند [illegible] و [illegible] بلیناس گفت بچه او
[illegible] را [illegible] و خواهش نمود دعا کند خدا
بچه‌ها او را [illegible] مراد [illegible] بلیناس
دعا [illegible] فرزند بود [illegible] دارد

[illegible] مبهم [illegible] فقط [illegible] بود کسی با [illegible] و [illegible] وحی
از امور آینده خبر داد و خبر از فوت خود را در فوت
وحی بود که اکتفا شود با این فقره محمد کاکا یا
آغا بابا دیلمی هم [illegible] کلیلیان [illegible]
محمد نام مرد بزرگ صالح صاحب [illegible] ستاره فرد
شاه بوده با فیض [illegible] ملا خواهد [illegible] بابا کل
وجه را فیض مبعوث بجمع خلق خواهد شد از این وحی بود
[illegible] در [illegible] ظهور [illegible] در جمله عبادت
تورات [illegible] مقصد از [illegible]
محقق [illegible] عرب [illegible] از تورات نقل شده [illegible]
در [illegible] جاء الله من طور سیناء و [illegible]
[illegible] واستعلی من جبال فاران
[illegible] خدا از [illegible] تورات [illegible]
در کوه طور [illegible] در کوه ساعیر [illegible]



و مراد از فاران در کوه ساعیر آمده است انجیل است

یعنی انجیل عیسی بن مریم و مراد از کوه نور از ظاهر شدن در کوه

فاران آمدن قرآن است به پیغمبر ما در راه مکه در کوه حرا

۳ او فاران تا مکه ۳ میل کم است و بعد

و باز در سفر پنجم است اقیم لهم نبیاً من بنی

اخوانهم مثلک و اجعل قولی فی فیه و یقول لهم

ما امره به مراد از اخوه بنی اسرائیل است که اولاد

اولاد اسحق اند نه خود یعقوب و یا اولاد ایشان بلکه بنی اسمعیل

که قبایل عرب بوده‌اند و مراد پیغمبر آخر الزمان است

و در سفر اول تورات است ان هاجر تلد و یکون

من ولدها من یده فوق الجمیع و ید الجمیع

مبسوطة الیه مراد از ولد هاجر باتفاق اسمعیل

است پس از اولاد هاجر کسی پیدا نشد که دست او بالای

دست همه بوده باشد و دست همه بسوی او دراز

باشد مگر پیغمبر ما و در انجیل در صحاح چهارم

و در انجیل در صحاح چهاردهم وارد شده است انا اطلب

لکم الی ابی یمنحکم و یعطیکم فارقلیط لیکون

معکم الی الابد و الفارقلیط هو روح الحق

پس طلب می‌کنم از خدا که بفرستد فارقلیط را که ترجمه

او نامید باشد و معنی فارقلیطا کالتفسیر لمحمد است

و مراد محمد ابن عبدالله است و در صحاح پانزدهم است

و اما الفارقلیط روح القدس الذی

یرسله ابی باسمی فهو یعلمکم و یمنحکم جمیع الاشیاء

و هو یذکرکم ما قلته لکم و بعد از آن فرموده

و الآن قد اخبرتکم به قبل ان یکون حتی اذا

کان ذلک تؤمنوا به پس روح القدس است

~~که~~ بعد از من فرستاده خواهد شد او را ایشان پیغمبر است

تا تعلیم کند شما همه چیزها را و یاد شما آورد سخنان مرا

چرا و چون کار را بشنو از [illegible] اوردن او خر گوش را جواب

آمد بگیر و بدار او را [illegible] با وجود آورده در جهان نشانی داده

اقول لکم الان حقا یقینا ان انطلاقی خیر لکم

فانی ان لم انطلق الی [illegible] لم یاتکم

فارقلیط وان انطلقت ارسلته الیکم

نیز رفتن من [illegible] تا [illegible] (crossed out)

بهتر است اگر ٢ [illegible] فارقلیط نخواهد آمد [illegible]

و [illegible] او را [illegible] و بعد [illegible] [illegible]

حق [illegible] فارقلیط [illegible] خواهد [illegible]

خواهد [illegible] [illegible] خلق [illegible] از پیش خود

نگوید چون از پیش خود نگوید بلکه هر چه گوید از جانب

خداست [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علی

الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible] [illegible]

[illegible]

از جانب خود [illegible] از پیش خود [illegible] [illegible]

و [illegible] نقل شده [illegible] تقلنی الی الحق [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است

و [illegible] در [illegible] [illegible] از داود [illegible] نقل

نقل شده است اللهم ابعث جاعل السنین(؟) حتی

یعلم الناس انه بشر [illegible] محمد [illegible]

صلعم [illegible] [illegible] [illegible] بلکه [illegible]

پس جمیع آیات [illegible] در کتب سماویه [illegible]

نبوت محمد [illegible] علیه [illegible] اثبات نبوت [illegible] رسالت

آن حضرت از آیات قرآنیه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

محمد ارجمند است یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من

ربک مر او را فرموده که رسالت ربانی [illegible] انجام دهد

که از وی است صدور نبوت نائل شده است در سوره فتح فرمود

محمد رسول الله و در سوره آل عمران فرموده و ما محمد

الا رسول قد خلت من قبله الرسل فقیر پیغمبر محمد

پیغمبر است از جانب خدا رسالت در سوره احزاب فرموده ان

الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه

و سلموا تسلیما پروردگار و ملائکه صلوات میفرستند بر

ای کسانی که ایمان آورده اید شما هم صلوات بفرستید بر او

و در امر [illegible] حق او [illegible] در او نبی [illegible]

در نماز [illegible] در وقت نشستن و سلام مبارک او را [illegible]

داشته اند دیگر چه شرط بیشتر از وجوب است

حتی در نماز [illegible] در هر حال داشته اند و در سوره

نور فرموده یا ایها الذین امنوا [illegible] اکتفا [illegible]

فقیر پیغمبر [illegible] با مسلمانان [illegible] در سوره احزاب

است یا [illegible] النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فقیر پیغمبر

اولی تر است بر مؤمنین از نفسهای ایشان در سوره توبه فرموده

و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن

فقیر [illegible] کسانی که اذیت میکنند پیغمبر را [illegible]

[illegible] در سوره توبه فرمود

والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم فقیر کسانی که

اذیت میکنند پیغمبر را از برای ایشان عذاب دردناک

[illegible] در سوره توبه لقد جاءکم

رسول من انفسکم [illegible] عزیز علیه ما عنتم حریص

علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم [illegible] در سوره

انبیاء فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

فقیر [illegible] پیغمبر را [illegible] مگر اینکه رحمت

[illegible] اهل عالم در سوره احزاب فرموده یا ایها

یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً
پیغمبر را ... فرستادیم تو را ای پیغمبر شاهد و بشارت
دهنده و ترساننده و در سوره محمد ص و الذین آمنوا
و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد ص و هو الحق
من ربهم یعنی کسانی که ایمان آورده اند و عمل
نیک و ایمان آورده اند بآنچه نازل شده بر محمد ص
و این حدیث محمد ص حق است از جانب پروردگار و در سوره احزاب
فرموده ما کان محمد ص ابا احد من رجالکم و لکن رسول
الله و خاتم النبیین یعنی محمد ص پدر هیچیک از مردان شما نیست
و لکن رسول خدا است و خاتم پیغمبران است در این آیه تصریح
بخاتمیت آنحضرت شده است در سوره فتح فرموده
هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیداً یعنی خدا
کسی است که رسول خود را با هدایت فرستاد و دین
حق او ... تا غالب گرداند آنحضرت را بر جمیع دینها

۱۰ محمد ص دین خود را غالب میکند خدا او را بر همه ادیان
این مطلب در سوره اعراف فرموده قل یا ایها الناس
انی رسول الله الیکم جمیعاً ... فآمنوا
بالله و رسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله
و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون یعنی بگو ای مردم
من پیغمبر خدایم بسوی همه شما پس ایمان بیاورید بخدا و رسول
او پیغمبر امی که ایمان آورده است بخدا و کلمات او و متابعت
بکنید او را شاید هدایت شوید ... این آیه در رسالت
و نبوت دلالت دارد و ... میکند این آیات بر دعوت
محمد ص ... اشاره است بر رسالت و نبوت او ... آنحضرت
از ذکر آیات در بعضی سوره‌های قرآن ...
و در حق آنحضرت ... و بشارت ... ذکر حالات
... طایفه یهود و نصاری ...
... و تعصب از خود ... در اعتقاد ...

نازل شده قرآن از آسمان بیاورند پس در اعتقاد به
نبوت او اصلا یاوه و بیهوده سخن دیگر ندارند مگر
اینکه منکر قرآن و نازل شده آن از نزد خدا شوند پس در اینجا
در این حال ما مصنف کتاب اظهار میکنیم که اگر جمیع خلق
و آنچه از موجودات متفرقه عالم جمع شوند مانند سوره
یک سوره از سور قرآن قرآن نیز بیاورند و نیز از ایات قرآن
نتوانند ایجاد نمود ... چنانچه در ... آیه [illegible]
مطلب خواهد آمد انشاءالله تعالی [illegible]

المطلب الثانی در دلیل نبوت خاتم الانبیا [illegible]
معجزه قرآن نیز بوده [illegible] از معجزات سایر انبیا [illegible]
است و معجزات [illegible] فعلاً و [illegible] معجزه
[illegible] و [illegible] معجزات نیست [illegible]
[illegible] و [illegible] عمر دراز [illegible] تاثیر کردن
[illegible] هفت حرف [illegible] عبارت
[illegible] کلامی آورده به طریق نثر نظم

تا گر بگوید [illegible] که قوه فصاحت و [illegible] نظم را نداشته
[illegible] جمیع عالمیان [illegible] شوند [illegible]
[illegible] یک سوره [illegible]
بیاورند [illegible] چنانچه در سوره بقره [illegible]
فأتوا بسورة من مثله [illegible]
قرآن را در سوره بنی اسرائیل فرموده قل لئن اجتمعت
الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن
لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا
پس بگو ای پیغمبر اگر جمع جن و انس جمع شوند [illegible] بیاورند
مثل این قرآن را نتوانند بیاورند [illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] موافقت و معاونت

محقق و خوانند مثل انکه باو بند نشده‌اند قادر نشده‌اند

اخر الامر رد فقهی نشده‌اند بجهت دادند و قتل [illegible]

پس لذا معجزه از قرآن ما دام [illegible] خواهد بود

و لذا عبارت از عبارت [illegible] تا آخر و جامع باشد

آ خواهد بود [illegible] نفوذ [illegible]

[illegible] باشد و قرآن [illegible]

و [illegible] باشد در [illegible] از خطابه و معارضه

شو با فقهی و علما [illegible] نموده باشد

با معارضه و معارضه [illegible] نمایند [illegible]

مثل و نزد [illegible] اعلا [illegible] در معاد

و معانی [illegible] در آن قرآن [illegible]

[illegible] حفظ ما [illegible] باشد

[illegible] خارج

بود [illegible]

و [illegible] زنانکه منکرند

زنانکه منکر بودند با اینکه فقهی و علما [illegible] زنانه

[illegible] فقهی و [illegible] و زنان [illegible] از

[illegible] از قرآن [illegible]

فقهی و علما و در [illegible] زنانه [illegible] و [illegible] موافق

[illegible] باشد و [illegible]

[illegible] اصلا [illegible]

[illegible] معارضه [illegible]

در [illegible] معارضه [illegible]

[illegible] معارضه قرآن

[illegible] باشد [illegible] معارضه [illegible]

با [illegible] مثل قرآن [illegible]

[illegible] قطعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

و ثبوت در رسالت از عالم قدر در اینجا شده به

و اگر تو محقق هست بفهم که در قرآن جواب کفر

را شنوی که متعلق گردد بجزء بعضی جرم‌ها قادر باد [illegible]

آنها باشد [illegible] و [illegible] دیگر از [illegible]

[illegible] کتب [illegible] با آن کلام [illegible] علاوه

[illegible] غایتی ندارد بلکه [illegible]

[illegible] هست و [illegible] اعجاز قرآن [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] باطل [illegible]

و قرآن [illegible] اصلا [illegible] در [illegible]

در [illegible] و [illegible] شده و [illegible]

[illegible] محمد [illegible] بوذر

غفاری [illegible] رسول خدا [illegible] محمد

[illegible] ده محمد [illegible]

محمد [illegible] و [illegible] محمد [illegible]

[illegible] تورات حضرت موسی در انجیل حضرت عیسی و در زبور

داود و کتب شعیا و حبقوق [illegible] آورده شد

[illegible] را [illegible] حاضر [illegible] و [illegible]

کتب را با آن قرآن [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] و [illegible] و [illegible] خارج

و [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] او [illegible] از [illegible]

از خلقت خدا [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible]

[illegible] در حقیقت [illegible] خارج

[illegible] وجود اعجاز قرآن [illegible]

[illegible] قواعد

[illegible] از [illegible]

[illegible]

دارای بلاغت و یا کسانی باشند علمای معانی و بیان

علاوه بجهت دارا بودن شان قواعد تعبیر را

از احوالات اسناد بانسبه در مبتدا و خبر در احوالات

خود مسند و مسند الیه مثل مبتدا و خبر را بار باید انچه

مذکور است و معنی اطلاق و تقیید و قواعد ان

وادادن کلام را باستعمال در مقام وادارد

کلام را بیجا زدن اطناب و مساوات در مقام خودش

و دانستن متعلقات افعال و قصر کلام و تشخیص

انشاء و اخبار و قواعد فصل و وصل و آوردن

کلام را خالی از [illegible] تعقید و تنافر و امثالهم

علم بیان تحت دارا بودن قواعد کنایات

و استعارات و تشبیهات و مقام ادارات مجاز مرسله

و اطلاق بیانی در کتب خود ذکر کرده اند در اینجا

بنظر اینجانب [illegible] و بلیغ در [illegible]

و معجزه بودن قرآن دیگر از وجود مبارک آنحضرت تنها

رعایت را در بلاغت آیه قرآن فرموده تا اهل

[illegible] بار دیگر معارضه کنند و آن حضرت [illegible] الکاذب

در نبوت بخوانند چنانچه حاله شده و مشهور زمان آنحضرت

[illegible] ای [illegible] جاه و [illegible] دیگر [illegible]

کمتر از [illegible] در خانه خود نشسته و [illegible]

[illegible] را انشاء کنند و [illegible] مثال در [illegible]

[illegible] کلام خود را از این [illegible] بخوانند [illegible]

سال [illegible] در مقام [illegible]

[illegible] گفت [illegible] یا [illegible]

[illegible] و [illegible] رسید [illegible]

معارضه [illegible] کلام [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] علما [illegible]

[illegible] قادر در معارضه با قرآن [illegible]

آیا در دین‌داران الحق الیقین شخص بودن منی و دیدن [illegible]

در تخلیق ذات [illegible] و کوه جمع مسیحان جای ذی [illegible]

آیا چه قدیر فوکان دینها الهیة الا الله [illegible]

اگر دانی از ماکان حقوق صحیح [illegible] رسید

در این اثر را بلاد [illegible] قبل اینی اجتماعیت [illegible]

و ادیان علماء از ما [illegible] حقی انواع [illegible]

بمثله دیگران معجزه و بعضی [illegible] نیز از حسی و [illegible]

صفت [illegible] شنیده قادر باشد [illegible] مثل این قرآن

نخوانده‌اند پس قرآن معجزه باقیه پیغمبر [illegible] معجزات [illegible]

را دارد [illegible] علاوه [illegible] معجزه داشته [illegible]

معجزه حسی و عقلی معجزات [illegible] مانند [illegible]

و [illegible] جمعی از [illegible] گشته [illegible]

انحضرت و شق القمر و [illegible]

[illegible] و [illegible] نبوت [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] و در راه

در راه دینی و ایمانی خوانین و دیدن از [illegible]

را باشد [illegible] و شفقت [illegible] صفات.

حضرت در اول [illegible] معجزات [illegible] باشد [illegible]

بدون انحضرت در شهر [illegible] جمع [illegible]

در جمیع علماء و عقلاء عجز [illegible] از [illegible]

و عاجز بودن [illegible] (اولیه) [illegible] و [illegible]

با ندیدن انحضرت و [illegible] قبل از نبوت [illegible]

و تحمل انحضرت [illegible] و [illegible]

از [illegible] امت در [illegible] و [illegible] اجابت [illegible]

او [illegible] واجبات [illegible] غیره و [illegible]

از درکلیت [illegible] چنانچه [illegible]

از عقل نظر [illegible] معجزات [illegible]

[illegible] در [illegible] قرآن و عدم [illegible]

گفته شده است با این قال و قیل و اختلاف کرده‌اند در تحریف
به تحریف قرآن و عدم آن چگونه عملی است بعقاید
اعجاز و اثبات تواتر در اثر آن چه شکلی شده
و تحقیق این مطلب موقوف به ذکر بیان‌های اول
در اختلاف قرائات و افهام سبق علماء در این مطلب
و ذکر منکرین این ادعا که بسیاری از علماء متقدمین
منکر تحریف قرآن در زیاده و نقص و نقصان در آن
نوشته و تألیفات [illegible] از شیخ فاضل معاصر
شیخ محمود [illegible] رساله‌ای در این باب [illegible]
[illegible] فاضل [illegible] حاجی [illegible] حسینی [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] توضیح [illegible]
[illegible] اقوال محقق
از منکرین [illegible] تحریف [illegible] نقل [illegible]
اجمالاً [illegible] علی الفاضل شیخ محمد [illegible]

اصل قرآن یعنی قرآن مشهور یا ناقص یا زیادتی شده یا نه
آنچه موجود و محسوس در دست است و در دست ما [illegible]
از کتاب و چه زاید بر آن از روی نقص و [illegible]
مطلب ثواب قرائت سوره از قرآن و ختم قرآن و جای [illegible]
و جایز بودن تکیه [illegible] آن در [illegible]
بر این ادعا که حدیث قدسی نیز قرآن [illegible]
آنکه قرآن به [illegible] نقل [illegible] منفصل و دلیل
[illegible] مطلب [illegible] حفظ شدن [illegible] است [illegible]
اصل قرآن را در نزد ما [illegible]
جای قرآن [illegible] ناقص شده است [illegible] زیاد
در [illegible] شد [illegible] تحقیق [illegible]
زیرا [illegible] در نزد ما [illegible]
را در نزد [illegible] گویید [illegible] تحقیق این مطلب
[illegible] در [illegible] شده قرآن [illegible]

همگی نفی مینمایند و رسماً می‌نویسند با اعجاز
گرچه در سقط قرآن و تحریف بودن آن [قرآن] نبودن آن موجود
و می‌نویسند با دلائل اعجاز گرچه در تحقیق آنها ابی
اگر نسوا از رشید قرآن رسید برای آنها نقل باو لیو
نقل مینمایند آنها لطف و قبح مخفی است
اخبار منافقین بر تقیه دینی و تخریب احکام
رسول الله [illegible] طفره و لوازم اصل است میدانند
نوشته‌اند و نذیر بر اهل بیت از تنزیل نزول قرآن مثل
۱۲ همانا از کتب آنها رحمة للعالمین داد اولاد معروف
در بارهٔ آن اصلا گفته‌اند پس بطلان دو اولاد
همانا در می‌افتند که مطالب قرآنیه همه از جمله
در مقابل رهف و مطلب عین اعلاء آن
باشد پس معلوم شد قرآن حقوق دین بنیاد از قرآن
از ۴ ع گرفت ما مردم بنویسند مثل قرآن اصلی است

قرآن ع ۲ از فقد نزد ما و ما را شب از ۱ ما تا ۲ و نکرد
عیسی قرآن را دو نزد بر هیچ سوره اصلاح در ۲ روایت شده است
از سید خود آنرا از منبع الجواد از فاضل قمی
در قوانین و از فصول خود مدعی شده که تغیر کرده است
وارد است از تراث شمار حقوق ۲ او مثال
هیچ کلام خدا فارسی خرق الا نفعهو و نیز
البیانی از در سوره النساء و شرح کلام و هم شرح مدعی تنزیه
بعد از کلام بدلو فایده مطلب که حق و نساء و آن
چه مناقب در میان نزول و جزء آن اعتبار نیست نفر
ظاهر آن و نه است اگر اشیدو اعتدالت نکند مباح
میان بر هیچ پدید درآن الفاظ اندرای ما باز نه باشه
مقام نکنند بر اکثر است و در حدود سائل
و رفع است نفی شقاق بینهما الحق متى تکلف الفرض

پس معلوم شد قرآن را زیاد نتوانستند بکنند زیرا فرمود
فأتوا بسورة مثله مثلا و آیه دیگر قل لئن اجتمعت الانس
والجن [illegible] در هر جا [illegible] بیان اجتماع
آوردن مثل قرآن را فرموده تقرر شد [illegible] میآورند سید اجل
از شیخ الجواد [illegible] فاضل قمی در قوانین الاصول خود مدعی
تواتر و استفاضه اخبار شده [illegible] است [illegible]
از حضرت [illegible] از متشابهات کلام خدا
فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی در سوره نساء آیت
اما چه مناسبتی در میان شرط و جزا این عبارت است
و لیقسط [illegible] اگر ترسیده اید عدالت
نکنید میان یتیمان پس دیگر بروید زنان [illegible]
پاکیزه باشد نکاح کنید پس آن حضرت در جواب سائل فرمود
نقص شد سقط بینهما اکثر من ثلث القرآن یعنی
تحقیق سقط شده است میان این کلام بیش از یک ثلث
و در روایت از حضرت صادق ع سؤال شد [illegible] زنان [illegible]

زنان [illegible] در سوره آل عمران کنتم خیر امة [illegible] بود دید
[illegible] امت [illegible] در جواب [illegible] است
بهتر امت است [illegible] خواهد بود [illegible] کشتند [illegible]
پیغمبر را [illegible] کنتند [illegible] این [illegible]
بلکه این طور نازل شد کنتم خیر ائمة [illegible]
نیز [illegible] روایت
وارد شده [illegible] سوره [illegible] یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک [illegible] در آخر [illegible] کلمه فی علی افتاده
بلغ ما انزل الیک فی حق علی [illegible] پیغمبر را
[illegible]
پس نقص در قرآن موجود [illegible] قرآن [illegible] نمیدهد
ادعای اجماع بر نفی زیادتی قرآن منزل بر پیغمبر زیرا
اجماع بر نفی زیادتی این قرآن مسلم است نفی نقصان
این قرآن [illegible] و حال آنکه این قرآن [illegible]
حضرت امیر ع بوده [illegible] ائمه [illegible]

از اینکه ذوات مقدسه در زمان قرآن اکبر عظیم تر
از تصرفات جزئیتر است باعث منقصت اصل قرآن
نمی‌شود فاضل مرحوم معاصر مذکور علامه [illegible] را بنفی
تغییر و نقل نمود در رساله کشف الارتیاب حیث
بعضی از عبارات کتاب قرائت [illegible] را در آن
علی ما نقل است و در جمیع آن در نماز قرائت
بایستی قرآن را بات نظر باتفاق اکثر اصحاب
اما نسبت قرائت مصحف ابن مسعود و ابی بن کعب
و غیرهم را و بعد نقل فاضل این عبارت را از برای تقیید
مدعای خود نوشته است [illegible] این عبارت علامه مجلسی [illegible]
در موافقت جمع قرآن موجود با قرآن [illegible]
و متواتر نبودن [illegible] از تحریف [illegible] مصحف
ابن مسعود و ابی بن کعب بود باید نظر بازنگر نفی کرده بود
این جنبه قرآن اگر [illegible] پس این عبارت علامه
پس این عبارت علامه [illegible] در معنی قرآن

و مقایسه قرآن علی با قرآن عثمان و گفته شده است
زیاد از حد [illegible] تحریف نه [illegible] آن
در اخبار کثیره [illegible] اخبار کثیره دلالت
دارد بر اینکه خود ائمه هدی علیهم السلام اصحاب قرآن
بوده اند این قرآن علی را از انظار مردم مستور میداشتند
و در [illegible] حفظ نموده در خلوت میخواندند در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در قرآن [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] حضرت علاء [illegible] قرآن را [illegible]
[illegible] قرآن را [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قرآن
[illegible]

بس چگونه ممکن است تحصیل تواتر در این همه قرآن

قائل [به] نزول آن بر نبی اند و از جمله منکرین تحریف را قائله

جواد و قاضی نورالله و شیخنا عبدالعال و شیخ

[illegible] و شیخ حر عاملی صاحب کتاب وسائل

الشیعة و محقق طبرسی صاحب مجمع البیان و بسیاری دیگر

دانسته‌اند نقل [illegible] موجب تطویل است

کنون تواتر قرائت سبع است از قراء سبعه

نافع و ابوعمرو و کسائی و حمزه و ابن عامر و ابن

کثیر و عاصم و قرائت عشر سه تن دیگر ابوجعفر

و یعقوب و خلف نیز ضمیمه شده‌اند در جواز قرائت

بان حدیث ان القرآن نزل علی سبعة احرف

[illegible] قرآن نازل بر هفت وجه یعنی از [illegible]

روایت کرده‌اند این حدیث شده [illegible] و دست [illegible]

از فضل ابن [illegible] و از [illegible] صدوق [illegible] و [illegible]

[illegible] خود [illegible] حدیث ان القرآن نزل

ان القرآن نزل علی السبعة احرف گویند قرآن بر هفت

وجه نازل شده الخ [illegible] گویند یعنی [illegible]

بلکه قرآن نازل شده از یک خدای واحد بر حروف واحد یعنی

میگویند سبعة احرف شاید به لغت [illegible] شده باشد

از لغات عرب مانند لغت قریش و لغت هذیل

و لغت هوازن و لغت یمن و لیکن در خبر است

وارد شده که قرآن به هفت قسم وارد شده [illegible]

یکی [illegible] و [illegible] و زجر و ترغیب و ترهیب

و جدل و مثل و قصص وارد است [illegible] نقل شده که

[illegible] قرائت سبعه را [illegible]

این [illegible] نقل [illegible]

[illegible] نقل [illegible] اصل

[illegible] الله [illegible]

[illegible] الحق مع علی و علی مع الحق

یکی [illegible] اصل حق [illegible]

و علی با حق است [illegible]

و زید گفت حق با او در این حدیث کانقف بلا زینت
[illegible] و قرائت خانم حدیث سابق آیه مختلف
کانقف برای مطلب نیست در جمع جمیع قرآن اجلی نیست
از روز داخل شدن عمر با تابوت [illegible] دید در زاد [illegible]
حجره حفظ مشغول بجمع آوری قرآن است پنج دقیقه گذرد
رسید یک جماعت با زن حفصه که از جمله قربانیان احد
در جواب احمد و زید [illegible] اتفاق جز دو آن بدست
در خانه بجهت جمع آوری قرآن به دستور [illegible] صاحب
انجیل [illegible] [illegible] روایت [illegible] [illegible]
[illegible] پیغمبر حفصه امر [illegible] [illegible] پنج
قرآن را در میان [illegible] خود جمع [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] چون [illegible] ابوبکر [illegible] اول [illegible] قرآن
[illegible] [illegible] [illegible] از حفصه [illegible] دیده پس عمر
[illegible] [illegible] [illegible] قرآن [illegible] حاجت
[illegible] [illegible] زیرا که در میان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] قرآن را پس عمر گفت

پس عمر زید بن ثابت را احضار کرد و با او گفت
[illegible] [illegible] قرآن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] پس زید [illegible] اجابت کرد
و گفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] [illegible] علمای [illegible] [illegible] [illegible] عمر گفت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زید بن ثابت گفت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عمر گفت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] قدرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] پس عمر [illegible] قرآن را
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا ار جا ع کس را عمل کون الحضوت اران علا تدبیر
دانه داشت و نبو چه شد این سوران قرآن علامت شواهد
بیدا شو اقددن قرآن را زد و ابدیکر ازم بحث اینها
بحث شود بنسبر نتایج اجزا از قیاس شخصی بگوید
رانا کتابی عقلی حقوق عاقلین بپز بگویند که از قرآن
تو جز بدانیم و بیاورد در در زدنا از قرآن را بدانید
[illegible] اسی بکند قرآن را در زدنی زشت آنکه خواندن
داد میان اراده دخی تا بی ع عرض کو جه دفتر طاهر خواهد
شد از قرآن دخوش و نبو [illegible] قیام کند فاتح
ار ادلاد [illegible] بی دطاهر کند از قرآن را دادو دز کتر
[illegible] از اطاعت از قرآن و از نام جاری کنید با
قرآن نشست را دین قرآن هم قرآن کتاب [illegible] حضرت رسول
بجهت کون از آنجا چه عادی [illegible] در نفع حق
از حضرت [illegible] ۲ روایت نموده [illegible] رسول حکما
[illegible] در [illegible] موشه امر الی [illegible] قرآن در بیان
قرائتی [illegible] صفحه [illegible] مصحف [illegible] دفتر [illegible]

دفتر طاهر نوشته شده بعد از حضرت [illegible] را در [illegible] کنید
و [illegible] بگذارید [illegible] که [illegible] کردند [illegible] خود را
[illegible] حضرت [illegible] نظر [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] از در باره [illegible] بار [illegible] اقدد
[illegible] حق [illegible] بگویند [illegible]
را [illegible] حضرت [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] حقوق [illegible] و [illegible] قرآن
از قرآن را [illegible] در کاغذ از حضرت [illegible]
[illegible] جز [illegible] امیر [illegible]
هر [illegible] در کتاب حق و [illegible]
[illegible] حقوق [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] ۲ [illegible] در [illegible] از عقب
از احکام [illegible] دیگران کتاب [illegible] قرآن [illegible]
الحمل [illegible] از قرآن دیگران [illegible] قرآن [illegible]

نزد آن قرآن خدا در سوره انعام فرموده [illegible] لا رطب

و لا یابس الا فی کتاب مبین پس بنابر این هر چه [illegible] خدا

در قرآن مبین خبر داده است غیر از آن قرآن باید

کتابت نموده وحی بوده و از آن [illegible] نقوش

از آن جمله از عثمان نوشته است مصحف [illegible] کرده اند

بجز [illegible] از آن اکابر علماء اهل سنت نقل نموده

که مصحف [illegible] نوشته عثمان ابن عفان [illegible]

نوشته است و باقی را مکه و بصره و دمشق و بحرین فرستاد و چه

آن نسخه در کلمات و حروف با یکدیگر مختلف بوده اند

و آن [illegible] از حروف آن [illegible] بعد شد [illegible]

[illegible] آن چگونه خوانده [illegible]

دیگران نوشتند و چون معلوم شد وجود قرائت سبعه پس باید

دانست که هر یک از این قراء در قرائت با یکدیگر مختلف

بوده اند زیرا که قرآن اصلی بی نقطه و بی اعراب

نازل شده بود و باید که [illegible] در وقت

خواندن قرائت [illegible] طبق [illegible] خود قرائت

نموده اند پس قراء با یکدیگر مختلف شده اند چنانچه در [illegible]

جزائری منقول است که گفت آن مصحفی که [illegible]

رسید از نقطه و اعراب خالی بوده است چنانچه در خزانه

[illegible] مصحف بخط امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] موجود است الی الآن [illegible]

بنا بقول جلال الدین سیوطی در کتاب [illegible]

یکی از آن مصاحف را اعراب [illegible] و دیگران هم بنا

اعراب گذارند و نقط در حالت [illegible]

بطوری که در قاعده نحو جایز [illegible] داشتند در [illegible]

و لغات مثل تصرف [illegible] در علم نحو اختلاف

پیدا میگردید و از [illegible] بجز [illegible] نقل شده

که هر یک از قراء سبعه قبل از دیگری تجویز نمیکرد

مگر طریقه خود را و چون دیگری پیدا شد قرائت او را

هم تجویز میکردند تا رسید بجمع قرائت سبعه و اقتصار

و اقتصار شد امر قرائت به همان هفت نفر قاری

هفت نفر قاری بعلاوه قرائت کثیر در علمای
مسلمین و عاملین بقرآن پیدا شد از رجح لدان
قرائت سبعه نیز بوده است و لحنها از خلاف نیات
اختلافات در قرآن پیدا شد و تمام در سوره و بعضی
سوره و دیگر و بعضی آیه بلکه بعضی از کلمات و حروف
و حرکات و تبدیل و در بعضی از کتب نقلی و اخبار
دیده شد و بعضی از علما از هم نقل نموده اند مانند کلمه
مالک یوم الدین
حمد که بعضی با الف و بعضی ملک بدون الف بعضی
مَلّک بتشدید لام و بعضی مَلک بسکون لام خوانده اند
و بعضی اهدنا و بعضی ارشدنا خوانده اند بعضی
صراط با صاد بعضی سراط با سین و بعضی زراط با زاء
خوانده اند بعضی صراط الذین انعمت بعضی صراط من
انعمت خوانده اند بعضی و لا الضالین و بعضی غیر
الضالین خوانده اند در زیادی کلمه نقل شده است که عن
و در آیه یسئلونک عن الانفال زیاد است

و در نقصان کلمه علی در آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی
ناقص است و کلمه محکمات در آیه ما ... و کلا
... ناقص است و کلمه صلوة العصر بعد
صلوة و صلوات الوسطی ناقص و کلمه آل محمد
حقهم بعد نزول ... علی الرحمه در بعض
جز در چند موضع ناقص است مثل آیه سوره نساء ان
ان الذین کفروا و ظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله
لیغفر لهم بود و از چند در این چند آیه سوره شعراء
و سیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب
ینقلبون بود و در این چند آیه سوره انعام و لو تری اذ
اذ الظالمون آل محمد فی غمرات الموت بود و در بعضی
کلمات مانند آیه سوره آل عمران ان الله اصطفی
آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین و تبدیل
شده است آل محمد با آل عمران و بعضی بل کان الظالمون
مانند ... آل الذین ظلموا سوره بقره تبدیل

تبدیل ولا تتبعوا الشیاطین با تتلوا الشیاطین
در سوره بقره تبدیل یا ذلکم در آیه و یقول لهم اللّه
لیس ذلکم ازلکم در سوره آل عمران و تبدیل کلمه
یا تحیون تموتون بکلمه تموتون در آیه و لئن اللّه
عملکم در سوره کلّه و المؤمنون در سوره توبه و در زیادت
حروف مثل زیادت الف در آیه ... و کوا ...

در سوره نوح و حتی یلج تبدیل شده و در نقصان حروف
مثل نقصان همزه در آیه ... جزاء آیه در سوره الاعراف
اتمت تبدیل شده و نقصان یاء در آیه یا لیتنی کنت
در سوره انبیاء ... در تبدیل حروف مثل تبدیل
بواو در آیه الکافرون و الیاس ... و اتینا یحیی
و النبی تبدیل شده و نجی یا کلمه عتیا در سوره حج
صراط علی ... یا تبدیل شده و در ترتیب میان سورها
تقدم سوره مکیه بر مدنیه و در آیات تقدم آیات
منسوخه بر ناسخ و در بعض کلمات مثل آیه سوره هود

و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی
اماما و رحمة که یتلوه شاهد منه اماما و رحمة و در
و قبله کتاب موسی تبدیل شده و کلمه ... یحیی
یحیی و نموت تبدیل شده و کلمه و انحنی و ... یحیی
در سوره آل عمران ... و در سجده تبدیل شده آیه
سوره ق سکرة الموت بالحق در سکرة الحق بالموت
تبدیل شده و امثال این مذکورات و این تغییرات جز تغییر
از قراء با تصرف منافقین بهم رسید قرآن موجود
موجود را از کلام خدا خارج نخواهد نمود زیرا که اختلاف
در کلمات جزئیه مانند کلمه مالک پیدا شود یا
اختلافی ... دیگر شده تا موجب اختلال معنی
شود زیرا قرآن با اختلاف خط و معنی از جانب
خدا نازل نشده و اگر اختلافی پیدا شده از جانب
خلق شده و نا ممکن است باید قرائت مقدار قرآن را
بوجه صحیح الخط و المعنی جز تواتر قرآن بحال حقه
باقی مانده و بقول علماء هر دو ... بجز قرائت قرائت

قرائت عام نیست از اینجا بگوئید قرائت عام قرآن و آن
جانب از حیث قلت ادغام و مد و امثال آن خارج
از تکلیف نبوده است و با بودن [illegible] دانسته شد که اختلاف
در تلفظ بعضی از حروف قرآنیه هم موجب خرابی
در حقیقت نمی‌شود مانند ادغام و مد و لینی در امثال آن موجب
اختلاف معنی قرآن نخواهد شد زیرا که مراد از قرآن
کلام واقعی خداوند است به الفاظ نه صفات
از صفات الفاظ نیز [illegible] است و از اینست تواتر
الفاظ پس تواتر قرآن موجود است نه احراز [illegible] بحال
خود باقی است خواهد بود و کسی در این زمان نخواهد بود
و تعلق [illegible] از علمای [illegible] اند که مراد از تواتر [illegible] همه است [illegible]
تجویز قرائت سبعه را می‌خوانند پس مراد از [illegible]
در حدیث شده که قرائت مختلف [illegible] می‌توان
[illegible] و [illegible] و [illegible] نبودن این
از تبلیغ [illegible] واقعی [illegible] جلیلی عمر [illegible]

جلیلی عمر [illegible] در شام [illegible] سلمه روایت نموده
مراد از خروج [illegible] نمودن [illegible] از
حروفی از قرآن را [illegible] با خود نوشته [illegible]
بعد از انحضرت [illegible] نموده‌اند [illegible] قرائت ما را وجود قرآن
را بجز آنکه مراد [illegible] قائم قیام کند و [illegible]
قائم قیام کند خواهد گفت خواهید ختم قرآن را [illegible] خود
[illegible] خواهید آورد [illegible] انحضرت [illegible]
[illegible] پس اثبات تواتر [illegible] معنی [illegible] قرآن موجود
[illegible] و جواز عمل [illegible]
از [illegible] خدا [illegible] نخواهد بود و [illegible]
[illegible] اختلاف حروف [illegible]
و [illegible] در کلمات [illegible] مطلقا در قرآن
وارد نخواهد شد [illegible] از علمای اعلام [illegible]
[illegible] در مقابل [illegible] از اخبار
[illegible] اسلام [illegible] اند [illegible]

پس نباید رشتهٔ این طایفه را مثل سایر امور شمرد و شاید بعد
رسوخ این طایفه مثلا با حجره یا موهوم بیجا نشود بلکه
حق جمع گردیده بعضی اخبار [illegible] تعبیر شده از جمله بحدیث
[illegible] با بلوغ [illegible] و [illegible] غیب [illegible] شده انکار
احتیاط [illegible] درباب [illegible] اگر [illegible]
نباید موجب [illegible] إنه لا یخلف [illegible] حدیث [illegible]
خدای شوند [illegible] برسند و [illegible] منافقین [illegible]
فرمایش خدا در سورهٔ صف یریدون لیطفئوا نور الله
بأفواههم [illegible] و [illegible] والله
یأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون [illegible]
نظر [illegible] اسلاف دیده میشود بسیاری از احکام
[illegible] معاد [illegible] مختل [illegible]
[illegible] اما دراین [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] نظر [illegible] إنی بعثت علی
الشریعة السمحة السهلة و [illegible] دیگر [illegible] بعثت

قوله بعثت لاتمم مکارم الاخلاق پیغمبر مبعوث
[illegible] پیغمبران کارهای خیلی آسان و [illegible] شده بجهت
کامل نمودن و تمام کردن اخلاق [illegible] چیزی [illegible]
[illegible] معاملات [illegible]
[illegible] با [illegible] رفتار [illegible]
[illegible] واحد [illegible]
[illegible] زیاده [illegible]
[illegible] عبادات مانند [illegible]
[illegible] شرایط [illegible]
[illegible] شرایط [illegible]
ومانند حج [illegible] استطاعت [illegible]
[illegible] تمتع و قران و افراد [illegible] شرایط
احرام و [illegible] اعمال [illegible] زکوة
[illegible] نصاب [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]

و استحکام قوام چند دو با جبر و اقسام باکوله دیگر آن
دفع و سقوط هر یک از درجه امور جهانداری بحکم
شرایط مشقت مقرر شود که عقل سلیم دانا
بیند نتیجه قاطع و حاکم شود که حکمت و علم
و قدرت و تجارت و صداقت و رأفت و محبت
شارع مقدس از ابتدا احتمال کذب و خطا و غرض
و نقص و لهو و نسیان در وقت وصول حقوق دارند
و نظر بدانست و خباثت بنیه اخلاق ایشان حب
اطراف نمال او نیست مقتضی بدانند که فرداً فرد
در جمیع امور جزئیه تشخیص از درد کار و تا الیف قلوب
بندگان نیز روزگار جز بند تا نظم عام و تسلسل [illegible]
برام نخواهد و در جمیع احکام خیره و اجتنب مسیحیت و بیکرده
و مباح را در موافق بعقل و دانش خویشتان بگذارند
و ننماید که در هر وقت مناسب تکلیف از وقت رفتار
نمایند مثل نامه در فرق رفتار کند جاری کنی و شهر ریکی
[illegible] و تلاحم در [illegible] قسم باد سلطنت

دولت عثمانیه و اندیشی در از نبوت که در جمیع انبیاء اکمل
بعثت نبی و جمعیاری که هم دارای نبوت بوده هم
امر سلطنت با قدرت به نفوذ ملت و داشته باشد از قبل البعثی
از و بنا بر تکلیف که و بسیار ازمان موافق استعداد مردم
زمان دارای حکمت علمیه بوده‌اند لکن قدرت بر قدرت
بر اجرا و نداشته‌اند بلکه در هر عصری جماعت سلاطین بوده‌اند
مانند دین عهد آخر زمان هم علمای عاملین و جماعت سلاطین
عادل می‌باشند حضرت از زمان جماعت به وجود پیار یک سلطنت
عمومی از زمان هم نیست در زمین‌ها اقوام هم دنیا دیدی
نه بوجود عام و دوام نیست اگر هر یک بنا شد و گندار
هر دولت و ملت با یک شخص واحد باشد یقیناً نظم امور
معاش و معاد برهم بخورد پس لذا منصب سلطان را
محض مذهبی بوده بدین الحمد جمیع اهل السلام حقوق
علماء دین را با ایشان داده از تربیت و رؤسای ملت
مرحمت اند کمال رعایت و حمایت بنمایند تا وجه
از ایشان در انتظار خارج پیدا شود و دوام اسلام

و دار السلام ضعیف نگردد و در این مطلب روز قیامت
و در آن زمان حجت تا آن وقت بیرون آید و منقرض نشود و للاسلام
علمای اسلام و در دین حق و شعار اسلام ثابت باشند
و لوازم علمیه خداوند قبیل امر بمعروف و نهی از منکر را از دست
ندهند موفق به جان و تن و دفع قلم و زبان رفتار کنند
و سلاطین عصر خود را مشغول خود دارند و در اتفاق با او
سلطنت ملیه را در دین هر یک از دست او دور حق و گویا باشند

و بدانکه اگر بعد از سلف در حجت خدا در تبلیغ
احکام مختلف بوده‌اند بطریق ظاهر غیر جدال و کلام
و کتابت ... و دلالت بر این مطلب و انتساب به پیغمبر علم
واضح تر بوده‌ام و دارای سلطنت سیف و ام جامع
گرفت متعدد و در طریقه واحده چنانچه خداوند
در سوره جمعه در ... هو الذی بعث فی الامیین
رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب
و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
... خدا در ... بعد از خود ... آیات خداوند
... بجز ... بر ... بیدار و ... باشد

تا حجت ما ز پیش اسلام ... ظاهر و هویدا باشد و حکمت را حفظ
باطنی باشد ... خداوند ... آخر زمان ... عطا

مطلب در عصمت ائمه است بدانکه پیغمبر باید
طیب باشد و طاهر بوده باشد از هر گناه و خطا و ...
و خالی باشد از سهو و نسیان در هر زمان و در هر حال چه قبل
از بعثت و چه بعد از آن تا راه عذر از برای احدی از اهل
نفاق و شقاق نماند و نگویند که شاید این خبر را که
از جانب خدا نباشد و ... باز در سهو و نسیان
باشد و خداوند عالم خلاف او را در جانب ~~...~~ باشد
امور باشد پس حجت خدا ناقص و اگر ترک ...
بعضی از ... داده شده ممکن است عقلاً
آن ... داده شده ... بجز ...
برای ... عقلیه قطعیه و اخبار ... می‌گویند این
مطلب ... ۳
چه در سن ... و چه در حال ... و از زمان طفولیت

بوده است و هرگز کسی و نیابتی هم از زبان زن گوارد عیان شده

و دیگر بر خلاف این مطلب نقل شده باشد کسی و نیابتی

را مانند حدیث که گفتی پیغمبر که گفتنی ها را در حفظ فهم

نمود با حدیث دیگر که آنحضرت در جواب پیغمبر

صحیح او فرموده شده به علوم ما ذکر و نیکوئی احادیث

در بیان تفسیر ست و در آن حدیث مثنی بوده است

حب پیغمبر را در این حدیث دال ذوات تمامیتی خارجی

معلوم شده این اعتقاد مخالف مذهب حق نیست

و بعضی ست و در جمله قائلین بان قول طایفه اثنا عشریه

که گفته مقامی خارجی که در صیغه در را در این پیغمبر جایز

دانسته چنانچه فخر رازی در کتاب اربعین ذکر شده

و بعضی دیگر در زمان قائل اند بجواز صحیفه حضره

از این پیغمبر در زمان که هرگاه چنانچه در شرح مقاصد

مذکور است و غیر تفویض است از اعتقاد شیخ صدوق

بانی صدوق علیه الرحمه در بیان مطلب ما انی تسلیم که

پیغمبر را خاتم دانسته و بنا در بیان با سبعة نفس و حال

اینکه حق و نیت ما اگر نیابت که و خطا را

تجویز داریم مطلب داده بود اولی توجه به نیست

که او پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در آنحضرت پیغمبر از بهتر

خلق حق از جمیع انبیا و نیز جمیع ادیان و ملل

بدیع و معتقد نحو بدلیل خاتمیت و تثبیت

این مطلب موقوف به مقدمه ای است که نظر

پیغمبر است رسول خدا لما خلق الله شیئا الا

و جعل له شیئا نظیر خلق نظیره همانا خبر را

مگر اینکه در ازای او سیدی که خبر داد و نظیر بداعت

عیسی خداوند عالم در جمیع اشیاء الانبیاء از جنس نوعی

اشرف قرار داد و در ازای هر نوع صفت اشرف قرار داد

هر صفتی تحتی اشرف و در ازای هر تحتی عفو اشرف

در حقیقت هیکل و قوه از آنکه در حقیقت روح فرید
داده مثل [illegible] را از خسارت دور بند و مسوقات
را از خسارت حیوانات و قلیل نباتات را از خسارت جواهر
دوست و عقل را از خسارت حیوانات و نباتات به نظر آید این است که
سوره بنی اسرائیل ولقد کرمنا بنی آدم و انسان از خسارت
جمیع اشیاء موجوده کل نسبت به نسبت جمیع
اشیاء را دارا مرتبه معادلت بواسطه مثلا شئی
نشدن [illegible] دارا است مرتبه نبات باشد
بجهت نمو و بزرگ شدن دارا است مرتبه حیوانات را
بجهت حرکت کاشد سکنات تا مثل او دارا است مرتبه
حجر را در متشکل شدن باشکال مختلفه نظر بانقلابات
بانقلابات خیالات متعادله قلیله اوده دارا است
مرتبه اشیاء و درندگان را بجهت غضب و ختم دنیا
او دارا است بعقل [illegible] را در روحانیات و [illegible] دارا است
دارا است نطق ترقی اصوات نباتات و حیوانات دارا است و عقل
فاقد است و چنانچه از معاش و معاد را مستقلا بنفسه جمیع امور

جزوه ششم

دارا است چنانچه از معاش و معاد را مستقلا بنفسه جمیع امور
و جمیع حیوانات و قادر است بر جمیع افعال و دارای جهت
اراده است حتی او را آزادی عطا شده در نظر بگیر که خدا
عجیب آیه مذکوره و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
انسان بعلاوه آنکه آنها را دارد از جهت دارا است خصلت
را با فضیلت علویات را از خیر عصمت و طهارت است
و دارا است صفات ملکوتیه را از خوش ذاتی و خداشناسی
بیم باشد او را خصلتی عطا شده در مخلوقات نیست حتی بر ملائکه
زیرا معصیت کردن ملائکه بجهت نیست از نور و در
[illegible] مجرد باشند و واجد عصمت و فاقد آلت
شهوت و غضب اند چنانکه وارد شده است خلقت
الملائکه من نور خلق شده است ملائکه از نور و حکما
گویند الملک جوهر مجرد نیز ملائکه جوهر است مجرد و در توضیح
عجائب در هاروت و ماروت مخالف با این است اجابت [illegible]

اخبار بسیار است چنانچه در عیون اخبار رضا از حضرت
رضا (ع) روایت شده است که سؤال نمودند یوسف بن محمد بن
زیاد و علی بن محمد بن سیار از آن حضرت که مردم
میگویند هاروت و ماروت ... زهره را اراده
زنا کردند و ... شراب خوردند و قتل نفس نمودند و خداوند
(ع) ایشان را بواسطه این عمل در بابل معذب فرمود آن
حضرت فرمود پناه میبرم بخدا از این ... معاذ الله
ملائکه معصومند و محفوظند از کفر و ... بلکه خداوند
فرموده لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون ... [illegible] ...
دیگر ... ملک ... خلق ...
... [illegible] ... و عمر ایشان زمان
مشتبه شده بودی و سجده و صلوة زده ... در باب بابل
علم سحر را بایشان دو ملک نازل فرمود ... کافر
بکار ... گرفته ... کافر ...

و عمر ایشان زمان مشتبه شده بودی و سجده و صلوة زده
(ع) در بابل علم سحر را بایشان دو ملک نازل فرمودند ...
... مردم ... عمل ... که
کافر ... عمل ... بلکه حفظ نمود
بایدگی ... مؤمنین ... قوا ... طالب
... فرمود ... ایشان ... کافر ...
و ... مؤمنین بوده ... ملائکه محفوظ
از ... در عدم خطا باشند ...
ایشان را باقیام ... و ... رکوع ... و ... سجود ... استعداد
همه ... رسانیدند ... و ... شده ... و ... منهم
... لا ... ... لا ... ... دون
اما انسان با دارائی عالم ... مختلف
... و ... بودش مراتب ...
ایشان را ... ذکر ... نفس ... ... اکمل
... و ... بیلاگ ...

جز دوری از اعمال خود از زشتی تکلیف نشود از برای آن نیست

و از کار دریافت و علایق ~~را که بر عقلت ترجیح دهد~~

و جای هدایت نفس آن نیز عقل را از جهل و در خیال خود را

به هوای نفس و علایق را از غفلت ترجیح دهد از دیدار اینکه

را فقط خواهد نه دور از آن دنیا که در حالت شان نیز [illegible]

مرتبه اول علم نیست مرتبه اول عباد هستند عباد طایفه

هستند که اعمال خودشان را عبادت دانسته و بخود نشان

عبادت خود ذکر ثواب در جزای آخرت مرتبه جای زهاد و جهت

طالب باشند که بجز رضای دنیا هیچ لذتی نجویند و نعمت آخرت

و هیچ غم در دنیا جز لباس و شکم [illegible] نشوند و بجز نان

خشک قناعت با نمک غذا میل نکنند و چوب را دست نکنند

[illegible] اهل [illegible] مرتبه [illegible] طایفه

را نامند [illegible] جهت [illegible] در دنیا [illegible] حق در خیال

او باشند و نور حق را در وجود خود [illegible] دهند و طلب غرور

دنیا و هوای نفس را باز نشوند [illegible] و باطن خود را

نیاز حق عادت و حقه و کی و جزا بجز از حق نه بیند

دنیا شد و این مرتبه فوق مرتبه زهاد و عباد است [illegible]

در جمیع عقلیات حق جمیع خیرات و جز در ظاهر [illegible]

و از [illegible] گشتند و راه بندگی را [illegible]

صفت و عمل عمل [illegible] نباشد بلکه [illegible]

شعف و عزت [illegible]

در حق و محبت و حیات و [illegible]

آید در جمیع [illegible] باشند [illegible]

در [illegible] مشهور است [illegible]

[illegible] کیف [illegible] محبت [illegible]

از جای [illegible] محبت و فقر را

[illegible] و عزت [illegible] خوش [illegible] در [illegible]

نفس [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] در جمیع [illegible]

مرتبه [illegible] محبت [illegible]

مرتبه لطایف ثلاثه را با سیر حقیقت دیگر را می‌نگرد
در بسیاری از کتب و مخابرات حقیقت دل و دیدن ملک
و شنیدن کلام حق را از روی آن در خواب یا بیداری یا در
حقیقت [illegible] حاصل شدن جمیع معلومات و معقولات
یا اگر آنها بتفاوت حال [illegible] در زمان اندک
الحوت حالت با تمام [illegible] حقیقت [illegible] تصرف بودن
آن در جمیع مواد جمیع ممکنات بمحض اراده یا بدون
حقیقه بدون آلات و اسباب [illegible] طبیعیه اخراج
آن از ایشان باید [illegible] در وقت حاجت در جمیع
اراده بکوشند موجود [illegible] از انبیاء [illegible]
متفاوت بودن در مرتبت خصال [illegible] ضعفا و قوة
مراتب [illegible] فوق مرتبه دیگر [illegible] در سوره بقره فرموده
تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم
الله و رفع بعضهم درجات [illegible]
بعضی را در آن [illegible] دیگر بعضی [illegible]

به خود نمود و بلندی [illegible] بعضی دیگر را از آن بخشد درجه
و چون دانسته شد این مطلب باید دانست که مرتبه خاتم
انبیاء [illegible] فوق جمیع مراتب [illegible]
و بالا از او [illegible] و خوانده شده [illegible]
[illegible] جامع جمیع مقامات [illegible] انبیاء بوده
و باید [illegible] نامیده شده [illegible]
[illegible] وجود او [illegible]
عالم [illegible] بوده [illegible]
[illegible]
[illegible] بحقیقت [illegible]
[illegible] موجودات در عالم ظاهر منسوخ
شده ملل و ادیان جمیع انبیاء بوده [illegible]
[illegible] ملل و ادیان
دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]

مخلوق اینکه موجود داشته باشد و اگر کریم آمده همانا
خلفا را حق داده چنان مطلق را ایجاد نموده اند پس لا شه
شد از فیض الوهیت ... حضرت از فیض وجود داشت
بغیر خدا است مثل اعلی است در سوره نحل است آیه و
و لله المثل الاعلی یعنی از برای خداوند مثل اعلی است و اگر وجود
بغیر خدا مصداق لیس کمثله شیء نشد مثل خدا نشد و آن نفی
در صورتی که [illegible] باید نبودن کاف کمثله زائد [illegible] نظر باشد
الحمد لله [illegible] بر خلاف [illegible] علما است
[illegible] از [illegible] التوقیف علی [illegible]
[illegible] عالمان است
و آن حضرت [illegible] وحدت [illegible] اتحاد و [illegible]
بغیر [illegible] وجود [illegible]
از [illegible] احدی از [illegible]
سابق [illegible] بلکه خود بغیر مستقل بوده نبودند [illegible] علاوه
[illegible]
[illegible]
فهم دانش عقل [illegible] بغیر افضل [illegible] افضل را مانند [illegible] عالم

فهم دانش عقل است نقیب بغیر افضل و نشد افضل
مانند عقل عالم کامل عادل و نقیب عالم ناقص ظالم
[illegible] نقص و ظلم سلطان ناجیب [illegible]
الله عن ذالک [illegible] نقص و ظلم عملی باشد [illegible]
و خود حضرت در سوره بقره [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
گفتم [illegible] خواهم [illegible] شهر [illegible] و با [illegible]
شده [illegible] بغیر [illegible] و مانند [illegible]
او [illegible] دلیل [illegible]
الخوف [illegible] اگر گفته شود آیا خدا
قدرت دارد [illegible] بغیر [illegible]
ایجاد نماید جواب گفته میشود البته خدا قادر است
بجمیع افعال بشرط اینکه از ممکنات عقلیه بوده باشد
نه ممتنعات زیرا شیء ممتنع از تحت قدرت

از تخت قدرت خارج است پس ایجاد کل بغیر ما باز [illegible]

نبودن خود و از جمیع موجودات اول ما خلق و صادر

اول بوده اینجا بسند متمسک است اولیت آنحضرت مصداق

لولاک لما خلقت الافلاک نیز اگر وجود تو

بغیر نبود خدا افلاک خلق نمیکردم از آنحضرت علت

و سبب وجود جمیع ممکنات است زیرا که باید مقدم

از مسبب باشد پس کل از کرامت آنحضرت خلق شود وجود او

بالتبع وجود آنحضرت خواهد بود در سبب اولیت ثابت

در اولیت و آخریت ... رتبه ... دارا نخواهد بود

حبیب خدا در سوره واقعه فرموده والسابقون السابقون

اولئک المقربون و آن حقیقت ... [illegible]

کامل ... موافق ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] کلام ... یوجی ایّی

عقیق یوجی ایّی ... [illegible]

در حقیقت از انوار الهیه بوده است در صلب آدم ابو

البشر ... [illegible]

از نور واحد بوده ... الله ... [illegible]

... [illegible]

در ... احمد ... [illegible]

... [illegible] از میان واجب و ممکن گزیده است

مقام نه واجب است و نه ممکن ... [illegible]

گزیده ... [illegible] و آن وجود مبارک

است ... [illegible]

باز ... الله وقت لا

یسعنی فیها ملک مقرب و لا نبی مرسل ... [illegible]

خدا ... [illegible]

... [illegible]

از جمله آنها وفات نسبت بحضرت یوسف است جبرئیل
گفت توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین فوراً درد که
نسبت بحضرت یعقوب بعد بسیر انگشتان قدم بن یاده نبود
اینست که خود بودم شعر چون بخلوت عشق بیان زد
با خلیل پر نسوزد در نگنجد جبرئیل چون بسیمرغ شود
جا نترا انتظار موسی از درخت شود بیجبر دار
و دلیل بر رسیدن انبیا بان نور و داشته تربیت
سوره آل عمران است لتؤمنن به و لتنصرنه
بجز اینکه جمع شمار انبیا در بیان خواهد آمد اورند
و او را یاری خواهند نمود حسب تعبیر حضرت امام را در قرآن
در آیات الحضرت و حضرت علی را از بشارت دهندگان
آنها در قرار داد و جمع انبیاء را از زبان آوردگان [illegible] بارک
هنگامان و فرزندان از جمله قو شهادت براشرفیت
آنحضرت نسبت بسایر انبیاء آن است که در سوره شعرا

در سوره شعرا است اذ قال لهم اخوهم صالح که خداوند عالم
حضرت صالح را نسبت برادری نداد بلکه فرموده بود
هود فرموده و الی عاد اخاهم هودا و حضرت شعیبا را حضرت
شعیب را برادری اهل مدین نسبت داده در سوره اعراف
فرموده و الی عاد اخاهم هودا هود را برادری قوم
قوم خود داد در سوره شعرا فرموده اذ قال لهم اخوهم نوح
الا تتقون انبیا را برادری قوم داده عمه در سوره لوط
فرموده اذ قال لهم اخوهم لوط لوط را هم برادری
در ایام قوم حضرت فرموده چون در مرتبه برادری نگاه
شعار خود و حی خود قرار داده دیگر اشیت بینای شد
و انبیا در وقت می گفت قوم خود نفر بسوی رشعار خود
میرسد و خدا ایشان را برادر بایشان فرمود اما بجز خاتم
النبیین چون نسبت بآنحضرت با قوم اخوت نگذشت علاقه
و اتحاد نسبت نفی بوده است بجز اینکه خداوند [illegible]

و لهذا خداوند عالم اگرچه از نقص امکان بری و منزه

و مبرا فرمود نقص جانشان را که کل جمیع نقص ایشان نیز فرماید

از این شأن بغیر از نقص [illegible] از آنجا که نقص دائماً در

حرکت نقص در صدد خواست جواب است و لهذا خداوند

عالم [illegible] شد از رحمت در این جمیع خلق قرار داد

چنانچه در سوره انبیاء فرمود و ما ارسلناک الا رحمة

للعالمین یعنی [illegible] نفرستادیم ترا در این جا

مگر اینکه رحمت باشی در این عالمیان و این بود

از آنحضرت از بدو تشریف آوردن به دنیا تا بیرون رحلت

بعقبی با جمیع امت خود در نهایت شفقت بوده است

و روز قیامت هم [illegible]

امر [illegible] از آتش جهنم ناطق بودی

[illegible] خواهد به [illegible]

[illegible]

بغیر رحمت از [illegible] جمیع [illegible]

رحمت

بود آن بغیر از [illegible] جمیع [illegible]

خود [illegible] ۱۲ [illegible] جمیع خلق [illegible]

شیخ صدوق روایت کرده از رسول خدا [illegible]

[illegible] خداوند خلق فرمود قبل از ایجاد جمیع موجودات

نور [illegible] را [illegible]

[illegible] خدا [illegible] و نور [illegible]

[illegible] جمیع انبیاء

[illegible] چون آفتاب آمد و ماه [illegible]

[illegible] الله و این [illegible] وجود مبارک در جمیع احوالات

دنیا و دین [illegible] موجود شد و [illegible]

[illegible] بلا [illegible]

[illegible] جمیع اهل عالم [illegible]

[illegible] فتح الله [illegible]

[illegible] علی [illegible]

مثل جمیع کارها خدا بوجود آورده بتدریج و بتمام

و بتمام باران نازل میکند و بتدریج ۱۵ از افتادن

خفقان میکند و دو ۱۲ طور بر آدن کرام در احادیث

قبلت اند اللهم ثبتنا علی ولایتهم و محبتهم بحرمته

در تعیین پیغمبر و رسول و اولوالعزم پس بدانکه پیغمبر اعم است

از رسول و رسول اعم است از اولوالعزم زیرا که پیغمبر است

اصولات و تکالیف خود را از پیغمبر دیگر بفهمد خود ملهم

شود و یا در خواب ببیند ملک را و در بیداری نشنود

صدای ملک را و تبی ذر میکند تر نیست او بدیگری چه خود

تابع پیغمبر باشد و چه نباشد و در شرح مقاصد از سوال

مخصوص ابوذر غفاری از رسول خدا ص عدد انبیا را

بحمد الله فرمود یکصد و بیست و چهار هزار است

پس فرمود یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر پس چند از

ایشان رسولان را پیغمبر فرمود جمع غفیر سیصد و سیزده

پس صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مرسل بوده‌اند و صد و چهار کتاب

از آسمان نازل شده بموجب اخباری که ابوذر غفاری روایت کرده

نقل اولوالعزم بعقیده اکثر علما پنج نفر بوده‌اند با اختلاف

معنی الذات و بنا بر صحیح و اشهر روایات پنج نفر بوده‌اند

نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص و در وجه نامیدن ایشان

باولوالعزم از انبیا پنج نفر اولوالعزم و ترتیب ایشان [illegible]

ثابتی برای ایشان بوده است و در روایت دیگر عزم بر پیغمبر خاتم است

قبل از جمیع مخلوقات و عزم ایشان اقرار نوشته بعهد ایشان

در روایت دیگر عزم بر پیغمبر خاتم است قبل از جمیع مخلوقات

و عزم ایشان اقرار نوشته است بعهد ایشان پیغمبر خاتم است

روایت دیگر عزم بر بلا و دوام و ثبات [illegible]

و لهذا [illegible] اولوالعزم نوشته‌اند

نوح چون [illegible]

چون ابراهیم جد پیغمبر از نسل او بود و اسحق چون جد پیغمبر بود
و نیز یعقوب چون جد پیغمبر از اولاد او یوسف [illegible]
تا جد او پیغمبر شد و یوسف چون جد پیغمبر بود در چاه [illegible] سلطان
مصر و ایوب چون جد پیغمبر [illegible] بلیات و [illegible] دیگر گفته اند
مراد از شش نفر [illegible] ابراهیم و اسحق و یعقوب و موسی
و محمد [illegible] علی [illegible] و پوشیده نماند حضرت ابراهیم [illegible]
بنبوت و خلعت اولوالعزمی [illegible] گردید چه پیغمبر در سوره
ابراهیم است آیه انی جاعلک للناس اماما [illegible]
روایات مراد از امامت [illegible] دیگر [illegible] اولوالعزم
بود [illegible] اللهم وفقنا لما تحب و ترضی الاصل الصالح
[illegible] در اثبات این مطلب [illegible] نقل
مقدمه در مقصد است مقصد اول در اینست
ایا مردم بعد از پیغمبر صاحب امام و خلیفه [illegible] و وصی دارند
یا نه بلکه پیغمبر چه [illegible] و شریعت را با امت رساننده

المقصد الاول در اینکه مطلب است که ایا مردم بعد از پیغمبر
صاحب امام و خلیفه و وصی دارند یا نه بلکه پیغمبر چه وصی
و شریعت را با امت رساننده است و [illegible] را داشته اند
[illegible] بعد از ان صاحب خلیفه [illegible] اند
جواب میگوییم اول از حکمت بالغه خداوند [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] بعد از [illegible] از [illegible]
[illegible] تا با اینکه معجزات با ظهور رسید و خارق عادات
[illegible] از دنیا [illegible] انحضرت [illegible] و صاحب
[illegible] و ثانیا اگر بعد از رفتن انحضرت [illegible] دنیا
[illegible] و در باب خلافت [illegible]
[illegible] بوده [illegible] انحضرت [illegible]
در [illegible] از حجت [illegible] پیغمبر خاتم [illegible]
از [illegible] خداوند [illegible] یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک [illegible]
[illegible]
[illegible] علی ابن ابی طالب [illegible]
[illegible] مبارک انحضرت [illegible]

واگر این مطلب را از حدیث الحوت اینجا ذکر کنیم بطول بیانجامد

حبشی و اصحاب در سرد و گرم شب و روز پیش و عقب نبوت

ادیده و بیگره و دیدنی از لیف او را از دست او نبودند

مثل اینکه با بودن خلیفة الله برای رفیق در میان ایشان

مسبوق در سرد بر آمده بودند و دیدن مسبوق را مهمل و فاسد

سازند و حجت بالغه خدا را ناقص گذارند و احدیرا

بکار شدند و دفع شکوک و شبهات مردم را ننمایند

در این اول شیعه لیبو بلیغ نبوت در شیعه ثانیه و ولایت

ع ۲۸ ... در آن سوال کرد در همچون مسائل اهتمام

در آن مطلب فرمود و اگر گفته شود که با وجود قرآن حاجتی

بوجود امام نبوده است و قرآن از برای دفع شکوک و شبهات

مردم کفایت میکند (می نمود) چنانچه بعضی در زمان امام قائل

باین قول شده و گفتند با وجود آیه و لا رطب

و لا یابس الا فی کتاب مبین حاجتی بخلیفه نباشد و در زمان

احتضار پیغمبر گفتند حاجت بقلم و کاغذ نباشد

تا بنویسد از برای امت چیزیرا واقف ... باشد

بلکه قرآن را کفایت میکند چون گفته میشود قرآن

دارای عام و خاص و مجمل و مبین و مطلق و مقید و محکم

و متشابه و نفی ظاهر و باطن و ناسخ و منسوخ است

و با وجود این مطلب ممکن نیست در جمیع احکام عمل بظاهر

قرآن نمود زیرا که هر یک از مذاهب مختلفه بیهوده

واسطه قرآن را موافق مذهب خود دانسته و در مدعای

خود متمسک بقرآن شده اند پس قرآن حجت نخواهد بود مگر

بوجود قیم و مبینی تا ناسخ را از منسوخ و عام را از خاص

و مطلق را از مقید و مجمل را از مبین تمیز بدهد و مراد

و حکم خدا را ظاهر سازد و آن قیم نیست مگر لسان الله

الناطق امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب بعد از رسول الله

و خلیفه بر حق او کما هو لمجمع فراغ نبوده مثل ابی مسعود

و حذیفه و عمر که او عارف بعام بودن قرآن را نمود و با قرار

مثالیعنی ایشان عالم بهر یکی از مطالب قرآنیه نبودند

پس علی ابی ابیطالب بوده وقت دفع شکوک

و شبهات مردم را او نموده اما و فقط علم احکام

او میرم صفا را هم مشند بعد ازان بوجود مبارک آنحضرت
و اولاد طاهرین او بر پا باشد و هر گاه اختلاف حادث شد
رفع آن بوجود مبارک آنحضرت خواهد بود و فرمودند این مطلب
روایت کلینی است در اصول کافی در باب … حاصل مضمون
آن روایت این است که روزی از روزها جمعی خدمت
حضرت صادق ع آمدند که از جمله ایشان حمران ابن اعین
و محمد ابن نعمان و هشام ابن سالم و طیار و هشام
ابن حکم در سن جوانی بود پس حضرت صادق ع بهشام
ابن حکم فرمود ای هشام آیا خبر نمیدهی مرا از کار خود
با عمرو ابن عبید در مسجد بصره عرض کرد چگونه بعد سؤالات
تو از من ای هشام عرض کرد از جناب شما خجالت میکشم از حیا
خجالت میکشم در نزد شخص جلیل مانند شما حیا میکنم و زبانم یاری
نکند بدانکه هشام خجالت از جهت دانست جلیل و بزرگ مجلس آنحضرت
بهره گرفته بود حضرت فرمود چون امر کردم بکن آنحضرت
باو فرمود هر گاه شما را امری نمودیم اطاعت کنید
پس هشام عرض کرد یابن رسول الله خبر داده ندم از کار
عمرو ابن عبید در مسجد بصره پس در جنگ کار او و او

بزرگ آن دید که روزی رفتم و داخل مسجد بصره شدم دیدم عمرو
ابن عبید در میان حلقه بزرگ از مردم نشسته و جامه سیاهی
پوشیده و ازار و جامه دیگر را ردا کرده و مردم سؤالات
از او میکردند و جواب میشنیدند من از میان جمعیت
مردم راه باز کردم و نزدیک عمرو ابن عبید رفتم و بر زانو نشستم
و گفتم ای عالم من مرد غریبم در راه
دور آمده ام آیا اذن میدهی که سؤالی کنم از تو گفت
بلی عمرو ابن عبید اذن داد که سؤال کنم گفتم آیا چشم داری گفت
ای پسر این چه سؤال است چیزی که می بینی از آن سؤال میکنی
از این قبیل است پس عمرو گفت بپرس اگر چه سؤالهای تو احمقانه است
پس گفتم آیا چشم داری گفت بلی گفتم با او چه میکنی گفت
اشخاص الوان را از او جدا میکنم گفتم آیا دماغ داری گفت
بلی گفتم با او چه میکنی گفت بو را میشنوم پس گفتم آیا دهن داری
گفت بلی گفتم چه میکنی با او گفت مزه طعام را [illegible] گفتم آیا گوش
داری گفت بلی گفتم با او چه میکنی گفت آوازها را میشنوم
با او صداها را گفتم آیا قلب داری گفت بلی گفتم چه میکنی با او گفت

گفت ای شیخ محسوسات حواس مذکوره را بقلب تمیز دهم گفتم
این قوای از قلب بی نیاز نیستند گفت نه گفتم چطور می‌شود
از قلب ~~[illegible]~~ بی‌نیاز باشند با اینکه صحیح و سالم اند
گفت ابو مروان این قوای در چیزی شک انجزا بقلب رجوع می
کنند پس باو یقین در محسوسات این قوای حاصل می‌نمایند
و شکی که از قوای رفع می‌شود گفتم خدا قلب بجهت
رفع شکوک گذارده است گفت بلی گفتم پس لازم لابد است
بوجود قلب اگر نباشد حقیقتی در این جوارح حاصل نخواهد
شد گفت نعم گفتم ای ابا مروان اگر خدا نگذارد جوارح ترا
بدون امام و قلب [illegible] امام [illegible] عقل [illegible]
[illegible] در این امام ظاهر [illegible] باطنی جوارح را خدا
بدون امام نگذارده است آیا خدا واگذارده این همه مخلوقات خود را
در اختلاف و شکوک و حیرت و مهیا نکند برای رفع شکوک
ایشان امامی را تا باو رجوع کنند و برای جوارح تو امامی گذارده
است که حیرت خود را باو رفع نمائی پس عمرو ساکت شد
و چیزی نگفت و بمن نظر نمود و گفت تو هشام ابن حکم میباشی

گفتم نه گفت از جلسای او هستی گفتم نه پس گفت از کجائی گفتم
گفتم از اهل کوفه پس گفت تو همانی و مرا پیش خود جا داد
و بجای خود نشانید و چیزی بجای دیگر نگفت و بعد نگفت
تا من برخاستم پس حضرت صادق ع تبسم نمود ~~[illegible]~~
ای هشام این کلام را از که تعلیم گرفتی [illegible] پس حضرت
و الله این کلام نوشته شده است در صحف ابراهیم و موسی
این خبر را هم در باب [illegible] در قسم بودن امام در کتب اخبار مذکور است
و این مختصر کیفیت نقل از اسلام در [illegible] کفایت میکند اگر چه
سوره یس وکل شیء احصیناه فی امام مبین [illegible] را
از امام بیان کننده ضبط علوم [illegible] ائمه هدی ع
الحاصل [illegible] در مقصد [illegible] امامت از غایت [illegible]
خلق اگر گفته شود [illegible] وجود امام [illegible] خلق
بوجود [illegible] یا [illegible] با خلق [illegible]
بخواهید [illegible] نشوند و [illegible] خدا در این باب
حکم نماید [illegible] امام با [illegible] خلق

نه تنها خلق نیز اورا اگر بنا باشد که لقب دهد اما خلق باشد باید
لقب پیغمبر او باشد که پادشاه یا بلند شده اند مثلا اورا مجنون می گفتند
نه فلان را چنانچه خدا در سوره زخرف از قول ایشان حکایت می
فرماید لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم
یعنی چرا نازل نشد قرآن بر یکی از دو نفر که در مکه و طائف بودند و مال
بسیار داشتند مراد شان ولید بن مغیره بود که از دولتمندان مکه
مغیره بود و در طائف عروة ابن مسعود ثقفی بود چنانکه
سابقا مذکور شد از این قسمت [illegible] خداوند است نه خلق
زیرا که خداوند عالم برای بندگان و مخلوق خود است
پس کسانی که اهل علم و اولی الالباب و عقلا اند و اهل فهم
بلا واسطه خدا کرده اند که اورا در جمیع صفات ممتاز از جمیع
از جمیع خلق آدم واقعا نبوده باشند ما مستلزم [illegible] مرجح
بلا مرجح و با بودن مرجح مرجوح [illegible] چنانچه در سوره
زمر است رد قول ایشان مطلب و هو قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون نیز ایشان کسانیکه عالمند یا کسانیکه جاهلند

پس خداوند عالم است به مکنونات مخلوق خود چنانچه در سوره
بقره فرموده والله یعلم المفسد من المصلح نیز ذات
یگانه خود است واجب الوجود عالم بجمیع اجزاء و جزئیات
محسوسات و مکنونات بندگان خود است و بهتر می داند
اهل صلاح ایشان را از اهل فساد چنانچه خود می گوید
پس اولوا العزم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
او [illegible] [illegible] دیگر [illegible] اورا بیابید رفتار کنید
باید بدین خداوند [illegible] خداوند [illegible] پیغمبر
[illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] ۴ مقدار [illegible]
از خود علم و عقل جمیع امت خود را [illegible]
هر [illegible] [illegible] در مقام وحی شاهد تکلم آنحضرت
با خدا [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible]
مقدار [illegible] از جمیع امت جاهل بودند و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] که علم [illegible] پیغمبر در باره [illegible] [illegible] پس [illegible]

پس چه خواهید دید حال سایر مخلوقات یا این ظلمت که در دست قلوب

شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد

نباید داد دست دیگر گفت خوش بود گر محک تجربه آید

بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد البته از این

آن دارم چه [illegible] از سبب خیانت و وافی [illegible] است که [illegible]

[illegible] گوید از آنکه اسباب [illegible] است [illegible] فراهم [illegible] است

از کجا آن کس در [illegible] شناخته شود نفس [illegible]

ادعا [illegible] از غیب [illegible] دمکی است

معرفت اهل حق [illegible] علامت نشان [illegible] کسی

رزحق [illegible] محروم نبودن از دنیا نیست باید [illegible] در باطن

راه دانسته باشد بجا [illegible] ترک [illegible] [illegible]

[illegible] ترک الدنیا [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] ترک [illegible] دنیا [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] علامت [illegible]

[illegible] است [illegible] [illegible]

لباس را چندجا ملقح با وصله [illegible] و خود [illegible] از خدا

چنانچه حدیث قدسی است [illegible] ادم [illegible]

[illegible] الله [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] امر الله [illegible]

و حلیبی [illegible] و اکل قوته و [illegible] عبادة

[illegible] خدا [illegible] قدر [illegible]

[illegible] خوشبه [illegible] و عبادت کند [illegible]

اعاذنا الله من شرور انفسنا المقصد الثالث

[illegible] واجب است در [illegible] الذمه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

مطاع باشد و در باطن منافق باشد چنانچه بعضی از امت‌ها
مبتلا شدند و بعضی از خلفا وقت پیغمبر در امت بودند اگرچه
در جهل و خطا در اکثر اوقات از علما و اتقیا [illegible] باشند
جواب [illegible] داشته چون باید رابطه باشد میان خالق
و مخلوق که باید [illegible] باشد یا موجب عذر مخلوق
شود و حجت بالغه باشد پس باید آن [illegible]
باشد و مکمل از [illegible] انبیا باشد خصوصا نبی خاتم باید
[illegible] بلا فصل [illegible] پیغمبر شود در اعلا مدارج
صدق و صفا و زهد و تقوا و علم و وفا بوده باشد
اگرچه [illegible] از بندگان خدا [illegible] در حق [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] علیه السلام [illegible]
در حق [illegible] و [illegible] عیال و اولاد [illegible]
از دیگران پس چه خواهد حال [illegible] را عقل [illegible]
در علم [illegible] و اگرچه امت [illegible]
کند در [illegible]
[illegible]

حجت [illegible] و اولاد و [illegible] را داد [illegible] حق [illegible]
فاسق [illegible] ظلم جور لازم نباید و خلاف حکمت
و عقل رفتار نشود و آن [illegible] نفی پیغمبر و [illegible] دختر [illegible]
و فرزندی [illegible] بعد از پیغمبر اعلم و از [illegible]
در عقل [illegible] امت بوده [illegible] قابلیت [illegible]
[illegible] داشته و [illegible] افراد [illegible]
خلافت [illegible] مرجح بر راجح و موجب [illegible] عقلا
بوده [illegible] المقصد [illegible]
از [illegible] خلق [illegible] بعد از پیغمبر [illegible]
[illegible] ملاحظه از [illegible] در [illegible]
[illegible] از حیث پدر و مادر [illegible] از [illegible]
خلق باشد [illegible] داشته [illegible] اگرچه [illegible]
در [illegible] مجهول [illegible] باشد [illegible] مجهول [illegible]
[illegible] اما [illegible] است [illegible]

خالقیت محبت و کثرت آبا و امهات در آدم باعث ولادت
او نا موجب تقسیم جنس طیب و حرام زاده و حلال
زاده نبود و تقدم کسانی که آبا و امهات و اجداد
شان عابد [illegible] اصنام و نار [illegible] خمر [illegible] نبوده اند
نبوده [illegible] بلکه آبا و امهات ایشان [illegible] عابد [illegible] نبوده اند
خالقیت و مخلوقیت مختلف [illegible] در [illegible] ملت حق
متابعت انبیا را و اولیا را [illegible] حق
نبوده حلال اند [illegible] قناعت [illegible] باشند [illegible] خدا
لذا [illegible] مخفی [illegible] مردم [illegible] و [illegible] نشناخت
[illegible] باید [illegible] امر [illegible] مرحله [illegible] ارادی
[illegible] باشد [illegible] امر [illegible]
نباشد [illegible] مردم را نماید [illegible]
اگر [illegible] نبود [illegible] نجیب [illegible]
اگر [illegible] در حق مردمان تا نجیب [illegible] افتند
[illegible] خلاق [illegible]

[illegible] ظلم و جبر و خط [illegible] و لهو و نسیان و لهو و لعب [illegible]
مرجح بر [illegible] خواهد بود و جمیع [illegible] نقص است
و خداوند عالم منزه است از نقایص و عیوب

المقصد الثانی [illegible] و اثبات نبوت معجزه است [illegible]
پس اگر گفته شود [illegible] اثبات [illegible] از [illegible] دانستن معجزه
[illegible] لازم [illegible] ادعای خود را باید ثابت
نماید و نشانه باشد از برای خدا بر اقامت [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] که هر کس بیاید و بخواهد
[illegible] از جمله [illegible] خود را ادعای امامت کند
کفایت میکند [illegible] باشد و عابد [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] و [illegible]
[illegible] خود را از قبیل [illegible]
[illegible] خود [illegible] این معاویه [illegible]
[illegible] معاویه را [illegible] و [illegible] دنیا

در وقت رفتن از دنیا بیعت بگردن خود کرده بود
تا اینکه روز قیامت شفیع او بوده باشد یا اینکه اگر امام
ناقصی شهریار قبول پذیرفته بر خلاف گفته حجت و آن
تحقیق واجب الاطاعه خواهد شد چون تکلیف
می‌شود لذا لازم است برای امام معجزه از جانب خدا تا دلالت
کند بر امامت او و از جانب خدا و رسول بوده او را
لازم است زیرا هر جاه طلب و هر جبیعی شده از فاسقی
و فاجری مسلط بر بندگان خدا نشوند ظلم و عدوان
و ادعای امامت کنند و سبب فساد و اضلال خلق شود
مثل سلاطین بنی امیه و بنی عباس پس اگر آگاه از حجت
خدا آثار و علامتی در امام نباشد موجب امتیاز
او از دیگر مردم نشود پس حقیقت امام نخواهد شد و
فایده نخواهد بود و حجت او بر بندگان ناقص تمام
نخواهد بود علاوه بر آن تمیز نشود اگر نباید و بجز حق

و بجز خود ادعای امامت کند و سبب ضلال مردم گردد
دیگر نباشد امام او را دفع کند پس لازم است از جانب خدا
و رسول گفته شده امام با معجزه حقانیت خود را رفع تحریک کند
و نماید و منافقین را بر طرف کند همانند مانند حضرت
موسی پیغمبر با سحره فرعون چنانکه وارد شده امروز
امام علی النقی مرد با هندی آمد نزد متوکل و شعبده‌بازی مینمود
متوکل بسیار خوش آمد روزی متوکل با جمعی از مردم
گرد آمد خواست امام را بتواند با سحر خود او را خجل سازد
ناگاه حضرت امام علی النقی امام الهادی ع وارد شد و نشست
پس آن مرد مشغول شعبده و بازیگری شد و حضرت
نظر مینمود و متوکل اظهار سرور مینمود پس آن مرد ساحر
با حضرت عرض کرد اشاره اظهار خارق عادت بفرمایید که ما ببینیم
آن گاه ... دست خود را ... آن ...

برای حضرت امام در بساط بود و گفت برو نزد این جوان

تا ترا میل کند و لکن بازی کرده‌ای خوشتر آید ناگاه از

صورت بلند شد پنج ستاره‌ای و [illegible] شد ناگفت

راهب [illegible] دور [illegible] حضرت [illegible] با متوکل دور

ساحر بر خاک [illegible] شد [illegible] حضرت [illegible]

تمام [illegible] ساحر [illegible] شعبده [illegible]

[illegible] آن بهوا رفت [illegible]

امر ساحر [illegible] انگشت خود را

[illegible] بساط

بود [illegible] پس از صورت [illegible]

در [illegible] متوکل

بیهوش شد و [illegible] پس متوکل عرض کرد

یا ابا الحسن [illegible] این امر را [illegible] حضرت فرمود

[illegible] فرمود [illegible]

[illegible] گفت [illegible] نخواهد [illegible]

الف وارد شد و در زمان متوکل ملعون در یک سالی

[illegible] حضرت امام [illegible] عاشق وارد

قحطی باران شد پس مردمان [illegible] رفتند از طلب باران

سه روز [illegible] دعا کردند باران [illegible] پس جاثلیق نصرانی

با [illegible] نصارا بیرون رفته و در میان ایشان مرد راهبی

مرد راهبی بود و هر وقت دست خود را بدعا بلند کرد [illegible]

دستها را بدعا بلند نمود [illegible] باران آمد بسیار بارید

[illegible] نصارا [illegible]

چون متوکل [illegible]

[illegible] امام [illegible]

مردم [illegible] حضرت

نظر [illegible] در حالت [illegible]

او [illegible]

[illegible] دست [illegible]

دیدند یک الحوانث در میان آنها انگشت محو دارد بود

آن اخوان را از راه گرفته و حضرت نوح الان و عائله

[illegible] و عائله جمع [illegible] را متفرق شدند

دو قاب مطلق شد بجز [illegible] با حضرت [illegible] این

اخوان از چه بود حضرت نوح الحوانث بوده [illegible]

از یک از انبیا و [illegible] دیگر از آنها باران خواهد آمد

و [illegible] بس اما باید [illegible] را رفع کند [illegible]

[illegible] را در وقت [illegible] و [illegible] را از میان بردارد

العقد السادس [illegible] لازم بود وجود امام در هر

عصر و زمان [illegible] [illegible] [illegible] واجب

بود وجودی که [illegible] باشد و وجود مبارک امام

[illegible] [illegible] [illegible] و واسطه فیوضات

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] جمع [illegible] [illegible] خواهد شد و وجود امام

تا باید خواهد بود و در اخبار در این باب بسیار است

در فقرات جمعه که [illegible] و [illegible] قطعی رسیده

[illegible] و [illegible] از ائمه علیهم السلام [illegible]

[illegible] انتقال امامت از امام [illegible] تا امام [illegible] از او

[illegible] [illegible] در [illegible] شده [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] ال عبا [illegible] شهید

روحی و ارواح العالمین له الفداء چون انتقال امامت

[illegible] [illegible] [illegible] زین العابدین [illegible] از حسین [illegible]

تا جدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فی الجمله [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] از اضطراب

وجود مبارک او مضطرب بوده تا وقتی [illegible] مبارک

[illegible] [illegible] رفت و حضرت سید سجاد با امامت مستقر شد

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اللهم [illegible]

[illegible] [illegible] التی [illegible] الحسین و [illegible] و [illegible]

و [illegible] علی قتله اللهم العنهم جمیعاً العقد السابع

المقصد الثالث در عصمت امام و طیب و طاهر بودن

او است از جمیع معاصی صغیره و کبیره ظاهره و باطنه و خطا و اشتباه

از سهو و نسیان و خطا و غفلت باشد چنانچه شیعه و اگر چنین

نشود چه اگر چنین شود چه جایز باشد امام دارای این امور باشد

نیز چه از روی نوع بگوید در مسئله که شده [illegible] و چیزی دیگر

و سهو نماید و خوراک خود را در عوض زوجه خود حلال کند

و جهلاً خمر را عوض سکنجبین و مانند آن تناول نماید نماز صبح را

چهار رکعت بخواند و نماز حج [illegible] را [illegible] است

بیرد و در هیچ امری از امور [illegible] باید خلق وقت او [illegible]

چرا که در شرع لازم است وحی [illegible] باشد چنانچه محقق

حقیقی و طیب و طاهر و واقعی باشد زیرا امام معصوم باید

پس صاحب حفظ و ضبط و [illegible] غلط و سهو و نسیان

خواهد بود و امام محل و شک [illegible] نخواهد بود و حجت

خدا تمام نخواهد شد و موجب [illegible] اسباب ضلالت خلق

خلق خواهد شد از [illegible] اگر چنین شود خدا قادر

بر خدا قادر نیست با آوردن امام معصوم بر البشر

گفته شود زیرا این مطلب نسبت عجز به خدا و عجز از او

خدا از او دور باشد و اگر قادر نیست بر آوردن امام معصوم

و با وجود این بیاورد یعنی بخل کرده است و نسبت بخل به خداوند کریم

سزاوار نیست نقصان حجت بالغه خواهد بود و از جمیع امام معصوم

بیاورد و ما نشناختیم او را و [illegible] گر راه خدا و رسول نشناختیم

و زیادت داده [illegible] امامت او و دیانت او با دست او داده باشد

و مشهور آفاق [illegible] باشد جلوه و وجود او مجهول و دیانت

او مستور خواهد بود با اینکه چند صفحه قبل ذکر شد علامات

علامات [illegible] علی حق [illegible] محقق [illegible] و [illegible]

خوبست خداوند حکیم در قرآن مجید [illegible] بر عصمت

و طهارت [illegible] چنانچه [illegible] قابل امام

با انگشتی [illegible] و [illegible] شده [illegible]

و خلل او [illegible] و نسبت جهل [illegible] داده اند [illegible]

[illegible] علامات [illegible] علما [illegible]

و اسم جار الله است در کتاب کشاف حنفی ذکر کرده است

که سؤال شد از خلیفه اول از معنی کلاله که خدا در قرآن

فرموده در فرائض ارث فرموده پس خلیفه گفت معنی را از

او کردند بخطا بود و ما این حقی از خود گفتم از ان او

صحیح است وارد ابوبکر گفت که در معنی کلاله رای خود

عمل میکنم اگر حق است از جانب خدا است و اگر باطل است

از من است و از شیطان است پس [illegible] فرموده ابوبکر

که ابوبکر اعتبار [illegible] خدا معنی کلاله را نفهمید

و فرموده ابوبکر نفهمید [illegible] پس [illegible]

کلاله خواهر و برادر را گویند خواه از پدر یا از یک جانبه

و خواه از پدر تنها باشد و [illegible] در تفسیر کشاف ذکر گفته است

که سؤال نموده اند از خلیفه اول معنی ابّا را در سوره عبس

و فاکهة و ابّا خلیفه گفت که کدام آسمان در تفسیر کلام خدا

چیزی را که علم ندارم کدام آسمان [illegible] خواهید [illegible]

و کدام زمین مرا [illegible] خواهید [illegible] از خلیفه دوم سؤال

خلیفه دوم سؤال کردند جواب داد هر مسئله را معنی آن را

روشن است جواب میدهم هر چه را که ندانید بجای خود

واگذارید پس جهالت [illegible] از آنقدر [illegible]

[illegible] سبحان الله که دانایند آیا آن [illegible]

را گویند که [illegible] میشوند [illegible] جوابی

[illegible] ازین مطلب بهتر از خدا در سوره یونس است

که فرموده افمن یهدی الی الحق احق ان

یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی

فما لکم کیف تحکمون پس ثابت است هدایت کردن

[illegible] اهم و اعلم بدانند

[illegible] هدایت نباشد

هدایت نباید [illegible] میشود [illegible] مقدم [illegible]

امام [illegible] افضل اما غیر افضل را افضل و اعلم و اقوال

دلیل [illegible] ثابت [illegible]

حجت این ۲ و اهل بیت علیهم السلام طاهر بودن این بوده

اجتناب نجاست ... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ... است ... خبر داده است

اراده ... طهارت ... و ... اهل بیت ...

رجس و ... معصیت ... و ... طهارت

آورده ... از طهارت ... و ... عصمت ... استعاره

آورده ... لفظ رجس ... از لفظ

معصیت ... جامع ... و در استعارات

جامع میان معصیت و ... و وجود ...

در ... معصیت ... معصیت

... از ظلمت ... استعاره آورده ...

لفظ طهارت را از عصمت و جامع میان ...

نظافت ... نظافت و در عدم ... و ...

در عدم معصیت ... عصمت بوده ... از ... ظاهر ...

در عصمت ... طهارت ... و دلیل ... و اخبار متواتره

متواتره از عامه و خاصه در حق ... حقوق ...

در عصمت ... است و ... در حق ائمه طاهرین ...

و ... اسلام ... فصل ...

اجمالاً ... امام ... محقق ... کمالات ...

بشریه و صاحب معجزه و معصوم و ... واقعی

بوده باشد در ... و ... و ...

... و ... الوده ...

... حقوق ...

... و ... و ...

... اهل ... عصمت ...

و ... امامت

... امامت

... امامت

... و ... ظاهر ...

در این اثنا آن بانوان قبیله وفی ارادتمند بحضرت بتول که
بودند آمدند بحضرت بتول که دیده باشند و هم از مسجد آوردند که
در بستر جد و پدر بزرگوار خود رسول الله رو به باشند عزرائیل
ظاهر شد خواهید به خوف ظالمان را اهل بیت پیغمبر
و مادر حسنین او بنت فاطمه اطهر و عصمت حق تعالی و نور اولیاء
ظلمها نموده در کتب اخبار مذکور است از آن جمله آنکه اذیت
آن مخدره بدست بود خدا و نور فاطمه نفس پیغمبر است که حق تعالی دیوار
حقوق او آیا و حق اوست حق الله کدام اذیت بالاتر است
زیرا دیده زنان اهل عالم باشند و شعور او از جانب
بایمان فقر با ادوار خدا داشته باشند بعد از قیمت بیدار
در خانه ها آتش زدند نور بانو در آن در هم سوختند پهلوی بانوی
زنند و طفل محسن را سقط کنند و ریسمان بگردن علی بسته اند
او را بمسجد بردند از برای اطاعت و انقیاد تحقیق دیگر زنان شد
بتحقیق اهل تشیع معتقد و کنایه در الحلبیه و هم از ابراهیم
معتبر نوشته بلیغه در فصل از افواه متوجه جمله اشراف است

سبب رقت قلب از زنان قنفذ بوده است با غلاف شمشیر
و تازیانه فدک را پاره کرده است بعضی تاریخ خدا عطیه قران است
ایشوره دعوات و اقرار حقوق بابو خدیجه ببو و سوریده در بستر
راه بیا بیمه پیشاب نبی و لگد به پهلوی کوبید زدند
و از آن سیلی که خوردند چشم مبارکش تا بیرون آمد
تا زمان رحلت از دنیا با شوهر جماعت از روی ورود بستر
بالاتر است و خداوند تبارک و تعالی در قرآن میگوید که
اینگونه حکمها از فرموده است اگر مگر نبود که از رسول خدا را
درباره فاطمه زهرا در حدیث مذکور میکنیم که اگر صحبت
بغیر حق است پس اذیت کنندگان ایمان آوردند کان
از روی بعضی آیه از سوره مبارکه احزاب اصلا مرتکب
افراد و معصیت اند جانب و نور والذین یؤذون المؤمنین
والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما
مبینا یعنی کسانیکه اذیت کنند مردان مومنین و زنان مومنه را
بدون جهت پس بتحقیق متحمل شده اند افترای و معصیت

و مصعب باشد اولیت با آن را نفر بنفی آیه مذکوره
اقرار و معصیت است و کسیکه صاحب قرار و معصیت باشد
لیاقت خلافت نخواهد داشت و اگر مجوزی با دعای نبوت
النبوة از روی است بی مکر نبود و با این معجزه
محکمه قرانیه بطالب او بی باید مگر بنوشد تمام نبود
باشد طایفه براهمه دو شنبه را اعتقاد در بوجود
نبی نداشته اند و با این جهت باشند از کافر و بدین
خواهد شد مگر انیکه بگی مکر ذو بیت فیان نشوند و حال
انیکه رفتی خلافت بالاتر منیه از نبوت است ~~بی اعتقاد~~
پس لازم است اعتقاد بوصایت و خلافت و امامت
علی ابن ابیطالب [illegible] می‌گویند این مطلب می‌شوند و دیگر
بر این مطلب انیکه رسول خدا صورت را بان در دوره زمان
جبراه خود فرمایش باد و ست انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی تو از برای من مثل
هرونی از برای موسی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد آمد

. ابا حجیت این حدیث ثابت و اوضح است بجب
کتاب صواعق محرقه ابن حجر که از متعصبین علمای اهل
سنت است و تواتر این حدیث در نزد علمای فریقین
محل انکار نیست و بسیاری از علمای اهل سنت این
حدیث را بطریق کثیره مختلفه در کتب خود ذکر کرده‌اند
و شیخ صدوق علیه الرحمه معنی این حدیث را در معانی
الاخبار از جابر ابن عبدالله انصاری رضوان الله
روایت نموده است که جابر گفت رسول [illegible] ابن ابیطالب
خلیفه خود فرمود در حیات خود نسبت [illegible] فرمودن جمیع
امور را از حیوة اب و در حیات او خاص است
بعد از رحلت خود نسبت فرمود و وصایت و امامت
ثابت فرمود النبوة با این فرمایش خود باید امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] را از برای هرون [illegible] است [illegible]
النبوة است دارای چند چند جزء است از جمله آنها افضل

افضل بود از هارون که اجل زمان خود بود در زمان موسی چنانچه
آن جناب هارون از جمیع مردم زمان در زمان موسی
و از جمله خاصیت هارون این بود که از حضرت موسی او وصی
الله زنده بود او بعد از موسی و چون زنده نبود لهذا خلیفه
او نشد اما علی ابن ابی طالب ع بعد از رسول خدا زنده ماند و
خلیفه شد و از جمله باب علم بودن هارون از آن موسی
است علی ابن ابی طالب هم نظیر بود برای رسول خدا زیرا
حضرت فرمود انا مدینة العلم و علی بابها باب علم غیر از نبی
شهر علم است و علی دروازه علم است و دروازه شهر
و جمیع این امورات از امور ظاهره بود نسبت به هارون
از برای علی ابن ابی طالب ثابت و مسلم و اما در امور باطنه
پس علی ابن ابی طالب از برای رسول خدا هم چنین بود
مگر برادر و وصی و ولی [illegible] از برادر رسول خدا نبود و هارون
برادر موسی بود و مگر نبی [illegible] رسول خدا بعثت
نبود از حضرت [illegible] هارون مرتبه نبوت [illegible]

داشت اگر زنده می بود و اگر [illegible] شود از [illegible] رسول خدا
[illegible] زمان [illegible] [illegible] [illegible]
و از مردم با امت جمعی اکثر امت می باشند ابا بکر را خلیفه اول
پیغمبر دانسته و بعضی که اقل امت اند علی ابن ابی طالب را
امام و خلیفه می دانند و در این اختلافات از مسموعات است
غیر از این هیچکس را بچشم خود ندیده است حق یا باطل بودن هر
دو یک از این دو طایفه کتاب یکدیگر را قبول ننمایند
و حدیث یکدیگر را رد کنند شیعه گویند رسول خدا ص
در حجة الوداع در روز غدیر خم بحکم خدا در حضور
جمعیت صد هزار نفر صحابه در مسجد حق و دیگران امت
بغیر علی ابن ابی طالب وصی خود بود و خلیفه خود بود سنی
گویند سنی میگویند ابا بکر را با اجماع امت خلافت
ابا بکر و تاویل حدیث غدیر خم را گویند که کلمه مولا در اینجا
رسول خدا [illegible] من کنت مولاه فهذا علی مولاه

هؤلاء مخفی در دو طایفه قریب بیست بلکه هؤلاء
همانا عدیده آمده شیعیان باید هر دو انجوف در زمان معاویه
یکی از منها دیگر نبوده و ما منکر اجماع ایشان هستیم
و معلوم است که اجماع یعنی کل امت نیست و اجماع
خلافت خلیفه اول از کل امت نبوده زیرا جمعی
از خوبان امت داخل این اجماع نبوده اند مانند علی ع
و فاطمه و حسن و حسین و ذریه ایشان و خالد بن سعید
و مقداد و زبیر و ابی بن کعب و عبد الله ابن عباس و عبد الله
ابن مسعود و عمار و یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و ابو بریده
اسلمی و محمد ابن ابی بکر و انصار و خزیمه ابن ثابت
ذوالشهادتین نامیده اند و سهل ابن حنیف و ابو
ایوب انصاری و ابو هیثم ابن تیهان و عثمان
اجماع ایشان را وقتی حجیت و عمل باو و قرار داد
نتیجه اش نبوده از خودشان محقق رحمت

در حجیت بودن اجماع هم نداشته باشند و حال اینکه خود
عامه کتابها نوشته اند و منکر حجیت بودن اجماع اند مانند
نظام و جعفر ابن حرب و ابن ... و دیگران خود عامه در کتب
خودشان ذکر آنها را نموده اند پس این اختلافی است در میان
خودشان است اجماع در خودشان محقق نیست و اگر اجماع
محقق را دارا نشده و نبوده و از این هم حجیت نبوده
پس بیان حکم دیگران و ... شان و ... چه جای باید
نمود و چگونه باید مذهب حق را باید تفتیش نمود جویا
گشته و شنود و چگونه از کار نبوده است از این قبل سخنی رحمه
... بعض از ... العلمای ... مقدم از
... را در آن روز بیاورد عاقله را ...
عاقله ... در چند دفعه ... ایشان نبوده اند
معرفت هؤلاء نقض اعلی هؤلاء ...
... غلام ...

اخر تا آن روز آنرا انبار با هم و حال آنکه خدا بخود [illegible] فرمود

منی آوردی [illegible] شفقت [illegible] نمی‌آرزو و از رشد [illegible] نقض تا

بعد از قرآن دیدن [illegible] پس جواب بنده آنچه را [illegible] و رسول خدا

بعد از او [illegible] فرمود هر کس را من مولای او هستم علی مولای او

است [illegible] من مولای او هستم [illegible] این [illegible] علی مولای

اوست پس اجماع [illegible] فاسد و حدیث شیعه بجا و صحیح

و میگویم [illegible] محمد بن عبدالله [illegible] قد تحقق

احدی از شیعه [illegible] منکر [illegible] نیستند و اما مستثنا است

ابو طالب [illegible] اجماع [illegible] انتقاد [illegible]

عائشه میگویند [illegible] اما بعد از [illegible] نفر

خلیفه و شیعه منکر اند [illegible] نشوند بلکه گویند [illegible] فاصله میان

میان [illegible] و اینها خلافت آن سه نفر

محل خلاف شده [illegible] مشکوک [illegible] جاهل شده

و علاوه بر این هر چه نظر در کتب شیعه و سنی میکنم دلیلی را

[illegible] و ناطق [illegible] خلافت [illegible] چهار نفر [illegible]

اما در کتب سنی بر طبق مراد شیعه لیاقت

و اما در کتب سنی بر طبق مراد شیعه لیاقت [illegible]

خلفا را بعد از [illegible] [illegible] [illegible] نمی‌گویند

و نفر [illegible] بلکه در بعضی از کتب [illegible]

[illegible] در بعضی [illegible] و در بعضی [illegible]

[illegible] شده و تمام [illegible] میشوند

[illegible] شیعه [illegible] و دلیلی بجز اجماع نیست

و اجماع [illegible] باطل شده [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] بعد [illegible] ماه در [illegible]

و در آن [illegible] ماه علی بن ابی طالب با ابوبکر بیعت نکرده بود

و ابوبکر در آن مدت خلیفه نبود بلکه غاصب بوده [illegible]

[illegible] علی [illegible] و ابوبکر [illegible] بیعت [illegible]

اگر [illegible] حق با [illegible] است [illegible] و اقع

از [illegible] و اگر [illegible] حق [illegible] البته [illegible]

ابوبکر [illegible] در کتب شیعه و سنی [illegible]

الحق مع علی و علی مع الحق [illegible]

بر شخص فرمود حق با علی و علی با حق از هم جدا نشوند و این حدیث
در نزد سنی و شیعه معتبر است و دلالت بر اینکه دوران حقانیت علیه
[illegible] است بر عدم خلافت ابوبکر [illegible] ادله او است
بلکه قرآن تصریح است بخلافت امیرالمؤمنین آیه ۲ سوره مائده
فرمود إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [illegible]
و غرض از این [illegible] از [illegible] شما خدا و رسول و کسانی
است [illegible] بخدا و رسول خدا [illegible] نماز گذارند ۸۱۵
در حال رکوع زکوة [illegible] دهند یا عطا کنند
زکوة یا انگشتر [illegible] [illegible] یا ابی [illegible]
ابن [illegible] و [illegible] ابن خطاب و عثمان [illegible] عفان و [illegible]
گویند حدیث [illegible] زیرا [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] [illegible] انی عطاف
[illegible] زکوة دهنده در حال رکوع [illegible] علی بن
ابی طالب بخدا و رسول خدا [illegible] و رسول خدا
[illegible] خلق [illegible] [illegible] [illegible] نماز

[illegible] حتی [illegible] مذکوره [illegible] [illegible] متبوع [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] المؤمنین است [illegible] [illegible] داشته
[illegible] عطا کنند [illegible] در حال رکوع [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خلافت [illegible]
و باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خدا و رسول خود [illegible] [illegible] [illegible]
است [illegible] [illegible] [illegible] در حدیث [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] لولا علی لهلک عمر و [illegible] خدا
[illegible] احکام [illegible] رجوع [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خداوند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الله
ناطق [illegible] [illegible] دلیل [illegible] [illegible] خلافت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول خدا
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بوده اند

با خبر بوده اند و باقی در جهل اند و در حدیث نبی [illegible]
شده که یک فرقه ناجیان مشغول و حق [illegible] بوده اند با خبر اند
بوده اند بقیه اهل ضلالتند و در حدیث مقدار هفتاد و سه فرقه
خوانده شده که یک فرقه ناجیه و حق الخوف باشند اهل نجات
اند و باقی در جهالت اند خواهند بود و اگر تحقیق شوند از اینجا
معلوم شده از آن یک فرقه طایفه شیعه هستند باید اهل
سنت با یک فرقه دیگر بوده باشد چون [illegible] شده از آن
هفتاد و سه فرقه از امت [illegible] و در [illegible] بوده است
و دیگر متفق اند اجماع و طایفه شیعه در خلافت
بلافصل علی ابن ابی طالب [illegible] باید
[illegible] آن [illegible] فرقه ناجیه باشد و آن [illegible]
[illegible] در [illegible] طایفه
و باید از آن یک طایفه ناجیه [illegible] از هفتاد و سه فرقه
باشد [illegible] اثنا عشریه
[illegible] طایفه شیعه اثنا عشریه مشهور
[illegible] آن [illegible] اهل

بگوید که علمای از اهل سنت [illegible] در شام رسید پس آنها
علمای آن بغداد [illegible] علمای شهر [illegible] در جمله
چون با خبر آمد آن علما بجمله رسید بعضی از شان [illegible] علما
[illegible] اخبار در جمله فضلا علما [illegible]
و چون با آن علما ملاقات نمودند [illegible] راه [illegible] رسیدند
از شیعه [illegible] حدیث صحیح [illegible] هفتاد و سه [illegible]
از هفتاد و سه فرقه خوانده شده یک فرقه با خبر [illegible] و باقی
[illegible] شیعه [illegible] علما [illegible] صحیح [illegible] پرسیدند از آن
طایفه شیعه اثنا عشریه طایفه ناجیه [illegible] فرق [illegible]
آن علما چون [illegible]
[illegible] شیعه
[illegible] شیعه [illegible] شد [illegible]
[illegible] شیعه [illegible]
با [illegible] اثنا عشریه [illegible]

به اهل قول ثبت و از شیعه مرادان معتقد مذکور ثبت

با چند شنبه شیعه و سنی در نزد [illegible] است

مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب

فیها نجی و من تخلف عنها غرق و هوی و مثل

[illegible] است [illegible] ممسک بآن گشته

نجات یافت و هر کس تخلف نمود غرق شد

و هلاک گردید باتفاق شیعه و سنی اهل بیت پیغمبر

علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین بنحوی که بارها

از اکابر علمای اهل سنت در مجلد [illegible] از تفسیر

قرآن [illegible] ذکر کرده [illegible] در تحقیق آل محمد [illegible]

کرده [illegible] ذکر [illegible] مراد از آل محمد علی و فاطمه و حسن

و حسین است [illegible] در [illegible]

[illegible] اهل البیت [illegible] از آن [illegible]

در مقصد سابع [illegible] می‌گوید خلافت [illegible]

قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible] و دلیل

و دلیل بر این است [illegible] قوله تعالی [illegible] ابنائنا

و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل

فنجعل لعنة الله علی الکاذبین [illegible]

اند [illegible] مراد از [illegible] پیغمبر علی ابن ابی طالب است و مراد

از ابنائنا حسن و حسین است و مراد از نسائنا [illegible]

فاطمه زهرا است و در دیگر [illegible] از اهل بیت [illegible] کنند

[illegible] از آن تحقیق [illegible]

[illegible] مخالف و موافق [illegible] حسین و فاطمه زهرا [illegible]

و علی ابن ابی طالب [illegible] از همه مردم [illegible] پیغمبر [illegible] بوده اند

[illegible]

خارج [illegible] چه چاره باید [illegible]

[illegible] فلست [illegible] منکم و علی

فیکم [illegible] عهد و بیعت [illegible]

[illegible] در میان [illegible]

[illegible] خدا منصوص [illegible] بخلافت [illegible]

خلافت بود البته این گونه تکلمی حقی از دست رفته در خود
در رسول بود و شاید خدا و رسول خدا هم گفت.
پس نظر باین اقرار خلافت ابوبکر از جانب نبوت
بلکه از جانب اعانت و تقویت یاران آنها بیعت
سر بستگی در غاصبیات و نبوت وجود آنها در وقت
مرگ بیکس نمود و گفت اینها که دارم متحق خلافت
نبودم باینه از کاشی فرار رسول خدا چونکه شده بود
او با اقرار حق خلافت دارند باینه و از این عبارت
ام معلوم می‌شود اجماع مردم آنچه ادعا میکنند از بیعت
نبوده است خلافت و بیعت غیر از خلافت تحقیق
این اجماع از ان جمعی از دست رفته و بعضی غایب شده و بر سر بندو هم و دیگر
را خلیفه نداشتند پس از جمله مطالب مذکوره ثابت
شد حق با امر خلافت علی ابن ابیطالب بوده است و نظر
بفرمایش رسول خدا که بحضرت ... اکنون بگوید علی را بلقب
امارت ... الله علیک یا امیرالمومنین حقا انخواهیم
ام مومنی و مومنه

حضرت امیر ع امیر المومنین و فرموده است و نظر بفرمایش آن
را و امر فرموده پیغمبر در باره علی ع یا علی انت خلیفتی من
بعدی اگر چه احتجاج فرموده خلیفه من بعد من
چهار انکار و سستی بانچه فرموده باشند و اخبار بر خلافت
آنها زیاد از حد است مرا احق برای ایشان و نگرانی مبارک است
و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و دلیل عقلی بر افضلیت
او از علماء بوده است واضح است عقلا را مناظره زیاد
و فضلا ایشان علم است و هر قدر داشتن ایشان بیشتر
است فضل او زیادتر است و دارای فضائل از ایشان علی بود خدا
وند عالم بپیغمبر خاتم حضرت خطاب فرموده و قل رب زدنی
علما پیغمبر بخواهش پیغمبر رو در کار علم خدا زیاد کن آنچه دیگر پیغمبر را
امر فرموده و اخبار در فضیلت علی ع علما و متفق و اعتراف
با فضائل او اگر چه با عطای یک قطره باشد لیکن از دریا ... میکنم
و در این مقام بذکر یک خبر از رسول خدا و امیرالمومنین ع اکتفا
اول باشاد ... از عبدالله ابن میمون قداح

در خبر است صادق ع روایت شده که امام فرمود رسول خدا
هر کس راهی رود در آن که جویای طلب علم در آن که جویا
شود خدا راهی به بهشت برای او باز کند و بدرستیکه
ملائکه البته بالهای خود را برای اهل علم بگسترانند و بدرستیکه
استغفار میکنند از برای اهل علم جمیع اهل آسمانها و زمین
حتی ماهیان دریا و فضیلت عالم بر شخص عابد
مانند ماه شب چهارده است بر ستارگان و علماء
وارثان پیغمبرانند در علم الا انبیاء دینار و درهم [؟]
(۲) از شیخ مفید باسناد و روایات از امام باقر روایت
شده است که فرمود حضرت امیر ع اخذ کنید علم را پیش از
رفتن آن که همانا عزت است در میان خلق و رفتن آن
شنیع است و بحث در او جهاد در راه خدا است و تعلیم
آن صدقه است و روایت موجب ثواب طویل دنیا
و آخرت است و آن افضل انفاق و عطاء است
نیز مرکب علماء بهتر است از خون شهدا بیرا خون نهند

جزو مهم
را خون نهند اهل در راه خدا ریخته شده و زائل میشود
و لیکن مرکب علمای عالم ابدان ترویج دین و فضیلت
بشر باقی میماند و مستمرا موجب هدایت میشود از آن خلق
و دانشمندان افضلیت علم علما بسیار است و در قرآن میفرماید
بیان وسیله اول در تبیر این به بلاد ذکر شده قل هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون فقیر ایا ما و پنهان کنا نیکر علما اند یا جهال
با یکدیگر مساوی اند در سوره مجادله است که یرفع الله الذین
آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
نیز خدا بلند میکند کسانیرا که ایمان آوردند از شما و باشند
و کسانیرا که صاحب علم اند بچند درجه پس باید بیانات
داخبار و آیات ثابت شد افضل بودن حضرت امیر ع
از اعلم بودن آن ای را از جمیع خلق بعد از پیغمبر ص و کفایت
میکند از برای اعلم بودن آن حضرت اخبار زیادی که از خدا روایت
شده است و از طایفه شیعه از دو نسل و صاحب علوم و جلی
در کتب خود ذکر کرده اند و از علمای عامه هم زیادی در مناقب

در مناقب حضرت والد بزرگوار در کتاب حلیة خود آورده
که حضرت رسول خدا صلعم قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء
فاعطی علیاً تسعة اجزاء والناس جزء واحد
نور علی را و حکمت را ده جزء قسمت شده نه قسمت از آن به علی
و یک قسمت الی جمیع مردم داده شده و این از وصلی از بهر
اهل افکار اهل دعوت منتقل شده از حضرت رسول جدا
اهل اراده وارد نظر بود آدم و علم او مسبوق
او و بودن او در خلقت او و دل موسی در هیبت او و بود
علی در عبادت و بی نظیر بود علی ابن ابی طالب
دیده در دیوار نوشته چون خوش خوئی و خضر
سه بار گفت و گفت غلام در راست بودن و دیوار از یک
صدا جدا شده موسی برآن نجابت فرق حقیقت
فرود نزول کرد از خضر چه علم بود آری موسی خضر جز اندا
او هم نفقه و ما جز عجب آن در بین راه دیدیم
اهل دو کنار دریا استخوان ماهی تا ناگاه مرغی واصل دریا شد
و منقار حق قطره آب برداشت و بطرف دیگر رفت

بعد از آن باز آمد و قطره از آب دریا برداشت بسوی
جنوب رفت باز آمد و قطره برداشت و بطرف
جنوب رفت قطره دیگر برداشت و به طرف
شمال رفت و بار پنج قطره برداشت بسوی آسمان
بالا رفت و بار ششم قطره برداشت و بر فلک انداخت
و بار هفتم قطره برداشت بجانب دریا انداخت موسی
و خضر متحیر شدند که معنی این چه کار
چه بود نه ناگاه ملکی بصورت آدمی از دریا آمد
و در جواب گفت که این مرغ را که دیدید
حکایت بنا کرد و گوید که این نکته فرق و خوب اخلاق
که دو دست بلند و رحمت الهی عفو و بخشش خداوند
بر آن مبعوث شده و سعد را ... و در آن او وحی
و ما خاتم علی ... تا ... در عالم
او مانند این قطره ... در جنب آن دریا بود
خضر و موسی مقصود ... این بود اسم علی و علم
اولین و آخرین در جنب علم و حلم بنی هاشم مقدار

مگر بقدر آن قطره در میان دریا و در قسمت الحوت انا اعلم
بالتوراة منهم من اهل التوراة بتوراتهم و اعلم بالانجیل
من اهل الانجیل بانجیلهم [illegible] توراة و انجیل با هم
توراة و انجیل را شامل حرف موسی و عیسی [illegible] ام [illegible]
در کتاب فوق القرآن از عالم نقل شده است [illegible]
امروز [illegible] و [illegible] و عالمی [illegible] بیاگاه
ارجای [illegible] او [illegible] و [illegible] است [illegible]
گوید انجا مال [illegible] باشد [illegible] کند [illegible] خود [illegible]
[illegible] خیر البشر [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] ۱۵ [illegible]
[illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] والفضل [illegible]
الاعداء [illegible] الحوت [illegible]
او وارد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و عالم [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در کتب اخبار مشهور است [illegible]
[illegible] ۲ [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و حقیقت
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] ۲

بسیاری از علمای اهل سنت و عامه از جمله ابن
ابن مغازلی شافعی و احمد ابن حنبل و ابو نعیم و دیگران
و موفق ابن احمد و حافظ محمد ابن موسی [illegible] در کتب
متعدده روایت کرده‌اند که پیغمبر فرمود صدیقون
سه نفر شدند حبیب نجار مؤمن آل یاسین بوده
و حزقیل مؤمن آل فرعون بوده و علی ابن ابی
طالب علیه السلام صدیق امت من است و افضل از ایشان است
و اما تصدیق ابوبکر را ابن مغازلی شافعی در کتاب
خود روایت کرده است که پیغمبر [illegible] کینه و دشمنی
با علی [illegible] خلافت [illegible] کافر است و با خدا و رسول
خدا جنگ کرده است و شکننده و پاره‌کننده [illegible] کافر است
و از این جمله احادیث از اکابر اهل سنت بسیار است
و اما [illegible] اعتقاد [illegible] حقیقت
او [illegible] مستحق نام خلافت نیست بلکه [illegible]
او [illegible] اللهم ثبتنا علی
علی محبت [illegible] فصل در خلافت
و امامت دوازده نفر صلوات الله علیهم اجمعین

فصل در خلافت و امامت دوازده امام ائمه طاهرین
و دلیل براین مطلب کتاب و سنت و اجماع است اما کتاب
[illegible] خداوند عالم در سوره توبه فرموده است ان عدة
الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم
خلق السموات والارض منها اربعة حرم
ذلک الدین القیم [illegible] عدد ماه‌ها در نزد خدا
دوازده ماه است در کتاب خدا روزی که خلق کرد آسمانها
و زمین را چهار از آنها حرام است مراد از این دوازده ماه
نفر [illegible] و چهار [illegible] دوازده امام است
و مراد از آن چهار ماه حرام امیر [illegible] و امام حسن و امام حسین
و حضرت زهرا و قائم است عجل الله فرجه [illegible] و احادیث
وارد است [illegible] از جابر روایت شده
سیکون فی آخر الزمان [illegible] الاثنی عشر رجالا [illegible] یکون
الناس حتی یاتوا الابواب [illegible]
[illegible]
[illegible]

د کاشف از اینکه دوازده ماه که دوازده امام است

باید از نور و ضیاء به شده در خلق و ذکر و اراده اهل ظاهر [illegible]

و مه عدد بر از نور و خلق معلوم شده است بی مراد

از دوازده ماه دوازده امام است اول ع ۴ آخر [illegible]

الحسن ۴ پس این ابتدا اول [illegible] [illegible] [illegible]

و حجة ائمه اثناعشر و اینکه سوره الرحمن [illegible]

یلتقیان دو دریا یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان مراد

از بحرین [illegible] حضرت امیرالمؤمنین ع و فاطمه [illegible]

و مراد از لؤلؤ و مرجان امام حسن ۴ و امام حسین ۴ و از [illegible]

امام حسین است و [illegible] حضرت [illegible] نظر [illegible]

[illegible] در وقت [illegible] بایشند [illegible]

شده و در سوره هود است و منها قائم و حصید

مراد [illegible] قائم عجل الله [illegible] و حصید [illegible] از [illegible]

حضرت سید الشهداء است و [illegible] سید الشهداء ۴ را

بجعفر [illegible] نظر [illegible] [illegible] است

المجید حصید یعنی زراعت درو شده است

در حضرت الحجة و حسین [illegible] مانند زراعت درو

بوده و [illegible] حضرت بحصید نام داده شده و نیز در

سوره آل عمران است إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ

اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ

وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ تفسیر شده است حضرت النبی به [illegible]

و تفسیر شده است ایمان آورندگان به او به ائمه طاهرین

و اینکه سوره روم است وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ

تفسیر شده است عطا شدگان علم و ایمان به او [illegible]

ابی طالب را ائمه طاهرین با ثبت و در سوره نساء

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

تفسیر شده است عطا شدگان فضل [illegible] [illegible]

حسد برده اند با ائمه هدای [illegible] [illegible] عطا

[illegible] [illegible] [illegible] و در سوره نساء است

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

مراد از رسول خدا است اخرتان ست و مراد از اولی الامر
ائمه طاهرین اند ص خدا خمسه و مراد از باطاعت این
و فهو در سوره نحل است و علامات و بالنجم هم یهتدون
و فهو حضرت صادق ۴ مراد از علامات ائمه طاهرین
و مراد از نجم رسول خدا است در تفسیر برهان هم ست
و ما بقی الاوصیاء و النجم گفته و فهو النجم رسول الله
از آیات ائمه هدای باشند و مراد از نجم انبیاء اند و در
سوره نحل است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
مراد از اهل ذکر ائمه هدا طاهرین اند که جمیع مردمان
جاهل را در جواب و مسائل خود با سؤال از ایشان
کند و در سوره زمر است قل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب
مراد از عالمان ائمه طاهرین اند و مراد از غیر عالمان
دشمنان ایشان و مراد از اولوا الالباب بفرمایش حضرت
باقر ۴ شیعیان ما باشند و در سوره آل عمران است

و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
مراد از راسخون در علم بفرمایش حضرت صادق ۴
ائمه طاهرین اند و آیات بسیار در باب ائمه اثنی عشر
در قرآن بسیار ست و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد
اما نص احادیث متواتره زیاده در کتب شیعه و سنی
مندرج ست که نظر بان اخبار محل شک و انکار از برای
احدی نباشد و اما اجماع اتفاقی شیعه است و قول
واحد بر امامت ائمه طاهرین است بدیهی
واضح تر از واضح و خلفای بنی امیه بوده اند اگر می
دانسته باشند الحمد لله منقرض شده اند اگر باشند جزو لا یتجزی
دلالت ندارند مانند کیسانیه و اسماعیلیه و زیدیه
و محمدیه و فطحیه و واقفیه و ناووسیه و فطحیه
و ... و موسویه را در مقدمه کتاب مجمع ... ذکر
آنها ذکر شده ...

جمیع این طوائف در مذهب خود مانده حتی در عصر
هر یک از ائمه اطهار بوده و بجهت خباثت طینت
ضلالت در هدایت اختیار نموده بودند و جمیع ائمه
اثنا عشر را معتقد نبوده اند و بحمد الله منقرض شده و مذهب
حق ناجی مذهب شیعه اثنا عشریه است که در غیبت امام زمان
ایمان بان حضرت دارند و اعتقاد کامل بوجود
آن حضرت دارند و این عقیده سعادت آمیز از تبلیغ حضرت
و حق طلب آن حضرت و ائمه اطهار [illegible] خداوند احدیت
در کمال قدرت و [illegible] و حقیقت آنها را به درجه ظهور رسانیده
اللهم احشرنا فی زمره محمد و آل محمد الطاهرین

فصل در وجود امام زمان از زمان غیبت الی الان
امام زمان از زمان غیبت الی الان حی و موجود است و در [illegible] امت
و ما از انوار [illegible] و بهجت وجود آن حضرت [illegible] و واسطه
فیوضات [illegible] است [illegible] خوشا [illegible]
در [illegible] غیبت [illegible] اگر ظاهر شود از [illegible] خلاق [illegible]

اگر ظاهر شود از غیبت خدا ما مور است که احکام واقعیه
الهیه را ظاهر نماید و [illegible] ما نمی توانند [illegible]
الهیه [illegible] و [illegible] و داد [illegible]
[illegible] الا [illegible] قسطاً و عدلاً
[illegible] ظلماً و جوراً [illegible]
از قسط و عدالت [illegible] از ظلم و جور
[illegible] ما در [illegible] محمد [illegible]
اول [illegible] آن حضرت [illegible] در حالیکه [illegible] در
[illegible] و [illegible] دیده [illegible]
آن حضرت از [illegible] احکام واقعیه
[illegible] احکام
[illegible] وجود امام
[illegible] تحقیق بوجه
[illegible] امام [illegible] خوانده [illegible] امام
[illegible] احکام [illegible]

ما را اجزاء خواهد بود چنانچه در مقصد ششم از ارادات ثابت گردید

پس حکمت و صفات خداوند اقتضای نمود از وجود مبارک ایشان

مانند اعتقاد عقیده از انظار مردم محجوب بوده باشد در میان

و در میان خلق باشد اما از نظرها مخفی باشد و کار او را شناسند

و دائماً فیوضات وجود مبارک ... به موجودات تمام امکان

برسد و بعد از آن وجود ... مانند چنانچه خود ایشان

سیر ... از ... خود در یکی از توقیعات خود

فیضان رسانیده و ... مذکوره خواهد شد و دلیل وجوب

... آیه ... قال ربک للملائکة

انی جاعل فی الارض خلیفه ... نمود ... در کار

در خلق ... در خلیفه را در ... ملائکه مقصد سال

قبل از خلقت حضرت آدم بود خداوند در ... اول

... خلیفه قبل از خلقت آدم و ... خلیفه بر خلقت

... حکمت بوده ... در خلیفه از خلقت ... خلیفه

نباید شد ... حکم ... فاتم ۴

از ... بعضی را ... در دنیا

و علمای خود را بر حق گویند و یکی را واسطه میان خدا

و خلق دانند ... و او ... گویند از ...

... و فرزندی ... از جانب خدا قبض

می‌نماید ... اعمال ...

جزء عفو و ... عفت

داشتن ست و معاصی ... ده جز ...

انکار حق ... حرام را حلال نمودن

و ... حرام را ... حلال

دانستن ... عفو

پس باید اعتقاد ... خدا در دنیا باید خلیفه باشد باینکه

با وجی ... در ...

...

الله و خاتم النبیین ...

محمد ... و یکی رسول خدا و خاتم ...

بو یقینی گم ادراک خدا را نماید و نشناسد این شخص را خاتم نبود
و بعد از او شخص باید باشد که این شخص مجتبی و خلیفه خدا گفته شود
بو یقینی گم ابا بید ادراک این شخص او صیای پیغمبر را بوجود مبارک
انها دینا و دنیوی را قرار باید و حجت خدا نامیده چنانچه
در اول و مقصود قرآن و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوا
الوارثین مراد اراده کردیم که کسانی که ضعیف شده اند در زمین
قرار دهیم ایشان را امامان و قرار دهیم ایشان را وارثان [illegible]
[illegible] در امامت ائمه طاهرین و وارث شدن
ایشان در زمین [illegible] در [illegible]
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم [illegible] خلیفه خواهند خواست ایشان را
در زمین چنانچه [illegible] خلیفه خواسته بودند [illegible]
از خلیفه اول خلفا و خلفای [illegible] ائمه طاهرین اند
و نظر کنیم در احادیث و اخبار متواتر دیدیم خلفای [illegible] اثنی عشر اند

با ۲ ورس ۳ [illegible] دو نفر از [illegible] و اجیب [illegible]
رحلت [illegible] قطع [illegible] در آن زمان بوجود حضرت [illegible]
[illegible] الله [illegible] [illegible] و مجتبی و خلیفه [illegible]
[illegible] ولادت [illegible] وفات و [illegible]
[illegible] و صفات ایشان [illegible]
[illegible] در کتب اخبار [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ولادت
حضرت امیر ۴ خلیفه بلا فصل رسول خدا است و [illegible]
که قبل از بعثت پیغمبر بود ولادت [illegible] رجب
روز [illegible] روز جمعه وقت [illegible] مادرش فاطمه بنت اسد
[illegible] خانه خدا [illegible] خانه خود [illegible]
[illegible] طواف خانه کعبه [illegible] واجب [illegible]
آمد علی ابن ابی طالب مدت عمر شصت و سه سال [illegible] ماه
[illegible] وفات [illegible] حضرت [illegible] سال [illegible] [illegible] در زمان [illegible]
[illegible] در [illegible] ماه [illegible] جنگ [illegible] و در روز
وفات [illegible] شب [illegible] ماه رمضان بود از ضرب عبدالرحمن ملعون

در ولادت حضرت حسن ۲ سیم از هجرت شهور زمان سلطنت
معاویه [illegible] روایت دیگر ۵ از هجرت روز قبل از [illegible]
بدر و سیم ماه شعبان یا پانزدهم ماه رمضان و روز ولادت
سه‌شنبه وقت چاشت و مدت عمر چهل و هفت یا هشت سال
و شهادت آنحضرت بروایت اول پنجاهم از هجرت ۵۰ سلطنت
معاویه بعد از شهادت از راه مکر و حیله [illegible] جعده بنت
حضرت سیدالشهدا نوشت و بالتفیق از تحف و [illegible] با [illegible]
آنحضرت ارسال داشت و بروایت دیگر چهارم [illegible] از خدمت
ام [illegible] و [illegible] فارسی [illegible] امام حسن ۲
ارسال [illegible] آنحضرت [illegible]
و در فوت برادر و تعزیت و قبلت گفت و جاه روز وفات
آنحضرت شنبه دهم صفر پنجشنبه وقت چاشت بود و شهر ولادت
حضرت امام حسین ۳ چهارم از هجرت و شهر ولادت آن
سوم ماه شعبان یا پنجم روز ولادت [illegible] یا [illegible]
[illegible] و مدت عمر پنجاه و هفت سال یا هشت سال
شهادت حضرت سنه شصت و یکم از هجرت [illegible] روز شهادت

آن حضرت روز جمعه یا شنبه یا یکشنبه عاشر محرم الحرام
بامر یزید ابن معاویه و حکومت عبیدالله ابن زیاد و [illegible] کرده
عمر ابن سعد بدبخت و بامر شمر ذی الجوشن و [illegible] علیه [illegible]
با لب تشنه و [illegible] و جراحت بسیار با خنجر [illegible] و شهر ولادت
امام زین العابدین ۴ سی و هشتم از هجرت پنجم شهر ولادت
آنحضرت نیمه پانزدهم جمادی الاولی روز ولادت جمعه
وقت چاشت در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین ۱ و مدت
عمر پنجاه و هفت سال و شهر وفات نود و چهارم از هجرت پنجم
در زمان خلافت ولید ابن عبدالملک مروان و روز
وفات آنحضرت روز شنبه [illegible] دوازدهم محرم الحرام و شهر ولادت
حضرت باقر ۵ پنجاه و هفتم از هجرت و شهر ولادت [illegible]
اول رجب المرجب و روز ولادت جمعه در مدینه [illegible] چاشت
در خانه علی ابن الحسین و مدت عمر پنجاه و هفت سال [illegible]
و یکصد و چهارم از هجرت بروایت زیادتر و روز وفات روز [illegible] شنبه
هفتم ماه ذی الحجه الحرام [illegible] و ولادت حضرت صادق ۶ [illegible]

ولادت حضرت صادق ع ۸۳ هشتاد و سه از هجرت و شهر ولادت
آنحضرت مدینه ماه ربیع الاول و روز ولادت ۱۷ هفدهم و مدت
عمر آنحضرت شصت و پنج سال و شهر وفاتش یکصد و چهل
و پنج از هجرت و در زمان خلافت منصور دوانقی که حضرت را
نامیدند او را با این لقب [illegible] نامیده منصور دوانقی بخود
طلبید در طعام مسموم نمود ۲۵ بیست و پنجم شوال در وقت وفات آنحضرت
یکشنبه بیست و پنجم شوال و شهر ولادت حضرت موسی ابن جعفر ع
یکصد و بیست و هشت هجرت در ایام خلافت ابراهیم
ابن ولید که از جمله ملوک بنی عباس بود و شهر ولادت
آنحضرت ماه صفر در منزل ابواء که در میان مکه و مدینه است
و اول غزوه از غزوات بوده و روز ولادت یکشنبه ماه
در اول روز [illegible] مکه [illegible] خدا بود مدت عمر
او پنجاه و پنج سال یا چهار سال بود و شهر وفاتش از روایت
یکی یکصد و هشتاد و سه از هجرت و روز وفات آنحضرت
جمعه وقت چاشت در شهر بغداد در زندان سندی ابن

سندی ابن شاهک داروغه بازار بغداد مسموم نمودند پنج ماه رجب
با زهر معروف چهار نفر غلام بدن مبارکش را از زندان
با تخته گذاردند و در طرف دجله بغداد قریه که الان
معروف بکاظمین است مدفون نمودند و شهر ولادت
حضرت رضا ع ۱۴۸ یکصد و چهل و هشت از هجرت و شهر ولادتش
یازدهم ذی القعده الحرام و روز ولادت پنجشنبه و مدت عمر
پنجاه و پنج سال و شهر وفاتش ۲۰۳ دویست و سه از هجرت در زمان
خلافت مامون در شهر طوس با انگور و انار زهر آلوده
مامون در روز وفات آنحضرت جمعه بیست و چهار ماه صفر
و بقولی ماه صفر المظفر و شهر ولادت حضرت امام محمد تقی ۴
یکصد و نود و پنج از هجرت شهر ولادتش ۱۰ دهم ماه رجب
و روز ولادت آنحضرت جمعه و مدت عمر آنحضرت بیست و
بیست و پنج سال و شهر وفاتش ۲۲۰ دویست و بیست از هجرت
در شهر بغداد در زمان خلافت معتصم بالله و روز وفات
او سه شنبه اول ماه ذیقعده روضه آنحضرت متصل به [illegible]

و دختر مأمون که زن وی بود باغوای معتصم [illegible] تمام

[illegible] و در وقت مفارقت عمر ۲۵ سال را با آنحضرت رسیده بود

و نعش آنحضرت را [illegible] جد بزرگوار [illegible]

در بغداد [illegible] زیارتگاه است ولادت حضرت

امام ع علی النقی ۲ سنه چهارده سال از هجرت در شهر [illegible] ولادت

آنحضرت ۲ ماه رجب در روز [illegible] شد و شیوه مدت

عمر این حضرت چهل و [illegible] سال و سنه وفات آنحضرت ۲ سنه

پنجاه [illegible] سال از هجرت بود در زمان خلافت متوکل

یا معتز بالله در روز وفات آنحضرت ۲ شنبه سیوم

ماه جمادی الثانیه در شهر سر من رای و شد ولادت

حضرت امام حسن عسکری ۲ سنه [illegible] از هجرت شهر

ولادت حضرت چهارم ماه ربیع الثانی و روز ولادت

ولادت ۲ شنبه و مدت عمر او [illegible] بیست و هشت سال

و سنه وفات آنحضرت [illegible] از هجرت [illegible]

خلافت معتمد عباسی [illegible] ماه ربیع الاول

در سر من رای بنا بگفته تاریخ احوالات [illegible] ائمه اثنا عشری

با خلاف جزئی [illegible] [illegible]

[illegible] در زمان معتمد خلافت بود در دنیا [illegible]

وفات [illegible] [illegible] و شد [illegible]

[illegible] وقت [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] بنا [illegible]

المطلب خلیفه [illegible] خدا است در قرآن فرمود انی

جاعل فی الارض خلیفه و [illegible] حضرت مهدی

[illegible] قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق

[illegible] [illegible] در [illegible] پنجم [illegible]

و حالات آنحضرت از زمان ولادت تا وقت غائب شدن

[illegible] و [illegible] ولادت آنحضرت

در سنه ۲ [illegible] و پنجاه [illegible] از هجرت [illegible] آخر خلافت

المعتمد بالله [illegible] از امام حسن عسکری ع خلیفه

در سر من رای بود و شهر ولادت آنحضرت [illegible]

[illegible] ولادت [illegible] و در [illegible] امام حسن عسکری [illegible]

امام حسن عسکری ع عمه خود را طلبیده بود در شب جمعه
همراه نرجس بسر برد رحمت خدا را خواهد دید حکیمه خاتون
نقل است آن شب تا نزدیک صبح نماز خواندم و از جای بیدار
بس که نرجس مشغول تهجد بود تا ناگاه دیدم نرجس
مانند بید بر خود میلرزد پیش او دویدم بخود چسبانیدم
و سوره توحید و انا انزلناه و آیة الکرسی را یاد خواندم و آن
حضرت در شکم مادر با من همراهی کرد ناگاه دیدم نور ظاهر
شد و نرجس از نظرم ناپدید شد بعد آن حضرت را دیدم که
حضرت بوجود آمده و بسجده افتاده و انگشت سبابه بالا
فرمود اول سوره قصص را الا ابه و قصص ۱۱ و اراده
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
فرمود و بعد از آن اسامی اجداد طاهرین و پدر بزرگوار
خود را بر زبان جاری کرد و زمان غیبت حضرت بود یک شب
از ترس اعداء و بیم در خانه پدر خود بود
آن را در ایام حیات آن حضرت از نظرها مخفی
میشد و مشغول بعبادت پروردگار بودند تا آن حضرت
غایب گردیده و بعد از غیبت آن مقدار خلق معجزات

معجزات بسیار از آن حضرت مانند ایام گذشته ظاهر گردید
و این مختصر گنجایش ذکر همه حالات و معجزات آن
بزرگوار را ندارد و در اثبات وجود و غیبت و تحقیق از خفایای
آن حضرت چند فصل است الفصل الاول در اثبات وجود
و غیبت آن حضرت در آیات قرآنیه و تفسیر
آنها که از اخبار مجید که از جمله آیات که دلالت
بر وجود و غیبت آن حضرت دارد این آیه شریفه است الم
ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم
ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل
من قبلک و بالآخرة هم یوقنون الخ خداوند ستایش نموده
اهل تقوی را که ایمان به حجت غایب آورده‌اند و نماز
و زکوة دهند و تقوی با خود دارند و دلیل دیگر
قول خداوند در غیبت امام زمان در سوره یونس و یقولون لولا
انزل علیه آیة من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا
انی معکم من المنتظرین اول دلیل آیه نقل و غیب ۲۱

و عقب [illegible] یکنند و دین غنی را [illegible] باید منتظر
باشند حضرت حجت است و دلیل بر اینکه مراد از حجت [illegible]
[illegible] حضرت حجت است آیه سوره هود [illegible]
[illegible] [illegible] علی [illegible] حجت
دو دلیل واضح بر این مطلب آیه سوره انعام است یوم
یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم
تکن آمنت من قبل [illegible] حضرت [illegible] مراد
از [illegible] در قرآن ذکر شده [illegible] ائمه هدی باشند
و مراد از بعضی آیات حضرت حجت است [illegible] قبل
از [illegible] حضرت ایمان [illegible] و اعتقاد [illegible]
[illegible] اند از زمان [illegible] حضرت [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] [illegible] در زمان
[illegible] ایمان [illegible] ائمه [illegible] و از جمله آیات آیه سوره
[illegible] [illegible] مراد از [illegible] ائمه [illegible] اند
و مراد از [illegible] حضرت قائم [illegible] سوره [illegible]
[illegible]

و [illegible] از [illegible] ائمه هدای [illegible]
[illegible] را در [illegible] دیگر [illegible] حضرت حجت
را [illegible] خواهد [illegible] حضرت و [illegible]
[illegible] عجل الله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
حضرت [illegible] محمد [illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] روز [illegible] داشته
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از نسخهٔ چاپ بمبئی دراد چیزی نوشته است پس پایان
حدیقه ۶۲ ورق بوده [illegible] بدیع ۴ و [illegible] جلد اول [illegible]
در پایان [illegible] چه نوشته است پس [illegible] خط [illegible] نوشته است
از خداوند دعا [illegible] ایران [illegible] شده ۱
درداد نوشته شده ۱ بدیع [illegible] ۲۰۴ [illegible] ۲
و [illegible] پس بدیع ۱۲ [illegible]
و [illegible] بشارت دلو پس [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] در نجم درداد [illegible] نوشتم پس [illegible] ۲
[illegible] ۳ [illegible] نوشتن [illegible]
چاپ [illegible] پس [illegible]
[illegible] چاپ [illegible] چاپ [illegible]
[illegible] پس بدیع [illegible] چاپ [illegible]
در [illegible] نجم [illegible] درداد نوشته است
پس چاپ [illegible] بدیع [illegible]
[illegible] حرف تفاوت نداشت پس چاپ

پس چاپ اول [illegible] اشهد بالله [illegible]
شده نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم ان کتاب [illegible]
خدا [illegible] محمد [illegible] و [illegible] از خدا
نازل [illegible] الا [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
بر [illegible] الحجاب [illegible]
و [illegible] خدا [illegible]
عزیز [illegible] امید وار [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] امید [illegible]
[illegible] تفضل [illegible] تفضل [illegible]
[illegible]

و فرزند او [illegible] بعد از پدر معدن علم [illegible] و فرزند او
را [illegible] داده [illegible] یاد [illegible] شهادت را [illegible]
با سعادت [illegible] او افضل جمیع [illegible] است [illegible]
در [illegible] وجود او [illegible] و حجت [illegible]
در [illegible] داد [illegible]
[illegible] او [illegible]
[illegible] و فرزند علی [illegible] جعفر [illegible]
و [illegible] و معدن [illegible] کند [illegible]
[illegible] او جعفر [illegible] مانند [illegible] کنند [illegible]
از حق [illegible] هر که [illegible] مقام جعفر [illegible]
او را [illegible] از [illegible]
او [illegible] ظاهر شد [illegible] جعفر [illegible] وجود
[illegible] فرزند او [illegible]
و حجت پوشیده [illegible] باشد [illegible]
او [illegible] انکار کند [illegible] انکار
[illegible] و [illegible] کتاب [illegible]

و [illegible] کند [illegible]
کند [illegible] بنده [illegible]
و [illegible] علم [illegible]
[illegible] آثار نبوت را [illegible] میکند
او را [illegible]
او را بنده [illegible] خلق [illegible] و حق [illegible]
از حق [illegible] و خلیفه [illegible]
[illegible] علم او [illegible] محمد معدن علم [illegible] و موضع [illegible]
و حجت [illegible] خلق [illegible] بسته [illegible]
را [illegible] او [illegible] شفاعت [illegible] او را [illegible] اهل بیت
او [illegible] و [illegible] فرزند
علی [illegible] علم [illegible]
[illegible] خوانند [illegible]
علم [illegible] میکنم [illegible] در [illegible]
اهل عالم [illegible] او [illegible] موسی [illegible]
[illegible] او [illegible] و [illegible]

بعد به مردی رسیدند الا مثل هدیه رفتی را ترک
و دیلم بی نشه می شوند و نوحه می شوند و بعضی از خویشان
و بعضی بد شوند و ظاهر می شود و داد و دو باید او رتا این جا و این
واز دو نفر او بیان می اند از روی حکم یا بار میدان
از قبیل را دیگر علم را ترتیب را از ورود کار شان رکن
از آن با هم دیگر شد مدار نشان فقها بی آن حجه
بهر بحث دلایل رتب از از اشتباه الحمد صلوات الله
و اگر تحقیق جمع ادله بعضی حدیث تفهیم را نه کفایت
می کند از از شعبان جز یک حکایت عنو عبد الرحمن
ابی سام از ابو بصیر او گفت شنیدم اگر فتوی در عمر
حقو بعد از آن حدیث را روایه نفی بیت کر دلو تو را
آن حدیث بس اطراف رفع اورا مکر از ایر اهل شر
و اما اخبار پس القا میکنم از آن روایتی با سند چه
ائمه اثنی عشر بدیگر اخبر روی از کلینی در اصول کافی
اول خبر سند روایت شده است از ابو جعفر ثانی
امام محمد تقی امروز روایت شده حضرت امیر المومنین ع

حکایت مسجد الحرام و میان حضرت سلطنت امام حسن ع
در کوفه و دوست او مدیث سلمان نبود و بس چار دیشه ند
در مسجد و نشسته ناگاه و اورده تحقیق خوش رو و خوش لباس
با ایشان خوش که سلام کرد الحضرت جواب داد سلام او را
بعد عرض کرد از شما سه مسئله سوال دارم حضرت
فرمود از سوال کن هر چه میخواهی پس اعرابی عرض کرد مسئله
اول می آید انسان چون بخواب رود روح او کجا میرود
و مسئله دوم جهت فراموشی انسان از چیزی و یاد آمدن
آن چه جهت مسئله سوم جهت شباهت اولاد ایشان
بعمو و خالو حضرت سبط الحضرت اشارت بجانب
امام حسین ع کرد و فرمود یا ابا محمد جواب مسائل اعرابی را بده
پس امام حسن ع فرمود اما سوال اعرابی از اینکه انسان بخواب
میرود روح او کجا میرود پس بدان اعرابی روح او بجانب
باد و باد او بجانب هوا و جان انسان بخواب رود
جذب کند هوا باد را و باد روح را تا وقتیکه

تا وقتیکه از آن تن بجز اینکه بیدار نشود پس اگر اراده کند
خدا بعود آن روح در صاحبش پس جذب کند از دم باد را
و باد هوا را داخل بدن او کند و اگر اراده خلاف تعلق
بعود او نگیرد پس روح او در هوا بماند و برنگردد تا روز
قیامت اما سؤال مغفور از فراموشی کردن چیزی و بیاد
آوردن آن پس اینکه فلیبحقی در حق شب و روز
حق طبقی است و در کوش افتد وهم حجب قلب نسیان
بیا آید و اگر صلوات تمام بر محمد و آل محمد بفرستد آن
پرده از روی حق برداشته میشود و بیاد خود آورد
چیزهای فراموشی کرده بود واما سؤال مغفور از شباهت
شباهت اولاد بعمو و خالو پس اینکه اگر جماع
شود انسان با عیال خود در حالیکه قلب او ساکن
بوده و مضطرب نباشد قرار گیرد نطفه در رحم
پس اولاد به پدر آید شبیه بمادر و پدر خود و اگر جماع
شود با عیال خود و قلب مضطرب خراب کرده بود

مرتعش آن نطفه در رحم مضطرب خواهد شد پس
اگر واقع شود بعرق عمو خویشتن بعمو خود شبیه وار
واقع شود بعرق خالو خود آن طفل شبیه بخالو
خود شود پس آن مرد سائل گفت اشهد ان لا اله الا الله
و تا ابد دائم بر آن شهادت و اشهد ان محمد رسول الله و تا ابد
بر آن شهادت دهم و اشاره کرد بسوی امیر ع و گفت
و اشهد انک وصی رسول الله و القائم بامره و تا ابد
بر آن شهادت پس اشاره کرد بسوی امام حسن ع و گفت
و اشهد انک وصیه و اشهد ان الحسین وصی ابیه
والقائم بحجته بعد تو و اشهد علی علی بن الحسین ع
انه القائم بامر الحسین بعده و اشهد علی محمد بن علی ع
انه القائم بامر علی بن الحسین و اشهد علی جعفر علی انه
القائم بامر محمد بن علی ع و اشهد علی موسی بن جعفر

علی موسی ابن جعفر اشتهر القائم بامر جعفر ابن محمد
و اشتهر علی ابن موسی اشتهر القائم بامر موسی
ابن جعفر و اشتهر علی محمد ابن علی اشتهر القائم بامر
علی ابن موسی و اشتهر علی علی ابن محمد اشتهر القائم
بامر محمد ابن علی و اشتهر علی حسن ابن علی اشتهر القائم
بامر علی ابن محمد و نص علی زمان کفایت اشتهر علی
ان حل حق و لو حد الخفی لا یکلی و لا یسمی حتی
یظهر بامره فیملأ الارض عدلاً و السلام علیکم و رحمة
الله و برکاته مرقوم از منتسب الله و شعر و ام
عمر ان اولاد و حبیب الله ۲ ذکر شد تا او
ناظر شود و بینی این که از عدالت چنانکه شد
پر شده از جور و ظلم در مقام بیت خدا بر تا بامر
در خواب شد بر قب یک خوش و از نور فرشته میق
او بینی یکی مرد و سال احسن معرفت بود رفت

و ان را دیدند و باب ارکه و غرض شود یعنی قدر دیدم
آن بار خود از مسجد بیرون آمد و دیدم که از بیمار رفت
و بعلی رفت پس آن حضرت فرمود ای بادر استخوان امام حسین
چی گزار خدا و رسول خدا بهر فرشته بود از حضرت
فرمود امروز حضرت بفرمود دکلی را اصول کاشته
و نه دیدم در این حوالی از حضرت جلوه
او واجب شد که آن نطفه در مسجد رفت و وی غلط
از نطفه زن از درب در قسمتی پس از غلبه نطفه
نطفه مرد و بنطفه زن پس لشاهت بند الله از
طفل پدر و عمو خود و از غلبه نطفه زن بر نطفه
مرد پس شباهت بند الله از طفل بمادر و خال خود
پس از صورت معلوم شد از این معامله که ائمه اطهار
قبل از آمدن ایشان بدنیا معلوم و ملهوف بوده
و بکلی بسبب دو امام این و نجر الذا اباء الطفل

و جز جای [illegible] الهی الطفل [illegible] گفت دیدم
جنازه ای پیغمبر را برداشته بودند و دیدم او را زیر پا
با عجله [illegible] کردند و دیدم او را زیر پای علی بن ابی طالب
در کوفه نشسته بود و جوانی یهودی خدمتش آمد و [illegible]
مبارک [illegible] آوازه [illegible] پوست آمد و بالا
رو کرد به [illegible] و گفت [illegible] علم [illegible]
[illegible] و [illegible] خورد [illegible] انداخت پس
آن جوان [illegible] اعاده [illegible] کرد پس گفت [illegible]
چه میگوئی ای جوان گفت [illegible] نزد [illegible]
[illegible] از دینی [illegible] پس گفت
[illegible] آن جوان پس [illegible] و گفت یهودی آن جوان [illegible]
گفت [illegible] آن جوان [illegible] علی بن ابی طالب
[illegible] و [illegible] خلیفه [illegible]
پس آن جوان [illegible] روانه شد [illegible] آن حضرت
[illegible] نتوانم [illegible] از تمام جزء را

از تمام جزء را و [illegible] دیگر را و بعد [illegible] جزء دیگر را
حضرت [illegible] شد و [illegible] آنچه [illegible] میگفت
آن جوان گفت [illegible] او از جزء [illegible] جواب
گفت پس [illegible] از [illegible] و الاسلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] آن جوان [illegible]
[illegible] آمد [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن جوان [illegible]
آمد [illegible] چه [illegible]
[illegible] درختی [illegible] چه درخت
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] چه [illegible]
آن حضرت [illegible] او را [illegible]

و هنگامی که زنده شد و اول در جنت درخت خرما [illegible]

پس از حوا این عرض نمود اخر بنده مرا ازین که محمد ص را چه قدرت

اندازه او را امام عادل در لوای بهشت منزل وارد و گفت

از آنکه در بهشت با او منزل کند انحضرت فرمود ای آدم او را

او را محمد ص او را زودتر امام عادل بیشتر از این شوند

نخوانند معروف شان باید و لی [illegible] خود

شوند از آن [illegible] نداشته اند و از آن [illegible]

حق محمد [illegible] رفیقی گشته [illegible]

و بعد [illegible] محمد ص در بهشت عدن [illegible]

[illegible] و آنکه در بهشت با او منزل کند

او را زود [illegible] امام عادل [illegible] از حوا [illegible]

[illegible] حق [illegible]

[illegible] دیدم در کتاب [illegible]

[illegible] حق [illegible]

او را عجم موسی ع از حوا بن گفت ای آل [illegible]

از آن [illegible] محمد ص در دنیا بعد از محمد گفت

و هرچند در زندگانی خواهد که [illegible] حق [illegible] در دنیا [illegible]

میکند انحضرت فرمود [illegible] زندگانی کند و حق محمد ص بعد از او

[illegible] دریا [illegible] انحضرت

اشاره [illegible] مبارک خود [illegible]

و از آن مرتبت پس از حوا [illegible]

[illegible] حق [illegible]

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد

ان محمدا عبده و رسوله [illegible]

[illegible] خلق [illegible]

[illegible] خلق و ضعف [illegible]

از حوا [illegible] حق [illegible]

[illegible] حدیث [illegible]

[illegible] ائمه اثنا عشر دارد [illegible]

و حدیث ثقلین دلالت بر امامت ائمه اثنی عشر دارد
خصوصاً این حدیث تا آنکه دلالت دارد بر بقای ایشان تا
ایشان در کتب عامه و خاصه و محل شک احدی نمی باشد
مگر منکر نبی و منکر پیغمبر نشود طوری که منکر خدا را
او در صورت واجب الوجود وجود مخلوقات لازم است
وجود واسطه او را پیغمبر گویند و چون لازم شد وجود
پیغمبر و دین و شریعت لازم است تعدد در آن از اول
از زمان تا زمان نیز از حیث خلائق نماند و چون لازم است
تعدد انبیا پس لازم خواهد شد ابتداء و انتهائی ابرار
ایشان معلوم است اول انبیا آدم ع و خاتم ایشان
محمد بن عبدالله است و چون ثابت شد نبوت و خاتمیت
آنحضرت پس لازم خواهد وجود اوصیا از برای آنحضرت
دین و شریعت آنحضرت تا روز قیامت و چون دوازده
وجود دوازده امام و اوصیا و خلفاء ... ایشان
پس ثابت خواهد شد از برای خاتم ... بعد از
وجود مبارک حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه

از این عالم انتقال از قوه بود شناخت از نبی و انجم
میان آن ... از این نور وجود مبارک آنحضرت مخفی است
نماند و آن حضرت را در میان خلق کالقطب من الرحی
مدار عالم می باشد ولیکن چند وقتی بجهت مصلحت
مخفی از انظار مردم می باشد و اگر گفته شود چگونه
ممکن است ایمان بحجت غایب آوردن با آنکه بچشم
دیده نشده باشد جواب گفته می شود بآنکه اگر در باب
ایمان بحجت غایب بحث شود در بیان آنکه ایمان بخدا
و پیغمبر بواسطه ندیدن ایشان باید منکر رسالت و وحی الهی
و آمدن جبرئیل و معجزات پیغمبران و معجزه خاتم پیغمبران
و خبر و روایات و دین و بهشت و جهنم و عقل پیغمبر و حالات
امم سالفه و قرون ماضیه و انبیا و اوصیا و اهل ایمان
و کفر و سلاطین ایشان را انکار نماید و در عالم ... تحقق
نباشد بجای خود ... و حال آنکه همه مذکورات ... است
پس ... لازم است ... از جمله ... ایمان آوردن
با خبار ... و آیات ... و اخبار ...

و مفقود ایات و اخبار و فقرات ... میان خدا
و خلق را اعتقاد نماید و از کفر و ضلالت برون آید

الفصل الثانی در ذکر اسامی وکلای حضرت حجت که در زمان
غیبت الصغری سفیر بوده و مردم از شیعیان و منتظرین در زمان
غیبت صغری حاجتی با حضرت داشتند اظهار می‌نمودند و آن
بحضرت عرض می‌کردند و جواب از حضرت گرفته بایشان می‌رسانیدند
بدانکه وکلای خاص الغیبت چهار نفر بودند حسین بن
روح و عثمان ابن سعید و پسر او محمد ابن عثمان و علی
ابن محمد سمری با اجمال. فصل ثالث در ذکر بعض از توقیعات
از آن حضرت بتوسط نواب خاص رسیده. الفصل الرابع
در ذکر بعضی از مقصودات غیبت الکبری [illegible] غیبت
مخفی در ایام [illegible] [illegible] ناحیه [illegible]
بوده [illegible] در زمان [illegible] [illegible]
[illegible] واقع شده [illegible] حضرت
او [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]

یکی از وقایع [illegible] بزرگتر نبود که آن حضرت غایب شده
از قبول حق و [illegible] ظهور و علامات [illegible] داده که
وعده و علامات ظهور قائم [illegible] بوده که شیعیان
حق [illegible] خدا او را بجای خود [illegible]
او را در غایب [illegible] و علی را [illegible]
[illegible] آنجا [illegible]
و [illegible] حق [illegible]
[illegible] واقع [illegible]
با آن در میان [illegible] ظاهر شوند و خدا [illegible] خواهد داد
[illegible] در زمان او [illegible] صاحب [illegible]
در خلق حقیقت [illegible]
دشمنان [illegible] خواهد [illegible]
انتظار فرج [illegible] تا مایوس شد [illegible]
[illegible]
از وجود [illegible]
حق غایب [illegible]

در آن جمله حضرت صالح پیغمبر بود از قوم ثمود حق تعالی به ایشان [illegible]

در سن کهولت دعوت [illegible] میکرد [illegible] دریا [illegible]

که [illegible] خود گذشت میان [illegible] [illegible]

ایشان [illegible] شد [illegible] [illegible]

انکار او نمودند [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible] پس حضرت صالح [illegible]

[illegible] [illegible] حضرت صالح [illegible]

و [illegible] نمودند و گفتند خدا از [illegible] صالح [illegible]

[illegible] چند [illegible] صالح [illegible] اظهار [illegible]

مفید شد پس روانه شد [illegible]

و [illegible] [illegible] صالح [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] [illegible] قدرت خدا را انکار

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

پس حضرت صالح [illegible] [illegible]

پس حضرت صالح و قوم ثمود [illegible]

که ناقه از میان کوه بیرون آورد [illegible] گفتند

[illegible] پس علامات آن ناقه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ناقه [illegible]

پس تصدیق [illegible] آوردند و گفتند ما ایمان آوردیم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حضرت ابراهیم بوده

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آزر پدر ابراهیم [illegible] پدر ابراهیم

آزر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] اصول [illegible]

آزر پدر ابراهیم [illegible] [illegible] آزر پدر

حضرت ابراهیم [illegible] [illegible]

[illegible] پس آزر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

با وجود اینکه نزدیک صد سال از عمر او گذشته بود و در حالیکه پیر بود پس عزم

تعجب نمود و سوال نمود آیا مادر این طفل ما در حالیکه پیر شده

باشد در وقت امر پرورش [illegible] پس خود و حتما پیر و

از طرف خدا جواب شنید در این امر هیچ تعجب نیست زیرا

اینکه حق خداوند ابدیت حضرت باشد در اینجا بشارت حق

نزدیک بود اسحق بحضرت ابراهیم داده شد چون خداوند

بقدرت کامله خود این طفل را در شکم مادر پیر

نمود از طرف دیگر تماشا کنید تا وقتیکه وضع حمل شد

او در حالت این طفل خود را بدرگاه خداوند برد تا

و گفت ای خدا طفل خود را بدست تو می سپارم و در حرم

حرم او در غار [illegible] تا وقتیکه زمان او بیاید پس

ابراهیم [illegible] در غار [illegible] خداوند [illegible]

او را از سکنت [illegible] او قرار داد [illegible] حضور

و در آن غار [illegible] و بخوبی در آن غار حفظ [illegible]

و بعد از [illegible] خداوند [illegible] پس او را [illegible] ابراهیم عطا

در دفعه دوم خداوند عطا اسحق و یعقوب را با او داد

در قرآن در سوره مریم اشاره دارد ووهبنا له اسحق

و یعقوب و کلا جعلنا نبیا ووهبنا لهم من

رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیا یعنی

عطا کردیم با ابراهیم اسحق و یعقوب را و همه شان را

پیغمبر قرار دادیم و از رحمت خود با ایشان عطا نمودیم و قرار

دادیم ما برای ایشان لسان صدق علی را در اینجا اشاره

مراد از لسان صدق علی حضرت امیر المومنین است

و فقط گویند اگر خدا لسان صدق است پس خود چرا داد

آن حضرت قائم یازدهم اولاد امیر است [illegible] که حضور

میکند زمین را از عدل و قسط پر بعد از آنکه پر شده باشد

از ظلم و جور و از اوصاف قائم غیبت است و حق است

که او از غیبت مراد گویند و در چند جا [illegible]

و از جمله انبیاء که غیبت نموده اند حضرت یوسف از چشم

یعقوب چندی از [illegible] غایب بوده است [illegible] بالغ الی

چهل سال در فراق او غایب بود و از جمله حضرت موسی

از آنجمله حضرت موسی (ع) بود که از جمله حجت های خداوند بود
و مدتی در خانه فرعون از حجت خدا غایب بود تا حکم
خداوند عالم او را در حال سلطنت خود بجلی ظاهر
نمود و از آنجمله حضرت خضر (ع) بود که از زمان موسی است
تا کنون موجود است و از نظر مردم غایب است
و [illegible] باید او را خضر [illegible] از [illegible]
و چوب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عیب [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اعتقاد خود را در [illegible]
[illegible] کامل نماید در [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عمر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

الفصل الخامس در اثبات طول عمر آن حضرت
و ذکر [illegible] از عمرها [illegible] [illegible]

الفصل الخامس در اثبات طول عمر شریف آن
حضرت و ذکر بعضی از عمرهای طولانی [illegible] از آن
مطلب پس اگر گفته شود چگونه ممکن باشد وجود
آن حضرت تا حال جواب گفته می‌شود نظر باین خبر
از حضرت رسول (ص) بما رسیده که فرمود آنچه در امم
سابقه [illegible] در این امت خواهد بود چنانکه
عمر نوح (ع) [illegible] هزار [illegible] سال بود هشتصد سال قبل
از بعثت و نهصد و پنجاه سال بعد از بعثت که قوم خود را
دعوت فرمود و پانصد سال بعد [illegible] تا مدتی از کشتی
آن شهرها و قریه‌ها را بنا نمود و اولاد خود را در آن جا
[illegible] پس [illegible] ملک الموت [illegible] [illegible] [illegible]
از آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زمره و ... تقید جهالت بوده از ... بیاره روز
عرض کرد بیا یعنی ... است قدری ... بیاید
و از ... قدر عمر ... او در دنیا بقدر رفیق ...
بوده است ... بیاید یعنی ... را ... را
... یعنی ... حقیقی رواج ... و از جمله
معمرین ... اند ... سیصد و ... سال در غار
بخواب بوده اند تا ... غیب ... و ... خیر ... حجت
خود ... بوده ... حجت ... قوام
دنیا و دین لازم و نظر بپایان ... عمر
... باید ... و ... حق ...
حجب ... باید ... چنانکه ... علیه
گرفته ... اساس ... در ... دین و دنیا
... یعنی ... و وجود ... ا
... خلق ... دین و دنیا
... وجود ... در عالم دنیا ... بوده

ایشان امتحان خدا بوده است چنانکه و جمال در زمان
خضر که تا ختم الانبیاء بدنیا آمد و نظر بتحقیق ... آیات
هنوز هنوز در دنیا است تا وقتیکه ظاهر شود حجت
و از جمله عمر عیسی ابو الانبیاء معمر بوده است
الصدیق الصدوق علیه السلام در احوال ...
قصه آدم ذکر نموده با پدر خضر در ظلمات رفت
و آب حیوة نوشید در زمان وفات آدم خدا عطا
فرمود ... سال بوده است و در سنه سیصد ... ده در حکم
با اولاد و احفاد آمده بوده است و عمر عزیز ... را
هفتصد سال خبر داده و عمر ... را هزار و هفتصد سال
هفتصد سال ... چهار هزار ... جمعیت
در هفتصد سال ... رحمت ... سبیل
رفته بوده و ... الامر ... ظلمات و در یک محیط سید
و رود نیل را دیده در یک محیط جاری است

و معتقدین معلوم نیست که مدت او بچهار هزار رسیده
از آن کسی قبل سلطنت ترک ایشان بود و گفته‌اند اهومنی
اهومنی را او در چوب بست بنام خود و بیدار زبان
رومی یا دومی به هزار سال عمر نموده و از عمر
یک چند بیست سال او بیست و سی سال و یا بقدر
سال و زیاده و در جامع در کتب تواریخ مذکور است
و نقل از امرا اعمار اقوام و در بیان تحقیق همان
اختصار نشده و ما مقصود حضرت امام زین العابدین
او در قائم ما شتر گه از بحر ان رست از نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و الیاس و محمد اما شباهت
نوح عمر طولانی است اما شباهت ابراهیم و محمد و غایب
شدن است و اما شباهت از عیسی از کسی از دو گمان و غیبت
از او قتل نیست اما شباهت از عیسی اخلاق مردم است
در دو و از یوسف بیشتر از یوسف در خواب گریستن

بودند بلا شک و گفته شد محمد بن حزم شمیز بیست و پنج هزار
هزار گر به ح ماندند از عمر دنیا هزار کرور و جمیت خالق بیشتر
نشده باشند خداوند عالم تا در بیست هزار را طولانی
نما بیند و در حکومت را طاهر باشند و بگفته اند حکومت
رنج سرا در عدل داد بهر علم الرجال در جلد اول ناسخ
التواریخ حقوار تواریخ اهل جنبی فقط بنده از اهل
جنبی حضرت ارادت داد و در حفی الله بدانند بلکه خود را
طبعی حلوائی
ما یقین قدر دانستند و گویند او در دنیا عمرها
ار چند گوشه می باشند بیست هزار سال مانده هزار سال هشت
هزار سال و هزار سال تا بقدر سال و ماه و شصت سال خودش را شد
دار از او بیان نشد در آن کتاب از آن موجب
تطویل است و لقا را اجناس و اجناس در دنیا
ابا و حیوانات عمر و جود حضرت قائم نشود که مخفی
باشد کسانی که از عذر بجان در حسن حق پیدا گشته و باز در حقیقت
بدانسته باشیم

الفصل السادس در بیان [illegible] ایمانست بدانکه

[illegible] بنور [illegible] جدا [illegible] باشد [illegible] تولد [illegible]

[illegible] نسبتی [illegible] کلمه نور [illegible]

آن حضرت [illegible] ولادت باشد [illegible] آنحضرت

امر [illegible] و سیصد [illegible] ده از [illegible] موافق [illegible]

[illegible] از چهار [illegible] [illegible] [illegible]

تاریخ ولادت آنحضرت کلمه نور [illegible] الحمد

[illegible] [illegible] نسبتی [illegible] و [illegible] او [illegible] و احادیث

نور را [illegible] [illegible] کرده‌اند چنانکه در آیه سوره حدید

وَيَجْعَل لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ [illegible] [illegible]

[illegible] نور [illegible] وجود [illegible] او [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] آیه سوره تغابن [illegible]

[illegible] فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ

الَّذِي أَنزَلْنَا [illegible] [illegible] [illegible]

جدا [illegible] او [illegible] [illegible] کرده‌اند [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] جدا [illegible] نور [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بوجود او [illegible]

[illegible] بوجود او [illegible] در [illegible] محمد [illegible]

الله [illegible] [illegible] محمد و آل محمد [illegible]

با [illegible] و صدق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ایمان [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] در دنیا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

و سلطنت حضرت قائم عجل الله فرجه پنجاه هزار سال کشیده
شده و در یعنی [illegible] جهاد ابد از عدل و جور [illegible] داشت
گردید بعد زنی از نسل زید ابن معویه یا خالد ابن
معاویه در شهر کوفه روز جمعه آنحضرت را شهید خواهد کرد
پس جناب سید الشهدا ۲ با اصحاب و اولاد مقام حضرت
ظاهر شوند و آنحضرت را غسل دهند و کفن میکند و دفن میکند
پس خودشان حضرت پنجاه هزار سال سلطنت میکند
پس حضرت امیر المؤمنین ۲ در یعنی رجعت میکند
و دوازده هزار و [illegible] چهل هزار سال سلطنت میفرمایند
بعد آن جناب رسول الله با [illegible] شهید میکند و [illegible]
از حضرت [illegible] آنحضرت [illegible] پس جمیع ائمه ۲ با جد بزرگوار
براد و شفقه [illegible] فاطمه زهرا [illegible] برپا میشود
در یعنی [illegible] خدا [illegible] الله [illegible]
ظاهر کنند شیطان لعین با اولاد و یاران شیاطین
شیاطین ظاهر شوند با عاقبت ائمه هدی جنگ کنند

با عاقبت ائمه هدی جنگ کنند و جمیع کفار را در هم شکسته
میشوند و روز دوم شیطان لعین علم عثمانی را بر خاک
انداخته و فرار میکند لشکر فریاد میکند کجا فرار میکنید
میگوید یاد شده باز مسلمانان غالب شده ای ملعون
گویند چرا [illegible] پیغمبر [illegible] جنگ کند
با [illegible] که [illegible] پیغمبر صلوات ... بر [illegible] شده
و حربه [illegible] به دست مبارک دارد و در یعنی میآید چون آن
حضرت را یعنی رسول الله [illegible] شیطان فرار شد
و آن ملعون را میکشد پس جمیع اولاد و یاران شیاطین
کشته میشوند و در یعنی از [illegible] و ظلمت و جور
تمام پاک میشود و از [illegible] الی یوم الوقت المعلوم از خدا
در قرآن خبر داده [illegible] الشیطان گفت فانظرنی
الی یوم الوقت المعلوم [illegible]
و [illegible] وقت معلوم [illegible] آن ملعون را

بجز آن ملون و در آن بعد گشته و نشو و نمو توجیهی خاصی در قدرت
جاری و جمع را خلق کند و متمتع شوند بانواع نعمتها
باشد قدرت را خدا بجز اینها و این قوه مرا ابتلا جز از براحتی
را متحمل خود گرفته دارد و جمیع خزانه و برکات
رحمت ظاهر شود و اصل معرفت خدا را نمیکند
و جمیع حرام را در امور صلاحی خدا را عبادت کند
و معلوم است که خود منقلب میشوند حد تقوی
اول را مبلغ ۱ اگر تقرب شده مطلق عدل بر درجات
مساوی نبوده زمان جزا از بنا بار زمان اعمال و حاکم
را مطلق عقل و نقل است خدا و تدبیر در قرآن
مجهول در امور و نعمتهای خود مخفی جاهای با بیشتر فلا
بجز آن الا مثلها نمیکند منقی کند جزای داده و تشویق
هر مثل از معرفت معرفت و این بنا این بعضی از قرآن
یک ساعت با یکی با یک عمر معرفت خدا نموده است

معرفت خدا کنند بجز در جهنم بوده معذب شوند جاودان گفته
و نشر و بعد از معرفت است و یک بقیه آنقدر از اینها ابتلا شده
و بیان آنها ملائکه خواندند و عمیق و برهان است عقل و نقل
و نقل ادراک میکند جانی از معاصی جلو و در جهنم است
مانند کفر کتاب و تحریف قرآن و معرفت حقیقی منجر
و نیز عقلی اینها انتساب از گناه مطلق و در جمیع عمر خود
حمد و در آن سبب آن شد و اینها [illegible] فطرتی دارای
جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد و نیز نحس است
ظاهر است از جمیع جهاد و حکما و ادب و جاه و دعا
و سخاوت و سایر صفات حمیده و جمیع بسیار علاوه دارد سلطنه
جمیع علم و دولت و قدرت و همت خود و حرف آنها باید
این کسانی مستقل شود به جمیع کمالات ظاهری و معنوی و باطنی
و محقق شود بجهت جمیع علوم و فنون و صنایع عالم
بعضی ناگاه یک عقوبت بسیار ظاهر شود که بر آنها از بعضی
زمین حقه هلاک و فنا و فنا کنند و باشند

و فانی باشند اما بلاتاء حرکت آنها پس در مقصد باین
آن عقوبت چه قدر خواهد بود نامها در باخوتها آنها پس عقد
البته اتفاق جمیع عقلا است بعقوبه العذاب سرمدی
عقوبت بعد خرابی قرار جزئیه بلکه ابد الدهر عباد و حصه
قرار بیک خواه جنین بار خواهند شد و خداوند مالک
الملوک مقتدر باین قدرت کامله و حکمت بالغه خود
خلق فرموده بود ایشان کهنها کرده آنرا بیکار موقت
بوجود آمده که حقوق الهیه حتی احکام دائما نقص
این مطلب یک صد و بیست هزار بیشتر پیغمبر [illegible]
ایجاد فرموده در ایشان اتفاق دو جنبه بیاورید [illegible] در
آن موقت اعواد آن باشند در ایشان فرام محدود
بایجاد آن خلق فیض آنچه در اخلاق ۲ در ایجاد و نهایت
ایجاد کنند و بار کوتاه راحت و مشقت و تلاف جایی
دهان اینجا وجود جای اراده نیست از ذکر جمیع مخلوقات [illegible]

و در این جا حقیقی حقیقی است حقیقی دنیا و معه جاها معنی
دنیا پیامبر است کند دائما بحر فیضی در عقیده در دراست
آن نمایند آن قدر او قبایح کنند و وجوه به ابواب
دوزخ بیار در ایشان حاضرین از حقوق نمودند تا آنکه عقوبت
طلبها نفس اماره و جنبه قوت و شقاوت
تعقیب بعد نشود و آنها موقت در اینجا التجاء کارها
کفر و هدایت را ضلالت مبدل نمایند و آن دنیا
موقت بعد از تمام باشد در جمیع خلقت آنها
منظور حقوق [illegible] در یک [illegible] تا لیک
عجز [illegible] نماید اتفاق جمیع عقلا است آن خداوند
عالی ابد الدهر ادرار در آن معصیت [illegible] رفتار
[illegible] را [illegible] آن دنیا موقت باشد در جبر
مجبور مطلوب ذات حضرت احدیت است و رفتار
آن موجب نقض غرض واجب الوجود است

ایمن از نفس و هوی و ریاست ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون ای لیعرفون از کلمه ما و الا که ادات حصر است
حصر است نفی غرض خلقت جن و انس را مگر معرفت
نفی غیر آن دارد غایت معرفت زیرا عبودیت
و بندگی با معرفت و شناختن خداوند احدیت
مقدور شود پس معلوم شد که غرض خداوند از خلقت
و خلق انسان معرفت است و اینان را بسیار معرفت
میبرند و آن نقد را در ... معرفت
حصول ...

جزو هفتم

۱ در خبر وارد شده اما از زمان ظاهر شود النفس ... و اقبل
ایمان شد اگر ثابت قبل بعد از آن دور بند نفعش حدیث را اسید
شهدا انه بعد از آنکه از گفتن بجای کفار و منافقین را بلا نه بند
نفعش جدا بحرام شد بیش از آن نفر جا ادارد و خداوند احد
جنبی ۲ و ۴ داد آن تجرد و نفقا ذن ۲ ۱ و داشتن نفعش جمع حیس ۲
و آن چه در معصیت اسباب فنا و دین در ایمان شد و خود
خلود در جهنم است اما معصی از اورد جهالت و غفلت ابد
در حق معصیت مشغول شود و توبه کند و مغفرت از آن
معصیت نیست فراق آن معصیت توبه کند پس ... شود و توبه کند
و چه وافق آنها مراتب ایمان و خوف از خداوند رحمی ندامت
حاصل کند بعد از آن مواخذت توبه او است و بیان کند به جزای او
خواهد شد هر بار از بار بار انجه هی باز آن که آورد استتار
بار آن ... در ... و در آنجا بدی شد حد بار از توبه شکنی باز آن
آیه ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد
ذلک و اصلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم سوره
نحل آیه حاصل نیز است کتابیکه معصی از اورد جهالت

از روی حالت گریه داری و روی شادی اما گریه ... توبه بکنید و اصلاح صحف
خود را با اعمال خیر نمایید پس بعد از توبه البته خداوند ... [illegible]
این آیه دلالت دارد بر تجسم ... اعمال ... از اینجا در صحف
موجب آنکه گفته شد در ... [illegible] خلود در ...
حیا نمی‌کند در سوره بقره وارد اِنَّ اللهَ لا یَستَحیی أن ...
بلی و نعیم ... [illegible] ... خدا ... تجوید ...
و از ... عزار مؤمنین را ... مقصود ... بشر الکافر
بشر الکافر ... عمله ... [illegible]
از عمل ... اما بشر المؤمنین ... عمله ... مؤمنین
از عمل ... از حضرت رضا ع روایت شده ...
روز قیامت ... مؤمنین ... [illegible]
و خود ... متوجه ... عمل خود ... [illegible]
حق ... و نظر ... [illegible] ...
شده ... [illegible] ...
خوشحال شود و ... غضب ... [illegible]
آنگاه پس خطاب ... [illegible]

این همه‌ای ... اعمال ... را در دنیا بجای ... در دنیا
جوان ... نظر کند ... بر حق ... [illegible]
... مرتب این اعمال ... خطاب ... [illegible]
و ... در دنیا ... [illegible]
... [illegible] ... ایمان
... [illegible] ... مؤمنین در ...
... [illegible] ... خواهد ... [illegible]
... [illegible] ... و سایر ... دارد
و طواف خانه خدا و ... و سایر اعمال خیر را
... [illegible] ... مانند ... [illegible]
آثار ... مؤمنین ... [illegible] ... شیخ ... علیه الرحمه
در کتاب کشف الغطاء ... [illegible]
... اصل ایمان ... یگانگی خدا و نبوت محمد ص ... [illegible]
و سایر فرائض ... از کمالات ایمان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... فرائض ... [illegible]

دشمنی او را اقدام از ادنی محبت و موافقت با او در زمان و بغض

با دشمنان او نیست تحقیق نماید مؤمنی کامل است چه پیغمبر

رسول خدا فرمود روز غدیر خم حضرت امیر ع را بلند کرد و فرمود

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ... دین

کامل شد بجهت محبت و ولایت علی ابن ابیطالب و نعمت

شما را کامل گردانیدم و شیخ صدوق علیه الرحمه در معانی الا

اخبار روایت نموده که فرمود رسول خدا با امیر المؤمنین

فرمود یا علی مثل تو در امت من مثل قل هو الله احد

است هر کس یکدفعه او را بخواند ثواب تلاوت یک ثلث قرآن

را دارد و هر که دو مرتبه بخواند ثواب تلاوت دو ثلث قرآن

پیدا کند و هر که سه مرتبه قل هو الله احد را بخواند ثواب تلاوت

تمام قرآن را تحصیل کند و هر کس ترا بزبان دوست دارد

یک ثلث از ایمان را دارا شده و هر کس ترا بزبان و قلب

دوست بدارد دو ثلث ایمان را دارا شده و هر که ترا

بزبان و قلب دوست بدارد و بدست خود نیز یاری کند

تمام ایمان خود را کامل کرده است

پس دانسته شد محبت علی ابن ابیطالب و اولاد طاهرینش از

ارکان حقیقت و عمده ایمان کامل است فرموده معظم له

فرمایش حضرت باقر ع که فرمود هل الدین الا الحب

و البغض نیز اشاره باین باشد و دین نیز از محبت علی و بغض

با دشمنان علی را اینجا استوار است نیز شده و دین

مگر محبت علی و بغض با دشمنان علی حضرت صادق ع فرمود

الایمان هو الحب و الحب هو الایمان نیز

ایمان محبت علی است و محبت علی ایمان است شیخ صدوق در کتاب

امالی روایت نموده که فرمود امیر المؤمنین ع یا ابن عباس

حب خدا و رسول خدا و نیز باعث محبت ایمان و بغض

و بغض نیز کفر و نفاق است قل یمنی و الالاء علی انعمی

لا تنافقنی علی ... حتی اکبر اذ ... علی

... الخلق ... نیز بعد از ... حکم

دوست بدارد علی مرتضی را ... از ... کیمیا

از محبت علی کیمیا است چون ...

بدل شود بحسنات نیز چنانکه گناهان مؤمن جبران شود و اگر
طینت کفر ممحض محبت علی چون اکسیر مؤمنی جز آن را [illegible]
بدل بحسنات کند و در طینت او فضل ایمان نیست خدا و رسول
قرآن بدان جز ذریه و فرزند فاطمه و [illegible] ال الله
سیئاتهم حسنات نیز این مؤمنین که [illegible] هستند [illegible] بدیل میکند
بدیل اتیان الحسنات در علل الشرایع روایت شده است
[illegible] فرمود حضرت باقر ع در مقام اصل ایمان این
[illegible] را در اباء الحق بسیار نظر باین بیانات ظاهر شده است
معنی حدیث حب علی حسنة لا یضر معها سیئة
نیز محبت علی علیه السلام [illegible] رساند با [illegible]
[illegible] بعبارت اخری آنکه دارای محبت علی است ایمان کامل
باشد اگر گناهی هم پر از قبیل زنا و لواط و سرقت و قطع
رحم او را و تجری [illegible] را ایمانی را بر دارد و داخل جهنم
گردد و اگر استحقاق آن را در عمیق [illegible] او در جهنم خواهد
البته بر شفاعت شفعاء جز آن [illegible] خواهد شد
و آن ظلمت معصیت از طینت مؤمن کسی [illegible] است و از [illegible]

بجهت امر اینکه با طینت ایشان مخلوط شده بود از [illegible]
موافق قاعده ان الحسنات یذهبن السیئات [illegible] موجب [illegible]
[illegible] ملاحظه حضرت باقر ع
[illegible] الحق فرمود مؤمنی منجر زنا و لواط [illegible]
[illegible] الحق عرض کرد [illegible] شیعیان [illegible]
دیده ام الخ حضرت جواب فرمود [illegible]
[illegible] از شیعیان [illegible] میکند از طینت [illegible]
مؤمنین مخلوط شده است و بر میگردد باصل خود [illegible]
مؤمنین از حقیقت ایمان [illegible]
از اباء الحق [illegible] مؤمنین و منافق را
[illegible] مؤمنی را جان [illegible] اگر دنیا را
[illegible] از جهت اصل
[illegible] منافق را
[illegible]
کند [illegible] دهند [illegible] از کفر [illegible]

با ایشان حقیقت جای گیرند را فراموش شود پس حضرت جز
نفرمود و شاید فرا دادن بود حقیقت ایمان و کفر
[illegible] است آن از طینت مؤمن و کافر ظاهر می‌شود پس
صفات [illegible] در کفار [illegible] شده است زیرا از طینت مؤمنین است
و [illegible] مؤمنین و شاید هم در مؤمنین با بعضی [illegible]
زیرا از طینت کافر است [illegible] و کلینی در اصول کافی از حضرت
صادق ع روایت شده است از حضرت [illegible] محمد ابن عبیده
فرمود چون شخص مؤمن اراده زنا کند و بخواهد [illegible]
[illegible] روح ایمان از او میرود و چون برخیزد دوباره آن روح با او
برمیگردد پس حضرت از رسول خدا روایت [illegible] فرمود آنحضرت
فرمود از خدا در [illegible] سوره [illegible] آیه [illegible] روح منه
آن روح ایمان است [illegible] در قبر [illegible]
پیغمبر خدا فرمود [illegible] ایمان [illegible] دانسته
[illegible] جهات نور ایمان و محبت علی ابن ابیطالب است
پس باید دانست [illegible] انوار ایمان [illegible] در روز
قیامت [illegible] نور [illegible] ابن ابیطالب است [illegible] در سوره
[illegible]

[illegible] در سوره [illegible] فرمود [illegible] کل [illegible] پس
[illegible] جمع [illegible] با خودشان [illegible]
خوانده [illegible] روایت [illegible] صدوق
[illegible] در علل الشرایع از ابابصیر از حضرت صادق ع سؤال
نمود چرا [illegible] کافر [illegible] جهت [illegible] می‌شوم
آنحضرت فرمود [illegible] ایشان از [illegible] ما اهل
بیت است زیرا ما [illegible] از نور خدا خلق شده‌ایم
و طینت ما و [illegible] اگر طینت کفار و ظلمت [illegible]
در طینت ما مخلوط شود [illegible] ما و ایشان یکسان [illegible]
[illegible] ابوبصیر عرض
[illegible] طینت و نور ما [illegible] آنحضرت فرمود با
قسم بخدا [illegible] ابوبصیر آیا [illegible] طلوع کند شعاع
او جدا است از او [illegible] ابوبصیر عرض کرد [illegible] جدا است
آنحضرت فرمود چون آفتاب غروب کند شعاع
او متصل با [illegible] خواهد شد [illegible] ابوبصیر عرض [illegible]

عرض کرد با آنحضرت فرمود قسم بخدائیکه جان از [illegible]
خدا خلق شده و بدن خلاص میگردد و قسم بخدا اگر شما را
بما ملحق خواهید شد و ما شما را شفاعت خواهیم کرد
از این خبر معلوم [crossed out] میشود که شیعیان علی ابن ابی طالب
بهر درجه از ایمان که باشند از اهل بهشت هستند چنانچه
شیخ صدوق در معانی الاخبار از حضرت صادق
از حضرت صادق [illegible] روایت کرده از رسول خدا که داخل
بهشت نمیشود کسیکه در قلب او مثقال حبه از خردل
کبر بوده باشد و داخل جهنم نمیشود کسیکه در قلب او
حبه از خردل از ایمان [illegible] بوده باشد عرض کرد خدایت
شوم کسیکه دارای کبر نباشد [illegible] انسانها [illegible] سوار شود
با لباس خوب بپوشند و [illegible] از او مقابله [illegible] بعد آنحضرت
فرمود مراد از کبر انانیت بلکه انکار حق است
و ایمان اقرار بحق است [illegible] در مجمع البحرین [illegible]
در ماده عصی [illegible] عام [illegible] حدیث را

این حدیث قدسی را نقل نموده از بحار الانوار [illegible]
از جمله علمای اهل سنت [illegible] از پیغمبر خدا [illegible]
لا دخل الجنة من اطاع علیا وان
عصانی ولا ادخل النار من عصاه
وان [crossed out] اطاعنی یعنی بهشت داخل میکنم
کسیرا که علی را اطاعت کند اگرچه مرا
معصیت کرده باشد و آتش داخل جهنم میکنم کسی را
که علی را معصیت کرده باشد اگرچه مرا اطاعت
نموده باشد و مراد از اطاعت [illegible] اینست [illegible] داده
محبت او [illegible] نه اعمال صالحه و عبادات [illegible]
مطیع خدا در اعمال صالحه مطیع علی نباشد و بالعکس
[illegible] ادای [illegible] و بالعکس [illegible]
در روایت جامعه فرموده من اطاعکم فقد اطاع الله
و من عصاکم فقد عصی الله [illegible]

نیکو گردد تا با همه خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت نموده

و از آنکه ترک آن را مخالفت کند خدا را مخالفت نموده است پس آنکه

انفکاک از اطاعت خدا از طاعت عباد با انکه

در عملی در حد نفس نکرده فرشته بسیار اجر کرده

از اطاعت محبت او است اگرچه با مخالفت خدا باشد

در اوامر و نواهی او قرار دارد اطاعت خدا اعمال صالحه

را به نفس خود سودمند خواهد بود اگرچه در مخالفت‌های دیگر

عمل سیئه انجام کند در غیر شیعه بسیاری از اعمال خیر

مانند نماز و روزه و قرائت قرآن و حفظ قرآن و تلاوت

متمع در اشعار ولادت قرآن در باره امام حسین بسیاری از آن

با محبت ع سودمند نیست و خواهد بود چنانچه فرمود

و بغض علی سیئة لا تنفع معها حسنة

غیر دشمن ع [illegible] مسیحی [illegible] با بودن [illegible] منفعت

نخواهد بخشید و جز از روز قیامت نیز از اعمال محبین حسنات

را از طرف موفق خواهد بود و گناهان محبان با حسنات ایشان

محو خواهد شد [illegible] داده می‌شود

و لیکن چنانچه ایمان ایشان و عمل [illegible] شود از رحمت [illegible]

نباشد [illegible] احسان [illegible] حضرت [illegible] بر [illegible]

مغفرت [illegible] در [illegible] ایشان [illegible]

و یبدل الله سیئاتهم حسنات [illegible]

[illegible] در [illegible] از [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible] حقوق [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible]

و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا

ولنحمل خطایاکم وما هم بحاملین من خطایاهم

من شیء انهم لکاذبون ولیحملن اثقالهم و اثقالا

مع اثقالهم [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

باشد [illegible] خواهم کرد [illegible] و قال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اما باید

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] دیگران [illegible]

دیگران [illegible] شیعیان [illegible] [illegible] عمل

از جمله آیات تورات علامت فرموده لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیامة

و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم الا ساء ما یزرون

یعنی باید بر دارند منافقین جمیع معاصی خود را در روز قیامت

و معاصی آن کسانیرا که گمراه کرده بودند ایشان را آگاه باشید

که بد باشد آن چیزی را که بر میدارند پس از این جا اینهم معلوم شد

که کفار و منافقین حاسد را که سود مند نخواهند بود

مانند خوارج نهروان که با کبرای [illegible] خود [illegible] اول

امیر المومنین کشتند قرآن را حفظ کرده بودند شما

پس کشته خرد و امامی کشتند و مانند خلفای بنی امیه و بنی

عباس که خود را شیعه میدانستند اما شیعه امام کشی بودند

و مانند [illegible] از حرام [illegible] که [illegible] و تجارت

خود چون [illegible] و قدرت [illegible] خود را شده در معاصی [illegible] شوند

و خدا وندرا فراموش کنند و ایمان خود را [illegible]

و [illegible] درسد [illegible] سادات و علما [illegible] بدون

تشخیص [illegible] حق را [illegible] و از دست [illegible] و غیاب

ایشان را [illegible] جواز [illegible] کنند و از [illegible] پیدا کنند

مانند [illegible] مراد [illegible] درسد و کشتی امام [illegible]

حضرت باقر ع فرموده میخواهی [illegible] اهل الحق تلاوت کنم از قرآن

آیه را که دلالت کند بر محروم بودن طایفه کفار و مومنین

و ابا اسحق عرض کرد بلی یابن رسول الله [illegible] سوره

نجم را تلاوت فرمود الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش

الا اللمم ان ربک واسع المغفرة هو اعلم

بکم اذ انشاکم من الارض فلا تزکوا انفسکم هو

اعلم بمن اتقی یعنی آنانکه اجتناب کنند از معاصی

کبیره و فواحش و بجا نیاورند معاصی موجبه حد دنیوی را

مانند قتل زنا و دزدی و قذف و معاصی موجبه

حد آخرویرا مانند قتل و [illegible] و عاق والدین

و [illegible] با [illegible] و مرتکب نشوند اللمم یعنی معاصی صغیره را

که [illegible] از کفار [illegible] نشوند و توبه کنند و ملامت نفس

خود کنند پس بدرستیکه خدا امرزش بسیاری دارد و او داناتر است

بشما [illegible] از خاک [illegible]

[illegible] مستعفین [illegible]

[illegible] پس [illegible] روز [illegible]

و [illegible] خدا داناتر است

داخل است یا جهل تقوا دارند بگوید اعمال ظاهری شان از جانب
گوشت و جوارح است اگر ایمان بوده باشد بیرون این اعمال
ظاهریه اثبات تقوای واقعیه را نمیکند یعنی بار روزه و نماز
اعمال ظاهر منافقین ظاهر میشود و [illegible] دارا [illegible] نخواهد
داشت پیروانشان مجلسی و وقتی که او [illegible] دنیا را بگوید منافقین
خارج اند است و نخواهد بود چنانچه در طایفه اثنا عشریه
اتفاق حق پیدا میشوند که در مصداق آیه شریفه سوره آل عمران
یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون
برای آن حرف چیزی را در باطن ایشان نیست و در ظاهر قائل
توحید خدا و نبوت محمد بن عبدالله و امامت ائمه اثنا عشر میباشند
در باطن هیچ [illegible] در هیچ منتجب اند [illegible] اصلاً خدا و رسول
و [illegible] و در تقیه ایشان شده و اعتقاد [illegible] بکند شر ظاهر ایشان
کور کافر بر جلیل [illegible] طرفی قهر خداوند عز و جل خصوصی
این عهد در زمان ما از بر دو تا [illegible] جاهل [illegible] عاجز و ناتوان از [illegible]
متمسک با خلاق ظاهریه و بلاغت زبانی و چاپلوسی و طاقت
لسان شده و جمیع امور دنیا را به دست خود و دیگران را اطاعت
نگذارده و یکدیگر را حیران و سرگردان کرده و خود و دیگران

را هیچ و بی نشان گذارده و درباره اینگونه مردمان فرموده خدا
در حدیث قدسی بیان فرموده یا بنی آدم اذا کان قولک
ملیحاً و عملک قبیحاً فانت من المنافقین یعنی ای آدم
اگر زبانت خوش و شیرین باشد و عملت قبیح و زشت
پس تو از گروه منافقین منافقی و دیگر مردمی هستند
که [illegible] حقوق واجبه خدا و خلق را از دست داده اند
و در حقیقت حافظان حقوق مخلوقات را از قبیل رحم و مرد
و اخوان و مؤمنین [illegible] صدیق و همسایگان و دیگران
از [illegible] داشته علماء و ابدال [illegible] و نقصدار از حال
ایشان [illegible] واقعه [illegible] است و یکی دیگر از اعظم
معاشی بر هم زده اند رغبت و حرص به دنیا و جمع مال را زیاد
کنند مشغول به مال و [illegible] رفیعه و فراهم بودن اسباب
زینت و تجملات شده و کمال بر [illegible] متحقق پیدا کرده
و بجهت فریب دادن مردم [illegible] بودن از دستشان [illegible] ایشان
و [illegible] اموال [illegible] اعمال [illegible] از قبیل [illegible] جات
و مجلس [illegible] ذکر و [illegible] را [illegible] میدهند
و مسئله الاهم فالاهم را فراموش نموده و [illegible] اند

و ندانستن حقایق و همه در گاه و در آنان اعراض پیدا کنند
بالنتیجه موجب نفاق واقعی و شرک خفی و اخفی و موجب
هلاک دینی و ایمانی شان خواهد شد در تارک الصلاة
از جمله روایت شیخ صدوق در علل الشرایع و کلینی است
در کافی از حضرت صادق ع بمسعدة ابن صدقه فرموده است
نامیده شده تارک الصلاة را کافر و نامیده نشده است زانی
سوال با آن اینست که اهل زنا و امثال معاصی در شهوات
خود مغلوب و مضطر است لیکن تارک الصلاة استخفاف
میکند بامر الله از روی اختیار چونکه تارک الصلاة با کمال
[illegible] از میل بدانچه محقق مکلف نیست در زندگی
نیست و موجب اگر خواهد بوجوب شکنند مستهوا [illegible]
آخرت است در سوره روم و اقیموا الصلوة و لا تکونوا من
المشرکین نیز پیا کنید نماز را و خود را از نماز نکردن از مرتکبین
شرک ندانید و در سوره رسول خدا ص ترک الصلوة متعمداً فقد
کفر نیز اگر ترک کند نماز را عمداً پس تحقیق کافر شده است
ابن [illegible] وارد شده است [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] زنا کند [illegible] خدا

زنا کند بدتر است از اینکه نماز را عمداً ترک کند چرا؟ تا حاجت از موجبات
نفاق است در آیه [illegible] و ما منعهم [illegible] شفاعت است بر این مخلوق
کفار و منافقین وارد شده اند در سوره بقره فرموده من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه یعنی کیست آن کسیکه در نزد خدا
بی اذن خدا شفاعت کند و در سوره انبیاء فرموده لا یسبقونه
بالقول و هم بامره یعملون یعنی سبقت نگیرند انبیاء و در نزد
بر خدا و همه ایشان بامر خدا رفتار و اطاعت میکنند و باز در
همین سوره فرموده و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت
نمیکنند انبیاء مگر از برای کسیکه در نزد خدا پسندیده باشد و خدا
درباره اینگونه منافقین نظر نفرموده ندادند ناموسشان شفاعت
شفاعت شده پس پیغمبر از آنها شفاعت نخواهد کرد [illegible]
آیه نظر به نفوذ منافقین اینست که پیغمبر اگر فرضاً استغفار
نکرده در بارهٔ منافقین [illegible] حال اینکه پیغمبر ص
ام استغفار نکرد درباره ایشان [illegible] اعتقادات
منافقان پیغمبر [illegible] فهو [illegible] نیز [illegible]
[illegible] محروم شوند
[illegible]

حتی مدینه و بقاء ذریه خدا از اسلام خارج جان مذهب نبوده

و اگر نهی پروردگار نشده بود این آمده بزرگ مودت با ایشان است

مع ذلک در سوره توبه فرموده یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا

آباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من

یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون پس آنکه ایمان آورده اند

اگر اختیار کنند پدران و برادران که کفر را بر ایمان اختیار

کرده پدران و برادران هم پیدا کنند دوستی ایشان را است

بدارند پس آنکس ظلم بنفس خود کرده است جهت نهی خداوند

جبار از مودت با کفار همان تا جهت در غذا و لباس دامان

آن کفار باشد مذکور شد در کفار که جان و مال و عرض مسلمانان

باشد اخطار ایشان و تسلط ایشان باشد منجر بجان مسلمانان

و پیدا شدن ضعف بدین و ملت باشد در مسلمانان و حال

آنکه خدا میفرماید در سوره نساء و لن یجعل الله للکافرین

علی المؤمنین سبیلا اگر اراضی ایشان غصب شده بلاد مسلمانان

بیچاره ضعف از ضعف دینی و ایمان نقص توکل و اعتماد ایشان

بخداوند رحمت ... کفار را فراهم آورده و خود را در تجارت

و ضعف ... و استعمال ... الکفر ... [illegible]

در بلاد خود ... ساختند ... الاسلام ... ایشان

و زنان و مردان برای حال خودشان را دارم و بیمار بخدمت

ایشان را داده و جمیع منافع خودشان را صرف منافع خود را

بکرده با ایشان الزام نموده و بازار خودشان کساد شده و کار حاجی

خودشان را خراب شده با آن ... در ... [illegible]

سوره مجادله ... الکافرون ... [illegible]

در ... حق نازل شد ... مانند عتبه

عتبه ابن ربیعه و امیه ابن خلف و ولید ابن مغیره

و عاص ... آمدند خدمت رسول خدا و عرض کردند ای رسول خدا

... در دین ... [illegible]

اگر دین ... [illegible]

و اگر دین ... [illegible]

پس سوره ... نازل شد ... الکافرون

... دین ... [illegible]

... منافق ... [illegible]

... [illegible]

بعضی از کافران ... مانند عبدالله ...

... [illegible]

در وجه کافران و لذائذ طغیانی که دود ایشان را بجهنم میزند

اگر چه بواسطهٔ شکر آن لایق رفیق الهیت نباشند

چون شکر و اندیشه اندوزان عادل و حاتم طائیان افلاطون در جهنم

جهنمی از ایشان مهار نسوا احراز شوند که بوجود

کار کرده اند بیا لا یجب علاقت ... جهنمی و سد کامی

بواسطهٔ لیقی از حقایق حشر نور ایمان در قلوب لیکن از انبیاء

بیاید ایشان را از ظلمت کفر بروشنائی ایمان هدایت نماید و در دنیا

بعید از کفر چنانچه ابا در صلوات ایشان ملحان شده در قیامت با اهل

عزت محشور نشوند پس ای کافر و مؤمنی که در کار آیند در راه

حق تعالی جهاد نفس خود را از دست بدهید و خود را در مصداق

این سوره عنکبوت والذین جاهدوا فینا

لنهدینهم سبلنا در راه وصل کنایه که جهد نفس کند

در راه حق تعالی البته در آتیه خواهم یافت که تو راه حق مارا

پس آنکه کار شدنی از حضرت احدیت حاصل است باید توفیق

در رستگاری کوشد رستگار گردد و آنکه توفیق است بگیرد که شیخ ...

در راه اشغال خود ساز در دنیا که ... معنی ... عمل نماید و بعد

در دنیا فانی در سوره ... ام ... تم لاس ... آن عرفانی توفیق

در حدیث قدسی فرموده حضرت حق ای پسر آدم اگر حجر تو

دیگر تو ورزد دنیا و ملوک ساده تو ... تمام در دنیا ... تو

جمع شوید در عبادت خدا در مملکت فرمان ... شده شعر

نمیکردم خلق تا شود رتق بلکه تا بر بندگان جود کنی وارث

تا رجحان کند بر معصیت خدا در مملکت فرقه ... وارد شد

شعر که حقیقی تا ثبات کافر گردد بروامی کرباسش شد کرد

فرموده در مطلب دیگر سوره بقره هست اوفوا بعهدی

اوف بعهدکم تو وفا کند بعهد من تا من دنیا که بعهد تو

حضرت ... ۴ ... ادا در عهد اول ایمان ... عهد

تا ... هست از خلقت بندگان را بایمان ...

رسیدن دو ۵ ... یکدوست از توفیق ...

شعبان ... حیات ... محو شدن ...

... التحیات ... شب ... شد

تا ... از ... یک ... الله ...

... حیات ... توفیق در آنجا ...

اما کافر در آنجا خلود ... عقوبت محقق ... توفیق

ذکر میکنیم بعضی از دستورات اخلاقی را از آیاتیکه نازل شده
از آن جمله در سوره بنی اسرائیل دستور داده به اطاعت والدین
و فرموده است (وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا)
یعنی حکم فرموده پروردگار تو که غیر او را عبادت نکنید مگر ذات او را
و احسان کنید به والدین خود و در سوره بنی اسرائیل در قتل
اولاد (ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم
وایاکم ان قتلهم کان خطأ کبیرا) نکشید اولاد را
از ترس تنگدستی فرزندان را و شما را روزی میدهیم بدرستیکه کشتن ایشان
معصیت بزرگیست و در بنی اسرائیل در قتل نفوس (ولا تقتلوا
النفس التی حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما
فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان
منصورا) نکشید نفسی که محترم داشته خدا مگر بحق و کسیکه کشته شود مظلوما پس
بتحقیق ما از برای ولی مقتول قدرت قرار دادیم در اینجا ولی او اسراف
نکند در قتل در قصاص زیرا او را قوت داده شده است و بعضی
از مفسرین منصور را مراد از مقتول مظلوم حضرت سیدالشهداء
و ولی او را حضرت قائم [illegible] دانسته که از خون او [illegible]

نکند اسراف نکرده است و نیز در سوره بنی اسرائیل است در تصرف
اموال ~~ایتام~~ ایتام است (ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی
هی احسن) نزدیک مال یتیم نروید مگر بطوریکه صرفه او در آن باشد
و نیز در سوره بنی اسرائیل است در تمام دادن کیل و وزن (واوفوا
الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس المستقیم) تمام بدهید کیل
را وقتی که کیل کنید و کشید با ترازوی راست کیل
تمام و کشیدن راست نیکو است در سوره بنی اسرائیل است در عمل
نکردن بغیر علم (ولا تقف ما لیس لک به علم) پیروی و اعتماد
مکن چیزی را که باو علم نداری و نیز در سوره بنی اسرائیل
و در از تکبر (ولا تمش فی الارض مرحا) راه مرو در زمین
بتکبر یعنی براحت نه بتکبر و در هیچ از آیات خداوند
عالم بیان عفو و آشنائی از بندگان خود بیان نموده است
اما از شرک و منافقی نازل شده است از جمله
آیاتیکه در سوره بنی اسرائیل است (ولا تجعل مع الله الها
آخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا) نه قرار بده با خداوند
به حق خدائی دیگر را که بیفتی در جهنم ملامت شده

دراسته از رحمت و آخر سوره انشقاق است و اما
من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا
ویصلی سعیرا یعنی کسیکه نامه اعمال او در پشت سر او داده
شود در روز قیامت فریاد کند از هلاکت خود و بیفتند
در آن طبقه سعیر نامیده شده است و آخر سوره
ملک است کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها
الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا
وقلنا ما نزل الله من شیء یعنی هر وقت ریخته
شود فوجی از مردم در جهنم خازنان جهنم از ایشان سؤال
میکنند آیا در دنیا ترساننده از برای شما نیامده بود گویند
آمده بود ولیکن ما تکذیب کردیم و گفتیم [illegible]
خدا نفرستاده است سوره واقعه و اما ان کان من
المکذبین الضالین فنزل من حمیم وتصلیة جحیم
یعنی اگر از قوم از تکذیب کنندگان آیات و گمراهان بوده باشند
پس جای حمیم جهنم از جانب خدا از برای ایشان است و در [illegible]
آخر سوره شعرا است و برزت الجحیم للغاوین وقیل لهم

اینما کنتم تعبدون من دون الله یعنی ظاهر شود طبقه
جحیم از برای مردم گمراه کننده و با ایشان خواهند گفت کجا
بوده اید آن کسانیرا که عبادت میکردید غیر از خدا را و آخر
سوره نساء است و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه
جهنم خالدا فیها یعنی کسیکه بکشد مؤمنی را از روی تعمد و تجری
[illegible] حقوق [illegible] قاتل بجهت دین و ایمان
آن مؤمنی بوده و ضلال بداند چنین قتلی را آتشه ای قتل
کفر و ضلال دانستی او بدعت است پس جزاء او جهنم است
که در جای آن [illegible] عذاب و خلود
در جهنم از برای [illegible] داشته شده فقط مؤمنی را کافر
و منافق پس باید دانست که [illegible] در دنیا و آخرت
از جانب خدا ایجاد شده همه آن از برای محمد و آل محمد و اهل بیت
آنها از انوار طیبه و طاهره ایشان است پس [illegible] از برای
کسانیکه از فاضل طینت ایشان خلق شده اند
از شیعیان ایشان باشند بشارت بر

بشارت نهم آنکه نظر باحادیث و اخبار اهل بیت
اطهار بهشت از فاضل طینت حقیقی شیعیان آل عبا
خلقت سید الشهدا خلق شده است و گل وجود او مالک
و فرمانبردار هر ملک بجهت زیارت و محبت آن
نخواهد بود سوای اهل بیت و نتیجه وجود مبارک حضرت
ختمی مرتبت محمد مصطفی و شاه ولایت علی مرتضی و در
نتیجه جمیع عبادات و حسنات مظهر النجابت
دعوات او چنانچه وارد شده طایفه داخل بهشت
شوند داخل بهشت شوند و آنها مهمان اهل بهشت
باشند پس از گذشت خیر وقت ملاقات حاصل کنند
و عرض کنند الهی و شیعیان ما در بهشت خانه بنا کرده
حضرت سید الشهدا زیرا که بهشت از فاضل طینت حقیقی
است و قرار ندارد و در او گل مگر بزیارت آنحضرت
و نظر بجهت ما این و ثواب دست انوار والا مقام
او ... خلق ... امیدی در بهشت

عزیز است حقیقه شهادت امام حسین را برای اظهار عفو
دیگر بعد آدم برای سید عالم تو اصل حوا رسید تا روز قیامت
تا روز قیامت اسلام فاطمه زهرا ۱۴ در جنات
حاضر شو و حق سید الشهدا اهل بیت و ما
او در حق و اهل ... و عاشق ... اسباب
کل نجات شیعیان آن حسین ... ملائکه ...
در محبت سید الشهدا ... اظهار که خلقت
مغفرت خداوند و حدیث ... خوب ... سینه
حقوق آقا ... عزای ... نجات ...
که ... رقت قلب و رقت قلب که ...
از محبت ... محبت ... و محبت ... و ...
در ... محبت ... محبت ...
احدیث چنانچه در ... جاهی ... حق
الحمد ... فقس ... الله ... ثواب است
دارد ... خدا را دوست دارد محبت ... خدا ...

پس خدا را کسی دوست خواهد داشت که پیغمبر را دوست بدارد

و اینکه قُل اِن کُنتُم تُحِبّونَ اللهَ فَاتَّبِعونی یُحبِبکُمُ الله

پیغمبر اکرم را با خدا دارید چرا که علت غائیه وجود

و بدارید تا خدا شما را دوست بدارد خورشید و وجود محبت

در ازل خداوند به ملائکه در این حدیث قدسی است که فرمود

کُنتُ کَنزاً مَخفیاً فَاَحبَبتُ اَن اُعرَفَ فَخَلَقتُ الخَلقَ

لِکَی اُعرَفَ پس خدا را تجلی ... تحقیق ... شناخته شوم

پس خلق کرد خلق را تا شناخته شود و ... باید دانست

علت خلقت عالم محبت به پنج تن خمسه نجباء است چنانچه

پیغمبر در حدیث کساء فرمود که خدا فرمود و عزتی و جلالی انی ما خلقت

سماءً مبنیة و لا ارضاً مدحیة و لا قمراً منیراً و لا شمساً مضیئة

و لا فلکاً یدور و لا بحراً یجری و لا فلکاً یسری الا فی محبة

هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء پس قسم به عزت و جلالی

خلقت ... به ... [illegible]

و باید دانست که غرض اصلی و مقصد کلی در این

خمسه طیبه وجود مبارک حضرت سید الشهداء است ...

محبت جد و پدر و مادر و برادر خود بلکه جمیع عالمیان در این

دارد ... و کاشف ... مطلب تقبل ... شهادت

شهادت عظمی ... [illegible]

تحقیق ... در این ... [illegible]

... [illegible] ... اولاد

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و تا بیان برد و اگر حضرت یعقوب بواسطه یوسف بلادیده

ولیکن اورا باز به وصل او رسید و اورا تا به تخت سلطنت دید

و اگر حضرت یونس روزی چند در شکم ماهی محبوس آمد اما بودند

یاران آمدن بدن ضعیفش از سایه درخت کدو سایه

دید و اگر بعضی از پیغمبران دیگر اذیت‌ها دیدند ولیکن

لب به شکر بیق نگشودند و اما حضرت امام حسین ع

از وطن و خانه و دیار خود آواره گردید و در زمین

کربلا در میان چندهزار نفر لشکر بی‌دین اسیر بودند و فریاد

وشتی عیال و اطفال خود را از تشنگی تا به عیوق شنید

و از صبح تا به ظهر جمیع جوانان و برادران و برادرزادگان

و یاران خود را از دم شمشیر پاره پاره دید و خود را [illegible]

چندساعت در میان اشرار جراحت خورد و در خون خود

غلطید و جمیع اموال خود را به غارت رسانید و جمیع

عیال و اطفال خود را به اسیری دید و انجمن نکاه در زمین

مظلوم گردید همه را برتنی حق خریده است نه در تعزیتی

تنگ و دنیا از این جانب حق عزیز بود او و قداء

گردید بلکه آمر از دل پر درد خود گفته و بزبان حال ذکر

رب‌ترین رضاً بقضائک و صبراً علی بلائک و الا معبود

سواک یا غیاث المستغیثین لیلی و لیکن از شدت محبت و دوستی

مرا از شدت درد از زبان مترنم با این مقال بود و خرمی قد

ترکت الخلق طراً فی هواکا و ایتمت العیال لکی اراکا

فلو قطعتنی فی الحب اربا لما

حنّ الفؤاد الی سواکا بزار خداوندا جل خلق

در محبت تو بود اگر کشتم و عیال خود را بحب

وصل تو تیم کردم و اگر مرا در راه محبت تو پاره پاره سازند

البته دل من بغیر تو مایل نخواهد گردید شعر رسم عاشق

نیست با یکدل دو دلبر داشتن یا ز جانان یا ز جان باید

دل بر داشتن

شور ۳ عاشق هست با یکدل از دل / دانش یار جانان
بلکه یار جانان باید از دل بر داشتن و نظر یاران در جبه
از محبت بود اورا چون خدا [illegible] اند و خدا را
دید و محبان او [illegible] خوانده نیز از در [illegible] هست در عوض
شهوت او را انچه [illegible] خدا دارو شامل

مجنون حقیقی خواهد شد چون از محبت مجازی [illegible]
اگر مجنون دل شوریده داشت دل لیلی از ان
شوریده تر بود که ان محبت حقیقی الحق است
ای غافل از راز نبی اعزا داران حقیقی خواهند
حقیقی انچه در دنیا ذخیره [illegible] از مال [illegible] اولاد [illegible]
در مجازی بلا مقیم [illegible] در راه خدا داد [illegible]
از [illegible] گرچه [illegible] یا دشتر [illegible] اورا [illegible]
عشق ذخیره کرده است از ان خوش [illegible] بدان او [illegible]

حرف بعد گویا بده رسید یار از عصیان الهی هست
الحمد [illegible] و بدر و [illegible] و اولاد [illegible] در
دنیا و [illegible] و عقبی و محل [illegible] متقی دلیل است
را [illegible] نجات یاران حق بود و خدام [illegible]
مطلب حرف بعد بخواند و [illegible] و خدام [illegible] اسباب
نجات یاران [illegible] باید [illegible] او [illegible] محبت
حقیقی را در قلب خود و شعبان [illegible] داد شده است
إنّ للحقّ محبّة مكنونة في قلوب المؤمنين
[illegible] محبت مکنونه در قلبها است [illegible]
او [illegible] و علاقه داده شده [illegible] خدا [illegible]
در [illegible] دارد [illegible] قلوب [illegible] و اولاد [illegible]
[illegible] حب [illegible] او [illegible] محبت
[illegible] نظر [illegible] و [illegible]
ان [illegible] [illegible] دائم ان [illegible]

[illegible] امید [illegible]

از خود است در دهان [illegible] دلها ست و جاری داد خدا
دلهای عاشقان هم خود را در آن دلها قلوب چنانچه در حدیث
قدسی فرموده لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی
قلب عبدی المؤمن یعنی وسعت ندارد آسمان و زمین
مرا احاطه نمایند ولیکن وسعت دارد مرا دل بنده
مؤمنی چون صاحب دلهای عشاق خود [illegible]
از غیر ماسوی شان و همیشه صاحب دلهای متوجه عشاق حق
میباشند و لهذا خداوند منزه از مکان و جهات هم
محض احاطه قرب [illegible] بغیر حق دلها
تجلی [illegible] را جای خدا [illegible]
مانند عاشقان خود را جل علا قرار داده چنانچه خانه
خدا کعبه را خانه خود قرار داده [illegible]
[illegible]
[illegible]

در روح خود قرار داد روح انسان را [illegible] فرمود
و نفخت فیه من روحی [illegible] روح خود را
[illegible] حدیث
اول ما خلق الله [illegible] نبی آل عبا از نور
[illegible] تجلی [illegible]
[illegible] تجلی علی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تجلی [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد و آل محمد
[illegible] خدا
[illegible] در سوره بقره الم ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة

ويقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون حاصل المعنى
است اين است كه اين قرآن راه نماينده متقين است
و متقين كسانى هستند كه ايمان آورده اند به امور غايب
اند و نماز بجا آورند و انفاق مال ميكنند و مراد از ايمان تقواى
و تقوى مطلق [illegible] است و متقين هم در اين مقام [illegible]
[illegible] غبار و قيل و مانند [illegible]
[illegible] و مطلق است [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]
كامل ميشوند و دعا [illegible] قبول ميكردند چه [illegible]
مانند [illegible] انما يتقبل الله من المتقين خواهد بود [illegible]
اعمال اهل تقوى را و معنى مراد از نعمت حقيقى خدا
دارد [illegible] ثم لتسئلن يومئذ
عن النعيم [illegible] نعمت ولايت
و محبت [illegible] است [illegible]

و متقين را از [illegible] [illegible] بوده و [illegible]
[illegible] [illegible]
بنعمت الله [illegible] [illegible]
خدا [illegible] ولايت على ابن ابى طالب [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الله [illegible]
و [illegible] يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة
وهم راكعون [illegible]
خدا و رسول خدا است و كسانيكه نماز گذارند در حال
ركوع زكوة [illegible] بسائل [illegible] زكوة دهنده
على [illegible] و منافقين [illegible]
[illegible] خدا و رسول را قبول
[illegible] قبول نداريم
[illegible]

و بعد برای این آیه سابقه آمده فوق فوق قیمت الله
نازل شده در شرح خود صحف که مراد از قیمت
اب و امان است برای اشخاص کریم التی [illegible]
بر خان کرام جود و عطا [illegible] و بعد زبان از او [illegible]
از آب های کند [illegible] این قوم [illegible]
در خانه دل خود ضبط کنند در روز [illegible] مال [illegible]
بنون الا من اتی الله بقلب سلیم [illegible] باشد
الا [illegible] على [illegible] ولا [illegible] ولا تقف [illegible]
و [illegible] علیک [illegible] الارض الی [illegible]
در [illegible] و در این [illegible] در سوره [illegible]
و منه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال
و الاکرام [illegible] در این عالم است فانی و باقی [illegible]
و باقی میماند وجه خداوند صاحب جلال و اکرام در سوره
باشد و منه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج
مشیده بر [illegible] که [illegible] باشند مرگ شما را پیدا میکند

اگر چه در قلم و در جهان محکم نهان باشد و در اصطلاح حکما و
موت انسان را [illegible] اعتبار چهار گانه
[illegible] نظر بقوه [illegible] خود [illegible]
به تکمیل [illegible] نفس ناطقه قدسیه و [illegible]
طبیعیه الهیه و [illegible] حیوانیه حسیه و [illegible] نامیه
نباتیه و نظر [illegible] تحقیق ناطقه قدسیه
[illegible] صاحب ادراک است و [illegible]
بقا [illegible] روح القدس
و با اصطلاح حکما روح [illegible] و اشاره با آن مطلب
دارد فرمایش خدا در سوره بقره و ایدناه بروح القدس
[illegible] تایید و تقویت [illegible] روح القدس و [illegible]
پنج قوه است ذکر و فکر و علم و حلم و [illegible] در دو حالت
از [illegible] حکمت باشند و [illegible] الهیه [illegible]
[illegible] خدا [illegible]

چنانچه در سوره انبیا و نفخنا فیها من روحنا

[illegible] و [illegible] ما [illegible] و روح خود [illegible] پس این فرد از نفس

هم [illegible] قوه [illegible] باغ [illegible] در عین [illegible] دیدن در عین

[illegible] عزت دیدن در عین [illegible]

غنا دیدن در عین فقار [illegible] در عین [illegible] دیدار

این فرد هم از [illegible] سخاوت و [illegible] و [illegible]

[illegible] این [illegible] است [illegible] که نام خدا در انسان گذارند

[illegible] و این فرد از نفس از قلب منبعث

و [illegible] شده است و [illegible] اشیاء [illegible] نفوس [illegible] کامل

و [illegible] هم [illegible] قوه است [illegible] با [illegible] [illegible] فانگفر

[illegible] [illegible] از [illegible] و [illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible] این [illegible] چهار [illegible] و [illegible]

[illegible] از ملکات [illegible] و [illegible] او [illegible] در انسان گذارند

و این [illegible] نفس [illegible] انسان [illegible] باشد [illegible]

و [illegible] [illegible] نفوس [illegible]

و در این [illegible] [illegible] است [illegible] حقایق [illegible] دافعه [illegible]

و در این نفس نظر با بابت [illegible] از حیث او [illegible] ۲۱

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در این [illegible] حالت

[illegible] [illegible] است و [illegible] داشته [illegible]

از [illegible] نفوس انسانی [illegible] باید دانست [illegible] نفس [illegible]

نظر بیانات حکما [illegible] گذاشته است [illegible] و خلقت انسان

[illegible] در [illegible] گذارده [illegible] نفس [illegible] نفس [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] خداست چنانکه در سوره [illegible]

[illegible] [illegible] حقیقی [illegible] [illegible] و در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] خداست

نظر [illegible] خدا در بدو خلقت خدا [illegible] خود را در او

[illegible] و [illegible] او از خدا [illegible] و هم [illegible] خداست

[illegible] و خدا [illegible] نفس را [illegible] چنانچه در سوره [illegible]

[illegible] یا [illegible] [illegible] ای [illegible] [illegible]

[illegible] امید [illegible]

راضیة مرضیة یعنی ای نفس مطمئنه بر گرد بسوی پروردگار خود در

حالیکه تو از خدا راضی و خدا از تو راضی است و قابض طیبه

حیوانیه حیتر فرشتادگانند از خدا راضی ~~و خدا از تو راضی است~~

می باشند و در بدو امر با بر خلاف اگر در اد کرده بودند

چنانچه در سوره انعام فرموده توفته رسلنا یعنی قبض

میکنند از طیبه حیوانیه او را فرشتادگان ما که خدایم

و قابض طیبه نامیه هم را در عالم ظاهر مباشرت میکنند

ملک الموت و اعوان او می باشند او در استیلاء و غلبه او [illegible]

را در اد کداری ده بو چنانچه درباره خود ملک الموت

در سوره سجده فرموده قل یتوفیکم ملک الموت الذی

وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون یعنی شما را میمیراند آن ملک الموتی را که موکل

شما بوده است درباره سایر جمله ملائکه در سوره نحل فرموده

الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم یعنی آنکسانیکه میمیرانند ملائکه آنها را

در لباس فقهه در خصوص صوری ؟ روایت شده بر ساله قابض

ارواح و نفوس نفوس خداست و از برای خدا این امر در [illegible]

است امر در عالم ظاهر اعوان است ملک الموت و ملائکه دیگر باشند

و شیخ صدوق علیه الرحمه در توحید روایت نموده که سؤال

کردند در خصوص این ؟ از جهت کیفیت قبض ارواح

الخصوص مرا خداوندی کنند امور را بهر نحویکه میخواهید

و موکل کند در برابر هر کاری هر کسی را که میخواهد اما ملک الموت را

را موکل کرده است از برای قبض روح بعضی از مردم مخصوص

و ملائکه را موکل کرده است از برای بعضی دیگر بخصوص و بعضی

دیگر را از ملائکه رحمت را نام برده است از برای رسل و بعضی دیگر را

بخصوص و مانمی توانیم جمیع معلومات خود را از برای هر کسی

بیان کنیم زیرا که بعضی از مردم صاحب طاقت اند

و قدرت تحمل دارند و بعضی دیگر ضعیف العقل اند و قوه

تحمل فهم آنرا ندارند و بعضی قدر [illegible] خدا است هر چه بکند و هر امر

از کسی را میخواهد و تمام ارواح [illegible] بخداست انا لله

و انا الیه راجعون [illegible] و در ثبت [illegible]

[illegible] از برای نفی انسان [illegible] میخواهید باید [illegible]

[illegible] امید [illegible]

انسان اگر معاش انسان‌ها حق باشد لیکن نفی انسان است
بعد از موت و دنیا است و این مطلب موقوف است به بیان
مقدمه‌ای است و آن این است که وجود هر شیئی از اشیاء در عالم
امکان موقوف است به علل اربعه علت فاعلی و علت
غائی و علت مادی و علت صوری و تا این علل اربعه
موجود نشود آن شیء موجود نشود و نخواهد شد مانند
وجود عمارت که موقوف به وجود بنا است که فاعل است
و فایده آن سکنی باشد و خشت و گل که ماده عمارت است
و صورت عمارت پس هرگاه جمیع این علل یا بعض آنها موجود
نشود و یا بوجود جمیع اینها آن عمارت موجود شود و لیکن بعد از آن
بعض از آن علل یا جمیع آنها مفقود شود یا بعد از موجود
بودن عمارت صورت از آن وجود پیدا شود مانند اینکه
و شیء در جمیع این [illegible] آن صورت آن عمارت معدوم خواهد
شد اما در جایی صورت اول اصلاً موجود نشده است و اما
در صورت پنجم بعد از وجود معدوم شده و چون ما شرح
این مطلب بیان نفی انسان‌ها در وجود حق

خود محتاج بود علت است و فاعلی را خود خدا است که
غائی را دانیم خود خدا است زیرا خود خدا علت موجده
و هم علت غائی شیء ما نفی است و این نفی بدون داشتن
صورت و ماده نیست بلکه صورت و ماده از خصائص هیکل
است هر یک از عناصر اربعه است لهذا اتفاق دارند که صور
شان یکدیگر شدید است و این مطلب کاشف قدرت خدا است
که تو هیچ در ذات او نبود و چون داشته علت فاعلی
و غائی نفس نفی خود خدا است و در این وقت خدا هم
زوال نباشد چنانچه یعنی الکبد [illegible] غیر انفکاک دارد
ناپذیر و در این عالم بعد فنا نباشد زیرا این نفی انسان‌ها
فنا نخواهد بود اما نفی انسان‌ها دارای ماده و صورت نیست
اما نفی از جن دانسته نفی را از جانب خود [illegible] و آن
را فنا نیست زیرا نفی خود نیست [illegible] وقت او
صورت او و صورت دیگر ندارد و چون ما دارای ماده
نیست پس [illegible] نخواهد داشت [illegible] اسباب [illegible] شود
[illegible] بود امید [illegible]

حضرت صادق ع شیخ صدوق علیه الرحمه در علل الشرایع

آورده [illegible] حضرت مهدی ع به [illegible]

انجیل نام چند را چند سوره را در عالم بالا نازل فرمود و عده در میان

انسان گذارده و مجبور با آن بدین فرمود و عاری بود و اسباب [illegible]

نکند و فرمود ابای از حجب آن انسان نظر میکند در آن زمینه و دیر

و نسیان خود را نشد و [illegible] از [illegible] و از کار زمان بیچاره

رسیده او دعا از ربوبیت بکند و گمراه شد و [illegible] دیگر بشود که [illegible]

از خدا آنکه هم از انسان از عالم تجرد افتاده در بدن انسان

حبس شده و حجب ارواح با دعا از ربوبیت میکرد و [illegible]

با این حجب با این درجه علاقه روح بهیکل خود در بقاء

او تا خیال [illegible] بهیکل خود خواهد که بود در صورت فنای

هیکل آن نفس فانی خواهد شد پس مگویند جواب [illegible]

تا اینکه [illegible] در میانه نزاع و حدوث شد و از طبیعت بقا

تا بقای روح و فنای نفس موقوف به [illegible] فنای هیکل

بوده شده زیرا

زیرا در حقیقت اینکه نفس انسان صورت بسته و از بدن

خود پس وجودش را ربطی نیست و بقاء آن با بدن ربط

ندارد و تمام [illegible] و در حقیقت اینکه نفس جوهری مجرد

باشد عقلی پس وجودش ربط بدین ندارد بلکه دائماً

و [illegible] موجود نیست و بقاء و بدن آن وجود عقلی نفس

تمام آن شده بلکه باقی است الی ما شاء الله چنانچه در عالم

بالا آمده است [illegible] باز در عالم بالا صعود خواهد نمود زیرا روحی

نفس [illegible] مبدأ و معاد [illegible] و واصل شد

مبدأ آخرت و ملاقات حقیقت پروردگار بوده و چنانچه

در ابتدای خلقت او عارف بحقیقی بود در آخر نیز

برحمت حق است زیرا آن خدا منتهی الغایات است چنانکه

مبدأ المبادی است پس مبدأ او و منتهای نفس آن خدای واحد است

و بسوی او باید بازگشت بود [illegible] بقاء او و فنای حقیقت

[illegible] وَحَق [illegible] بقای [illegible] فلیعمل عملاً

صالحاً [illegible] امید ملاقات رحمت پروردگار دارد پس

پس باید عمل صالح بکند پس نفس رتبه اتحاد

پروردگار موقوفست ببقاء نفس انسانیت باز عمل

صالح پس نفس انسان بعد از موت باقیست

پس میگویند اعاده معدوم محالست نفسی را که باقیند رجوع میکنند

و نفس / و نفس بعد از موت بدن باقی باید باشد [illegible]

چنانچه در رؤیا مشاهده کرده دارد و در دنیا [illegible]

[illegible] شب بر بام خانه خود دیده و با اهل و عیال خود صحبت میکند

ولیکن در عالم خواب است روز [illegible] شود بدن او

این نفس هم رجوع بدن میکند چونکه داشته است از خود علت

فاعلا و غایة انسان بلکه جمیع مخلوقات است پس باید دانست

آنچه ممکنات است برای خیر و نفع است و جلب [illegible]

نعمات حق [illegible] صادر شده [illegible] بوده باشند و [illegible]

سعی این که رسیدن بحق [illegible] باصطلاح حکمای [illegible]

خود [illegible] از اطلاقات عقول مجرده باشند [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] و حیوانات و نباتات و جمادات [illegible]

[illegible] مکلف [illegible] از [illegible] و همگی در عالم حق مأمور

بعبادت و بمعرفت خالق خود شده پس باید [illegible] را در روز

جزا از [illegible] شوند و جنت حقیقت آنها ملاقات رحمت

حق باشد و جنت مخلوقیت آنها از ظلمت و خباثت

[illegible] واصل شوند و موافق عدل پروردگار

را جزای در محل و مکان حقوقی که دارند شود اما حد خود جای

باید [illegible] موجودات است انتقال از عالم دنیا بعالم آخرت

[illegible] موافق اصطلاحات حکمای اشراقیین است

[illegible] زیرا که حکمای مشائین قائل اند [illegible]

نباشند بلکه گویند بلکه گویند هر موجود طبیعی را قائم بذات حق

[illegible] موجودات مجرد [illegible] و موجودات عقلیه [illegible]

[illegible] از آنها ثابت [illegible]

آنها پیدا شود [illegible] انتقال از عالم دنیا بآخرت باشند [illegible] باصطلاح

حکما و [illegible] از [illegible] عقول [illegible]

[illegible] وقت آن قرار داده اند [illegible]

در [illegible] کرده [illegible] عقلیه [illegible]

[illegible] ذکر میکنیم در آن مقام [illegible]

البرهان الثالث در بیان کیفیت خلقت طبقهٔ اولی است

از عقول مجرده و عقل اول گویند و گفته‌اند از عقل اول
ما خلق الله است و او واسطهٔ میان او و خالق نیست
زیرا از عالم عقول عالم انوار صرفه است و فاصله‌ای
میان او و نور الانوار از خدا باشد نیست مگر اینکه
اینکه نور خدا و مانند در مرتبهٔ کمال است و منور جمیع
موجودات است و اما عقل کسب نور از آن نور کامل
نموده است ولیکن این نور ناقص است از اینجا ممکنات
دیگر و همه ممکنات ناقص است و بدانکه عقل اول
بجهت حجاب بودن چیزی بیش او و خدا نبوده است ذات
خدا را مشاهده میکند و هر چیز بواسطهٔ عقل خدا را
میشناسد مگر عقل اول که خدا را بوجود خود میشناسد
است و الروایة عقل را بآنکه العقل ما عبد
به الرحمن واکتسب به الجنان لو عقول جزئیه از اکبر خدا را
بآن عقل عبادت میکند و میشناسد و بواسطهٔ او کسب جنت
مینماید و باز آن جهت است که گفته در زیر حد النور
القدسی او جل وعلا تجلی در عقل کرده بتمامه و جمیع

زیرا از خدا هیچ کثرتی در جهت رتبه منظور نشده تا تعدد
در او موضوعی ملحوظ شود بلکه ذات او واحد است
با اینکه حکماء گفته‌اند از ذات عقل هم باید واحد صادر باشد
تا لازم نیاید صدور اشیاء کثیره از شیء واحد از خدا باشد
و گفته‌اند الواحد لا یصدر عنه الا الواحد
پس واحد صادر شد از او که شیء واحد بود با اینکه وحدت
عقل گردن الصورت مجرد داشت زیرا اگر از تجرد ذات
نباشد پس باید از اجسام بوده باشد و جسم هم مرکب است
مذهب اشاعره تا نیستی شود و مذهب اشاعره باطل است
و حال اینکه ذات خدا مجرد و بحت بسیط است و بحت بسیط
واحده و واجب الوجود در جهت دیگر ندارد و مناسب خلقت
واحده خلقت واحده است و او عقل است که دارای
مرتبهٔ واحده است و صادر اول است و عقل مانند آئینه است
آئینه است که ذات حق در او جلوه کند چنانچه در هر صورتی
اینه ظاهر شود صورت حقیقت اصل صورت است در اینکه آئینه عقل
هم جز ذات حق چیزی دیگر جلوه نیندارد

وشیخ رئیس در رسالهٔ عشقیه گفت اگر حقیقت بذاته
تجلی کند در ازای جمیع موجودات نابینا شده او را مگر [illegible] قبول
تجلّی حق کند و بحجاب ظلمت و ضعف بشریت
از مشاهدهٔ نور حق محجوب و قاصر شده از تفکر مخلوق
خود است و این قول مقرون بصواب و موافق فرمان
امیر مؤمنان علیه السلام است که در دعای صباح خود فرمود
یا من دلّ علی ذاته بذاته [illegible] که بتوسط
ذات حق اینکه را دلالت بر ذات حق نموده و [illegible]
اخراً چون عقل را خلق فرمود ذات خود را در او جلوه گر
فرمود و او را مظهر وجود حق نمود پس آن عقل ذات
خالق را در خود مشاهده نمود و بر آن امام زین العابدین
در دعای ابوحمزه ثمالی بجا آورده میگوید بک عرفتک و انت
دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لولا انت
لم ادر ما انت یعنی از خدا من ~~[illegible]~~
بخود است من شناختم ترا و تو دلالت کرده مرا بر ذات
ذات حق و خداوند مرا بسوی خود اگر خود نبود من نمیدانستم

[illegible] حقیقی و هستهٔ واقعی جمیع عقول عقل اول
[illegible] در قبول تجلی عقل اول بوده و او را [illegible]
الهی گذاره در مقام الاختیار است و از آن عقل بعد
جمیع مخلوقات از فرشته و [illegible] از [illegible] از آن
انوار روشن است و بهره از [illegible] از آن عقل
[illegible] از [illegible] [illegible] از آنها
عقل پرده است و چون آن [illegible] [illegible] بدنیا بیاید
در [illegible] [illegible] از آن [illegible] از [illegible]
[illegible] عقل داخل در قلب آن کس شود
[illegible] در دنیا [illegible] در دنیا [illegible] در [illegible]
عقل انسان در [illegible] مانند چراغی است در میان اطاق
چنانچه روشن اطاق از چراغ پیدا شده [illegible] در خانه [illegible]
روشنائی دل در خانهٔ بدن از روشنائی عقل است [illegible]
عقل را [illegible] موجود [illegible] الله [illegible] از حق
در [illegible] عقل [illegible] نفع بخشد هرگاه عقل [illegible]
مانند نفع بخشیدن روشنی آفتاب در [illegible]

مانند نفع بخشیدن روشنی آفتاب در سبز شدن درخت چه
جهت تفاوت ادراک مردم نظر تفاوت عقل است
در خزانه طبایع آنها چنانچه در علل الشرایع روایت
شده است از سؤال محمد [illegible] عمار از حضرت صادق ع
که بعضی سبق در فهم را از دیگری [illegible] و ادراک میکند
جمیع کلام را با تمام اجزاء میکند و بعضی دیگر را اجزاء ملحوظ در کلام
نمی ماند و بعضی هر چند کلام را و بعضی دیگر را [illegible] گوید اعاده
بعضی را خود را پس آن علت ادراک و فهم کنند آنها چه باشد
الخ [illegible] اما اول جهت شدن عقل است با نطفه او
اما ثانی آمدن عقل است باو در سن [illegible] و اما ثالثا آمدن
عقل است در بزرگی [illegible] حق [illegible] و انسان عقل
و بیشتر علت ادراک و حفظ و علم او عقل است و چه عقل
انسان قوت پیدا کند عالم‌تر و حافظ‌تر و زیرک‌تر [illegible]
خوانده شده مثل مجلسی علامه حلی علامه حلی مرحوم صدوق
و بعقل کامل شود دلیل او و [illegible] و کلید او [illegible]
کل نور عقل او [illegible] ادراک [illegible] در تجلیات حق
بالاتر است هر قدر نور عقل او [illegible] ادراک [illegible]

ادراک او [illegible] و [illegible] الانتقال [illegible]
پیدا میکند [illegible] ادراک [illegible] ابتدا ادراک حق میکند و پیدا میکند
عقل کل و عقل اول نظر تقرب او در نزد حق و علم و عمل
[illegible] او و حق [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible] نوع دارد [illegible]
نباتات انسان و حیوانات [illegible] موجود است [illegible]
[illegible] [illegible] حق [illegible] [illegible]
دلیل [illegible] نوع [illegible] نوع است اما قوه [illegible]
و حیوانیت [illegible] عقل است [illegible] در فرد [illegible]
شده و قوه [illegible] نبات [illegible] از خواص انسانیت و حیوانیت
[illegible] شده است مانند حرکت [illegible] و [illegible] [illegible]
و عادت در انسان و حیوان [illegible] عقل [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و خاصیت هر نوعی از انواع نباتات [illegible] [illegible] [illegible] انواع
[illegible] [illegible] و حیوانات [illegible] قوه [illegible]
جمیع [illegible] عقل است [illegible] [illegible] شده است
[illegible] شده است در [illegible] و حقوق افلاک [illegible] در صورت
[illegible] افلاک [illegible] حیوانیت و عقل حیوانیت [illegible]

این حرکت دائمی شب و روز افلاک که از خصایص حیوان است
و چنانچه بالاتر ذکر شد حرکت را حیوانات و عقل حیوانات داده است و مجلی
حرکت دائمی در افلاک از وقت خلقت تا روز قیامت صورت
عقلیه او است پس صورت عقلیه او از خصایص حیوانات است
که در او است و این حرکت البته صورت است و این صورت
در افلاک دائماً خلق و خلق تازه پیدا می‌شود و بنابراین عقلیه
البته مجلی خلقت خلاق [illegible] افلاک [illegible] حرکت را
باز خلق می‌شود اول از خاصیت [illegible] بسیط
و از جهت عقل مجلی این صورت عقلیه [illegible] از لوازم حیوان
بوده است در اول که [illegible] شده بود پس از آن [illegible]
فیض حرکت از خصایص حیوان بود و مجلی [illegible]
حرکت ارادی [illegible] افلاک این افلاک دارای صورت
حیوانیه گردید و مجلی [illegible] صورت حیوانیه صورت
عقلیه [illegible] در [illegible] شد با املا ذکر [illegible] صورت
عقلیه [illegible] عقل اول است عقل دوم تجرد مجلی است
پس این صورت عقلیه فلکیه هم یک واسطه تجرد مجلی

یک واسطه تجرد مجلی است عقول کلیه [illegible]
عقول مجرد خدا از برای افلاک متصلاً حرکات جدیده
پیدا شده و مجدداً صورت عقلیه از این حرکات پیدا شده
و چون این صورت عقلیه هم میل [illegible] تجرد دارد
پس تجرد شده یا این صورت عقلیه اول بدون واسطه تجرد شده
بغایة الغایات از خدا یافته و لذا [illegible] مرتبه عقول [illegible]
مذکوره [illegible] فیض حرکتی از برای افلاک از خدا آمد
و صورت عقلیه در این حرکت پیدا شده و به واسطه [illegible] پیدا شده
تجلی [illegible] حرکت [illegible] افلاک [illegible] به عنوان
و [illegible] از [illegible] و [illegible] است
با افلاک [illegible] و افلاک [illegible] پیچیده [illegible]
[illegible] کل [illegible] این [illegible]
خلق عالم [illegible] [illegible] از برای خدا [illegible]
در [illegible] دائماً [illegible] علت [illegible]
در [illegible] ذکر [illegible] بلکه [illegible]
صفات خدا [illegible] تجلی [illegible]

و اصطلاح در عالم کون و مکان پیدا خواهد شد از برای ایجاد
در کیفیت حشر نفوس ناطقه کامله رضیه و حشر سایر اولیه
اوست اما ماهیت انسانیه را دیگر لبه
باشد بدانکه ماهیت انسانیه قبل از خلقت اعیان
ثابته لیه چنانچه تعبیر در سوره دهر فرموده هل اتی
علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا
یعنی آمد زمانی بر انسان تعین ماهیت انسانیه نفسی
او در لوح المحفوظ هم نبوده پس بعد از [illegible] و خدا
خلقت و ایجاد وظیفه اداشده و عمر حق الکون رسیده
و شیء را بجا ترقیات حاصل شده از درجه کمالات
او افزوده شده درجات و قابلیت و مقامات و استعدادات
ذاتیه را استعمالات و استعدادات ذاتیه او از پیش
گردیده تا مقام خاتمیت رسید مانند قطب دائره انسانیه
کامله محمد و آل او از ترقیات ذاتیه در باقیات
ظاهریه یا عالی درجات رسیده و حضرت الحق [illegible]
دنیه حقیقی تأثیل [illegible] رحمت واسعه حق واقع

و اصل گردیده چنانکه در مقام حشر او در سوره علق خطاب
باو شد ان الی ربک الرجعی نور از نفس قدسی محمدی
و انسان کامله احمدی نور بر وجود کار قوست احق و بالغ گشت
گوید ابن [illegible] مرتبه انسانیه کامله مشافهه
و باز مرتبه عقل اول بود او در باطن و حقیقت حرم
یکی شد [illegible] وجود محمدی اتحاد داشت و باز [illegible]
نامیده شده از حضرت گاهی عقل اول و گاهی نبود و گاهی
[illegible] اول [illegible] اول ما خلق الله العقل
و گاهی روح نبود اول ما خلق الله روحی و گاهی نور اول ما خلق الله
روحی و چه از عبارات مختلفه دلالت بر حقایق و حقیقت
واحد نبوت دارد عبارات شتی و حسنک واحد
[illegible] مرتبه و سایر انبیاء هم بعد از خدا و حضرت باو
خواهند بود ان هذا الهادی [illegible] در کیفیت حشر نفوس ناقصه
از بشریت و بدانکه [illegible] نفوس ناقصه قسم از مخلوق
است اول نفوس حیوانیه جز نفوس بلائم باشد و چه [illegible]

وجه در انسان و حالت این نفوس از نسبت [illegible] و نباتات

حیوانات اینکه مشتاق بکمالات عقلیه نباشند اگرچه دارای

عقل و ادراک ناقص بوده باشند و هم چنین نفوس انسانیه

ناقصه را بواسطه میل باشغال [illegible] و صفات رذیله و هواها

ی حیوانیه مشتاق بکمال عقل نباشند و اگرچه ظاهراً انسان است

مرتبه و لیکن در حقیقت یکمرتبه از حیوانات پست تر است زیرا که

و با طوری [illegible] در آید چنانچه در سوره حشر خالی از اینان را

خبر داده و فرموده نسوا الله فانسیهم انفسهم یعنی این طایفه

خدا را فراموش کرده اند و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برده است

و داخل شده اند در مصداق سوره اعراف لهم قلوب

لا یعقلون بها و لهم اذان لا یسمعون بها و لهم اعین

لا یبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا

نیز این طایفه دل داشت اما ادراک نمیکند از برای

ایشان گوش هست اما حرف های خوب را نمی شنود و دیده

دارند و چیزهای خوب را نمی بینند [illegible]

بلکه مراد از این طایفه یک مشتاق نبودن بکمالات

عقلیه در حیوانیت باشند [illegible] اند و از درجه اعتبار ساقط اند

بکم نفوس ناطقه ناقصه [illegible] انسانیه نیست مشتاق

بکمالات عقلیه باشند اگرچه عقل دارند و ادراک دارند

ناقص یا کامله باشد و چون دانسته شد [illegible] باید

دانست اگرچه نفوس حیوانیه را موقوف هست

بذکر مقدمه و آن اینست که انسان مرکب است از دل انسانی

حسی و آن هیکل محسوس است که جسم دارای

جوارح و حواس عشره و قوای چندیست که در تعقل از

[illegible] در [illegible] آن [illegible] و دوم انسان نفسی است

اعتبارات از خود نفسی است که در انسان و دارای

حواس و قوای هست و بوجه الطف هم انسان عقلی

که مرتبه آن قوی اند و مرتبه [illegible] مرتبه بالای

عقلی انسان است که جمیع حواس و قوای ~~[illegible]~~

در آن ها می باشد اما بوجه اکمل و اتم و تا بعد از [illegible] شده ام

حقوق سایر ایشان از نقطه ادم در مرتبه وجود ایشان پس ادم

الاول همین است انسان عقلی بشر از نوع حقیقی بادم اول بوده

خود را معرفت است انسان عقلی بر حقیقی و نفسی انبیا و ملائکه

شاید چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و

و الطین یعنی پیغمبر بوده است اما از شکل روحانی نیامده بود

ما بحقایق ادم اخر حقیقی رسیده باشد و در خلقت سابق از آن

بعمر بوده است و مرتبه اول بشر انسان عقلی و عقلا از آن ادم

حقیقی بود و مراد از اولو العلم [illegible] ام از مرتبه حضرت محمد انسان

عقلی بوده است از قبیل بادم اول بوده است پس حقیقت

محمدی ص از نور واحد بوده اند و چون داشته شد

آنچه در انسان حقیقی است در نفسی است و آنچه در نفسی است

در عقل است پیدا شده [illegible] کار عقل اول

دو کار [illegible] از ماهیت الهی داشته عقل در ده است

در ده [illegible] باشد [illegible] و نفحه [illegible] از حقیقه

و [illegible] از و است از ایجاد [illegible] و کلام حضرت [illegible]

جزء نهم

کلام ام حضرت باقر خواهد بود حضرت صادق خواهد فرمود چنانچه

در اصول کافی فرموده الیه یصعد الکلم الطیب

یعنی بسوی خدا صعود میکند کلامهای پاکیزه و کدام کلام

پاکیزه تر از کلام حضرت معصوم بوده است و داشته شد از نفوس

عقلی بتوسط عقل محض حضرت بخدا است چنانکه فرموده

انا لله و انا الیه راجعون یعنی خلقت ما از خدا است و باز

گشت ما هم بخدا است پس باید دانست اما مرتبه حیوانیت

آخر است باشد خواه در انسان باشد و خواه در [illegible] بجهت

جز در وقت [illegible] عقل [illegible] عقلی حیوانی

عقلی بتوسط [illegible] عقل حضرت [illegible] بعقل

اول [illegible] عقول [illegible] بعقل

اول [illegible] در [illegible] و

[illegible] بعقل اول [illegible]

[illegible] از عقل اول [illegible] نامیده شده است آن

بعض نفوس غیر ناطقه چنانکه نامیده شده است

نامیده شده قوی او نفوس ناطقه و عقل اول بالجمله
دگفته اند [illegible] ترتیب ثلاثه عقول
که رب النوع عقلی علیحده است اما افاضه عقل با و
میکند و رب النوع عقل انسان غیر از رب النوع
فرس است و رب النوع فرس غیر از رب النوع سایر
اجسام است و عقل فرس نیز بسته با انها و با این جهت
نامیده است نفوس [illegible] ادراک دارد چنانچه فرموده
اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله
پس [illegible] از عقل و ادراک مؤمن چون نظر میکند بنور
حق و ادراکات فرس بسیار است و [illegible] سایر
سایر حیوانات اند و بتفاوت مراتب عقول ایشان الا ان
فالا [illegible] و ان عقول [illegible] است در نهایت بعید از اول
اول اند در نباتات و در جمادات [illegible] مذکور خواهد شد پس [illegible]
[illegible] جمیع حیوانات [illegible] انتقالشان است بحیوان عقل
و انتقال حیوان عقل است با رب النوع حق و انتقال
ارباب انواع است بعقل اول پس مطلق حیوانات

پس مطلق حیوانات هم مجرد بعقل اول است و چون عقل
اول مجرد بحت است پس عقل حیوانات هم مجرد بحت است زیرا
که مجرد بشیء مجرد بحقیقت آن شیء است و لکن بعضی [illegible] قسم
آنها را [illegible] و طبیعت ناتوان [illegible] کنند
باشند مانند [illegible] صنعت کار [illegible] چون [illegible]
نفوس باشند [illegible] و عاقل تر [illegible] شده اند
و چون [illegible] حیوانات نیز اند و از تجرد خود بدرجه
نهایی هم رسیده اند و عقل [illegible] کمال حقیقت را پیدا
کرده [illegible] عالم [illegible] میان عالم [illegible]
و بهیمیت [illegible] جهت [illegible] دارند
با صورت مثالیه در عالم [illegible] ایشان است
[illegible] موجود شده [illegible]
و وجود ایشان [illegible] و صورت مثالیه [illegible]
ایشان [illegible] رسیده و آن صورت مثال [illegible] متصل است با
صورت مثالیه عالم قدر و آن صورت مثال عالم قدر هم
و مثال صورت عالم عقل است و صورت عالم عقل هم

اما صورت عام عقل است و صورت عام عقل اما صورت
مفارقه عام از [illegible] حیث است و جدا شده از جسد خود
و به مثال او است و هیولا نفوس حیوانیه را که جسد
از جمله متصور است با صورت عقل است و چون در عالم
ظاهر حیات خود بدن طبیعی انسانی در روح او پیدا است
پس در عالم برزخ از نفوس حیوانیه را حشر شود معقول
نازله خفیه را نامیده شده است ~~[illegible]~~ نفوس عقلیه
و از صور عقلیه بی‌واسطه گرفته محشور شود این نوع حشر
بعد محشور شود بعقل اول و بتوسط عقل او بحق محشور می‌شود
اگر چه بعد هنوز در آن معذب شود بسیار و جهت حشر
این نفوس را کیف حشر قسم دیگر ~~[illegible]~~ باز ارتکاب اعمال
رذیله جدا از انسانیت بحیوانیت رسیده باشند
اند مثال حالات عقلیه نباشند بلکه گاه می‌شود
از اعمال قبیح خود مقام و نادم شوند و با اعمال حسنه
مایل مانند عاقل یا نظور است و این نفوس حقیر
حاصل نبود مفارقت از بدن عنصری شقاوت

شقاوت این صنف را باید در از مدتی متفاوت معذب مستور شوند
معذب شوند در برزخ تا آنکه قابل شوند ایشان را حق از دیدگار و شفاعت
شفعاء و اخیار دور باشند از خباثت ذاتی از ظلمت و جنایت
و باز در شأن کسانی که [illegible] مثل آنچه در حدیث قدسی
فرموده است خلقت عبادی کلهم حنفاء فاجتالتهم الشیاطین
فاجتالتهم عن دینهم و تغیر خلق الله که جمیع [illegible] حشر باره
پس شیاطین زدند آنها را دور نمایند از دین حق آنها
را که [illegible] و چون باز دیده شد محشور شوند [illegible]
نعمت عام لقاء و چون دانسته شد صنف حشر که است
انسان و حیوان که گذشت و بیان صورت عقلیه بی‌واسطه گرفته
محشور شد این نوع حشر پس بتوسط او محشور بعقل اول
و بتوسط او محشور بحق شوند و گویند که حشر [illegible] الی نوع
حشر [illegible] الیوم نحشر کل اناس بامامهم
روز [illegible] ادراک [illegible] و بتوان حشر محشور خواهم
[illegible] اسلام در حشر و [illegible] هیکل عنصری
[illegible] انسانی [illegible]

و اثبات این مطلب موقوف است بذکر چهار شبهه و جواب
از هر یک است شبهه اول در جایز نبودن اعادهٔ معدوم است
اعاده معدوم است در نزد متکلمین معاد پس اگر گفته شود اعاده
شیء معدوم جایز نباشد و جسد عنصری انسان معدوم میشود
و معدوم را چون شد پس عود او در این حال ممتنع و محال است
خواهد بود و دلیل برای مطلب قول خداست در سوره
واقعه و لقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون
یعنی تحقیق دانسته‌اید و دانسته‌اند وجود نشأه اول را پس
چرا متذکر نمی‌شوید و متفطن بآخرت که نشأه را مانند اول
و این دلیل است بر متغایر شدن نشأه با نشأه در موجود شدن
نشأه اول و معدوم نبودن نشأه ثانیه و جایز نبودن عود بجهت
امتناع و بودن نشأه ثانیه احیاء یکمرتبه شدن با اینکه گردد
شده ماهی است از جسد معدوم شده است تا توهم اینکه
شود و روح انسان در همان جسد دنیوی بدون اختلاف عود
خواهد نمود زیرا نظر ثابت است تمام اجزای مختلف در
معتبر و محفوظ شده است با ماهی

و خداوند عالم عالم است بجمیع اجزای هر شیء و برگشت
اگر چه ذره ذره در هوا و شده باشد و قادر است که با ثبت
ذرات آن را باز جسد دنیوی جمع آورد و آن اجزاء را ترکیب
سازد با یکدیگر و جمع کند آنها را و روح آن را در قالبش داخل
گرداند و برهان عقلی برای مطلب این است
برهان اول خلقت در نشأه اول از برای خدا در اول ممکن
باشد پس او در طریق اولی و در نشأه ثانیه ممکن است بلکه در
قیاس آن باره اولی است و شاید اکثر خلقت در اول از بحث
قدرت است و آن نبودن پس اولی عود او محال بلکه دور حقا
[illegible] با نفقات موضوع است بلکه در اول جزء موجود نبوده
تا ثانیاً معدوم شود چه در دنیا و چه در خارج شد معدوم
آنهم ممتنع الوجود و جزء ممکن است ذاتا محال است
پس هر جزء یکی ذاتا ممکن است ذاتا ممکن است و هر جزء
ممتنع است ذاتا ممتنع است ذاتا پس باید حکم نمود بعود دنیا
با این بدن عنصری در روز قیامت

من جمله ائمه عقاید و فروع معاد جسمانی است باین بدن عنصری بوده و ارد [illegible]

اگر روز قیامت بدن را بعینه بر انگیزند از این جهات که است در دنیا [illegible]

اگر کفر شود یعنی ایراد کنند بر معاد [illegible] با حکمت [illegible]

در این کلام که «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها

لیذوقوا العذاب» یعنی هر وقت پوست بدن ایشان پخته شود

در جهنم تبدیل میکنیم ایشان را به پوست غیر از آنها تا بچشند عذاب

و گفته اند این آیه دلالت دارد بر تبدیل جلد ایشان بجلد

دیگر و این تبدیل لازم دارد نفی جلود اوّلیه را و اثبات

جلود دیگر را و تعذیب این جلود تازه را در حال اینکه

ارتکاب معاصی از آن جلود صادر شده است و این ظلم است [illegible]

جواب [illegible] و [illegible] غیر [illegible] دارد [illegible]

جلود [illegible] جلود [illegible] است [illegible]

[illegible] و [illegible] سنگ پیدا [illegible]

[illegible] در ماده او [illegible] پیدا شده است و [illegible]

[illegible] پیدا کرده [illegible]

داشت و در [illegible] دیروز [illegible]

[illegible] در انسان [illegible] شود و ایشان [illegible]

جسمانی اند یکی نفی بدن عنصری کنند و گویند این بدن مانند

جامه چرکینی است [illegible] و [illegible] دارد با [illegible]

[illegible] در این [illegible] است [illegible] مانند

[illegible] پاره [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] با [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] در [illegible] ممکن [illegible]

این بدن مانند سنگی است [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] پیدا کند [illegible]

دلیل است [illegible] اعاده انسان را در روز جزا

[illegible] عود [illegible] و جزای او [illegible] علاوه

با باید [illegible] این بدن بدن [illegible] را [illegible] بدن

دیگر این بدن عنصری [illegible] موجب ظلم و تعدی

است [illegible] این بدن عنصری [illegible] بدن [illegible]

این مطلب هم موجب طی و تعذیب نباید از بدن دیگر خواهد بود
و در صورت سوم دون صاحب آن بدن را با این تحقیق در یک بدن
لازم آید اجتماع دو تحقیق در یک بدن و تعطیل بدن دیگر
و یا لازم آید در خلقت جدید تازه آمدن روح تازه و اجتماع
این با روح در یک قالب حیوانی و هیچ از عقل غیب از روی
صغیر است و خلاف نص صریح است از جمیع نقلیه یعنی گویند
برجح [illegible] عقلیه مذکوره این است [illegible] اعاده قیامت
[illegible] کما بدأکم تعودون [illegible]
خدا ابتدا خلق نمود در خلقت اول همان طور عود خواهد داد
و این است هر [illegible] در عود جدید [illegible] خدا
در [illegible] این است خلقت جدید [illegible] عود
اعادیت و ذکر عود اعاد بجهت دفع اشکال [illegible]
و [illegible] خلقت جدید [illegible]
[illegible] تناسخ [illegible] لازم [illegible] معاد جسمانی

پس اگر گفته شود انتقال نفوس به تن دیگر بعد از مفارقت
ببدن اخروی موجب تناسخ است نظر بتفاوت از صورت
پس باید بجهت اثبات معاد جسمانی قائل به تناسخ شد جواب
گفته می‌شود رفع این شبهه موقوف به ذکر اقسام تناسخ و جواب
از آنست پس می‌گوییم قائلین تناسخ بر چهار طایفه‌اند اول
نسخیه و این کسانی می‌باشند که گویند نفوس انسانی
بعد از موت منتقل می‌شود ببدن دیگر انسانی غیر از بدن خود
دوم مسخیه و این کسانی هستند که گویند [illegible] نفوس
منتقل می‌شود بجسد حیوانات و [illegible] و حشرات [illegible]
موافق سعادت و شقاوت خود [illegible] سعید [illegible]
در جسد حیوانات [illegible] نجیب و شقی [illegible] در جسد
حیوانات [illegible] سوم فسخیه و این [illegible] مانند سنگ و [illegible]
چهارم رسخیه [illegible] در تناسخ اند [illegible] اقوال هر یک
و جواب آن موجب تطویل است مثل [illegible] ملکوتیه
نفوس [illegible] بعد از موت منتقل [illegible]

منتقل میشود بعالم نباتات و از آن عالم بعالم حیوانات
از قبیل کرم و مورچه و از این بعالم حیوانات از قبیل
گاو و گوسفند و غیره و از اینجا روئیدن انسان دیگر از اینجا
بجسم افلاک و از افلاک محو میشود و از این قبیل از تناسخ
تناسخ را مجازی گویند چنانکه قسم اول را حقیقی گویند
و اهل تناسخ گویند که معنی فرمایش حضرت امیر المؤمنین ع
که فرموده من با همه پیغمبران بودم و با [illegible] خود را از دست [illegible] رها
کردم و یا سلیمان را از دست [illegible] از دست [illegible] را [illegible] اینست
که من در اجساد پیغمبران بودم و یا در اجساد دیگران بودم
و در ایشان حلول داشتم و گوینده [illegible] همان [illegible]
[illegible] بوده است در [illegible] کربلا آمده و شهید گردید یا فلان شخص
علی همان [illegible] است بطور اکمل در [illegible] اکمل آمده بود
و یا خدا در فلان شخص حلول کرده و آمده و قرآن هم آورده
است و جمیع این مذاهب باطل و از ضروریات اسلام خارج
است بلکه مخالف جمیع ادیان و ملل است زیرا که موجب آنکه
عوامل قرار دهد [illegible] در دنیا [illegible] نفوس
و خلایق و [illegible] موجب [illegible] کرام و [illegible] است

و اینکه در اول گفته شد کلام از تفاوت صورت بدن دنیوی
و با بدن اخروی موجب تناسخ نیست جواب گفته شود انتقال
نفوس از بدن دنیوی با جزوی [illegible] تناسخ نیست با تعدد صورتی
موجب تناسخ نشود بلکه تناسخ انتقال نفوس است ببدن دیگر
در [illegible] علاوه اختلاف در صورت دنیوی و اخروی
نباید تا موجب تعدد شود و اگر اختلاف پیدا شود همانا در صفت
در حقیقت نیست چنانکه ذکر شده در اینجا [illegible] اجسام
لطیف [illegible] و جمیع اشیاء آنجا در مرتبه لطافت [illegible]
[illegible] بلطیف بدن عنصری با [illegible]
[illegible] پیدا کند چنانکه وارد شده [illegible] العصم
و از [illegible] خلقه [illegible] است و اختلاف هیئات [illegible] و غیر
آن از [illegible] و ملبوس [illegible] و مطعوم [illegible] در لطافت
و کثافت در [illegible] بنا بر جمیع [illegible] معلوم است بلکه [illegible]
[illegible] اغذیه و [illegible] کثافت و لطافت [illegible]
چه [illegible] آخرت [illegible] گفته شد [illegible] جمیع اشیاء
عالم آخرت [illegible] و [illegible] خلق [illegible] عالم
[illegible] و [illegible] و محقق است

دیگر نفوذ آن ثابتی برزخی را از خدا در لیلهٔ معراج نظر با جبار

از ازل حبیب خود محمد ص اختیار کرد و از برزخ حقیقی الهی [illegible]

و الطاف و لذت و خاصیت خوف [illegible] اعذب و [illegible]

[illegible] اطعمه بهشت است از آنهام و سایر [illegible]

بود هم دارای حکمت و علم و اسرار الهیه بود و چنانچه

خداوند قدرت بود اسم را خود بود بسط از قبیل [illegible]

از آنها و عرش و کرسی با جمالها جسد عنصری و ملکی و تجرد

تعلقی بجا آورد و همچنین قادر است قادر بوده است با [illegible]

غذاها [illegible] دارای جسمانیت در [illegible] جزو بهشت

بوده باشد چون معاد شد از آنها نسبت انتقال نفس است

به بدن دیگر در همچنین اشیاء و تنوین و تغییر حال انسان از بدن

جسمانیت با صورت انسانیت غیر انتقال مذکور است

بلکه جمیع احوالات مذکوره از این کمالات است این است

نه انتقال حقیقی بالنسبه حالت کنم از اول [illegible] تا

تا رسید بجد بلوغ انسان گشته است در این حالات مختلفه [illegible]

کرده است و نمو نموده است و همچنین منسوخات واقعه در ام

درامم سلف خود که خرق عادت قبل منسوخات معلومه زنده [illegible]

[illegible] از جو نمو خود کرده الان بوده از انفس انسان

بجهت مفاسد بدنی خود منتقل شده است در بدن دیگر

بلکه همین نفس است با روح انسان خود [illegible] از حیاتی

حیثیت حیوانی خود در نفوس آنها رانده شده و به [illegible]

آنها متناسب صورت آن حیوانات در آمده و صورت انسانیت

از او سلب شده و لیکن در حقیقت انسان بوده نه حیوان

پس [illegible] در قیامت انهم در [illegible] خود نشانه [illegible]

بود و اگر گفته شود عالم قیامت [illegible] دیگر با همه جز در عالم [illegible]

بوده باشد پس [illegible] در جسد عنصری و روز

آن [illegible] جسد [illegible] خرق افلاک چون [illegible]

[illegible] عالم افلاکیه تخصص [illegible] بلکه شامل

[illegible] و دیده [illegible] در [illegible] بانکه

[illegible] در عالم فوق آسمانها است

پس باطل است مسئله خرق افلاک [illegible]

اند [illegible] بخلاف [illegible]

بخلاف بعضی از حکمای اسلام موافق با جماعت اهل سنت و اخبار
دانند و مبالغت عقل عقول کلیه خود را باطل نموده خرق
افلاک را و میگویند که رفتن آنحضرت با بدن عنصری با اجزای
عنصرا بالبداهة و نقلی و رفتن حضرت عیسی با جسم دیگر
نبود امکان ندارد پس باطل شد و خرق ثابت
شد معاد جسمانی و اگر گفته شود باید قرار داد در رفتن پیغمبر عروج
روحانی آنرا باشد جواب گفته میشود که اگر قرار داده شود از معراج پیغمبر
نماندن چیزی باشد پس اعتقاد بسیاری از اهل اسلام ثابت باید
ابتدای اظهار بکند از اعتقاد قربانی و شتری را بیاورم
ملکوت و ملکوت بحضرت امام الاکبر داد و ملکوت را
پس بر خود ازین داده پیغمبر خاتم را تحقیق نشده چنانکه
اگر گفته شود این داد خدا جسد خود را با جسد عنصری
و بعضی از روح و بعضی عقل و میگویند آن مطلب سواد
الحضرت باشد اول براق بعد رفرف از فرق چنانکه آن قول
فیها دو بیستی حکم با گفته شود که دانست الحضرت
عناصر در بعضی را در کره خاک و باد و روی هوا در عالم
تجرد دیدم میگوییم چه آن مطالب تکلیف است

دیگر اینست از برای عود چیزی مقام بالا و ترقی و لطافت بود از
آن فرود رفتن ملکوت و ناسوت را دعا بنمودن آنها وجود با سوی
بالا سوی الله و خلق حکمای اسلام و مشرعین وجود مسعود در مقابل
این نهایت التناسخ بیشتر اکل و مأکول است و کیفیت آن وجوب
دارالمحشر اگر گفته شود اعاده جایز در اکل و مأکول ممکن نباشد
زیرا که اگر بخورد شخصی یا حیوان بدن غیر را در اینجا نتیجه صورت
متصور میشود اول عود اکل یا مأکول به تمامه جهت
دارائی هر یک بدن دیگر را که اکل و مأکول هر دو یک بدن
پس عود هر یک اکل و مأکول با اجزای دیگر غیر عودشان
بالاستقلال نباشد بلکه در اجزای یکدیگر بود چنانکه عود اکل
بالاستقلال و یا عود مأکول با انضمام اکل و یا عکس میباشد
نتیجه عدم عود هر دو از اکل و مأکول مطلق و بجمیع صورت
مذکوره نقض معاد جسمانی است جواب گفته میشود جمیع
صور مذکوره باطل و معاد جسمانی ثابت هم جواب داده شد
موجب تطویل خواهد شد اینکه جسد انسان از روز تولد

[illegible]

تولد تا بوقت مرگش همه روزه در تغذیه و تحلیل است
پس چون غذای خود را اجزای بدن او نماید و چون روز
دیگر شود آن اجزای که گذشته تحلیل از غذا روز آینده
بدن او قوام پیدا کند و اگر انسان بلکه حیوان بدن سابق
منوال نباشد و بدن او در تحلیل نباشد لازم می آید
که بدن او بزرگتر از آنکه می شود نظر باینکه بدن سابق او
بحال خود باقی است و از غذای روز آینده هم زیاد شده پیدا
شد و چون از تحلیل [illegible] و حال آنکه محسوس است
اغلب [illegible] هر کس بایداند بدن خود را بحسب تحلیل باقی
نباشد و چون از تحلیل بکاهد تعویض آن گردد و هر کسی
موافق حالت وضع مقدار خود توقف در تحصیل غذا
حاصل کند پس دانسته شد که غذاء بدل ما یتحلل است
و در این صورت باید دانست که اجزای بدن ماکول در بدن
آکل سه تصور دیگر هم دارد اول اینکه اجزای بدن آکل ماکول شود
در بدن [illegible] آکل مستهلک شود و بدل شده از اجزای بدن او

او و بدن او هم تحلیل رود تا محتاج به بدل بوده باشد
دوم اینکه هم بدن آکل تحلیل رود و هم بدن ماکول غذا شود
و بدل ما یتحلل بدن اینکه بدن ماکول غذا شده از برای آکل
اما بدل ما یتحلل نشود بلکه اجزای غذا در بدن آکل با اجزای بدن
متحد گردد پس بدانکه این هر سه اجزا باطل است زیرا که اتحاد
بدن آکل و ماکول موجب گردیدن تحقق شخص است
در آن واحد جزو [illegible] از برای بدن [illegible] کوچک شود [illegible]
و آن محال است یا آنکه لازم می آید که شخص واحد بجهت
دارا بودن بدن خود و بدن دیگری در آن واحد هم متعدد
باشد و هم متحد پس محال است بقیه آن [illegible] بر صورت
اول عود کردن بدن آکل و ماکول هر دو باشد در حشر بدون
اینکه اجزای ماکول جزو بدن آکل شده باشد بلکه اجزای بدن
خود او باشد خصوصا در صورت تأثیر زیرا که دانسته شد
بدن انسان هر روزه در تحلیل است نظر بوجود حرارت
غریزیه [illegible] او پس بنابراین مطلب اجزای ماکول در بدن آکل [illegible]

حرام نخواهند بود بلکه آنهم مانند سایر ماکولات خواهد بود
پس از برای انسان یک قوه و بنیه علیحده لازم خواهد بود
که مادام العمر اجزاء انسان باقی باشند و اجزاء زائده را
بآن قوه محفوظ باشد و قوام بدن انسان و تشخصات
او بهمان اجزاء اصلیه او باقی می باشد و لهذا خداوند
عالم آن قوه را بانسان عطا فرموده و این قوه را دارا است
بعلاوه اجزاء فضولیه را دارا است بعد از خوردن غذا و حاصل
شدن حرارت غریزیه حفظ بدن را میکند و از فانی شدن
بآن اجزاء فضولیه حفظ میشود پس بر این تحقیق بسبب غذا دادن
عالم اجزاء ماکول از اجزاء فضولیه آکل قرار داده شده
اگر در [illegible] ماده غذای آکل جزو بدن او شده باشد
و بعد از آن او را تحلیل برون آورد از بدن آکل دور کرد
بزیبق و داخل در اجزاء ارضیه شود و بعناصر اربعه
مخلوط شود و در [illegible] خداوند عالم از آن قدرت

کامله خود بدن ماکول را از اجزاء خود تألیف خواهد
و در حشر عود دهد و از این بیانات معلوم شد که از برای انسان
دو گونه اجزاء است اصلیه است که آن اجزاء منتوییه ابوین
او است و فضولیه است که از غذا ظاهر و پیدا میشود و این
اجزاء اجزای دیگر اجزای [illegible] آکل و ماکول [illegible] حفظ
پس هرگاه انسان با درنده آکل که گوشت را از اجزاء اصلیه بدن
ماکول را غذای آکل شده [illegible] از اجزاء فضولیه آکل
خواهد گردید نه اصلیه او [illegible] و بدن [illegible] ماکول
در آن [illegible] شود و [illegible] از اجزاء ماکول [illegible] وجزو بدن
آکل نشود چنانکه اجزاء اصلیه آکل هم محال خواهد بود
باشد [illegible] هرگاه بخواهد [illegible] صورت و هوا باید
باید صورت نوعیه [illegible] اجزاء هوا شود
و باشد نان هرگاه بخواهد ماده غذای تحقق شود
هم باید صورت نوعیه نانی از او خلع شود [illegible] صورت
عرضیه او از عرض و طول باشد [illegible] صورت کیلوسی

تا صورت کیلوسی را صورت [illegible] پیدا کند
و صورت کیلوسی هم رود تا صورت کیموسی را
در اخلاط اربعه پیدا کند را خون و صفراء و بلغم و سوداء
بود باشد و در آن صورت غذائی را بخواهد صورت دیگری
پیدا کند را صورت نوعیه خود را خلع کند و با صورت دیگر
مناسبت پیدا کند و آن صورت انسانیت را
انسانیت انسانی یا [illegible] بصورت
غذا شوانده ۴ در بدن تحقق دیگر جزء بدن و اعضای
او شود زیرا باید بصورت خود باقی باشد و محفوظ باشد
این است تحقیق طوسی ۴ در تجرید فرموده از صورت مقتضی
را صورت مقتضی ۳ نبوت معاد جسمانی است از [illegible]
تجدید ۴ و معاد جسمانی ممکن است پس در اینجا بیانات مشروع
شد شبهه آکل و مأکول وارد نمی‌گردد هرگاه اجزاء آکل
و مأکول [illegible] رسید یا حیوانات شود و همچنان اجزای
بحث تغذیه رسیده است و بدن تحلیل شده است

تحلیل شده است آکل مرد و در این حال هیچ جزئی از اجزای مأکول
از بین نرفته است اما پاره بدن از او ریخته شده و از بین
ساخته بود خود نگفته شود پس در [illegible] اوقات [illegible] فرد
نادر است و الشاذ کالمعدوم حکم [illegible] فرض
حکم نقض شده [illegible] فرض [illegible] بصورت منقوش است
دون آنکه اجزای مأکول مخصوص [illegible] تغذیه و تمییز رسیده
باشد تا اینکه اجزای آکل شده و یا بر وجود باقی مانده باشد
پس ممکن است که این متفرق و پراکنده شود و داخل در عناصر
اربعه شود و گردد و بار دیگر بقدرت خدا مجتمع شود مانند
آن چهار مرغ حضرت ابراهیم با امر خدا و [illegible] حکم [illegible]
کوبیده بود در حال [illegible] اجزای [illegible] ساخته بود [illegible]
خداوند [illegible] باز [illegible] و اجزای [illegible] در [illegible] جزء [illegible]
و تغذیه و تمییز [illegible] نرسیده بودند
پس در این فرض [illegible] ممکن است خود اجزای [illegible] جزء
فرض [illegible] در همان زمان اندک اجزای بدن مأکول

اندک اجزاء بدن تا کنون بحد تعفن رسیده باشد و جزء
بدن آکل هم شده باشد و این محال است زیرا اجزاء بدن حقیقی
او را تغییر مقرر نیست چنانکه در تعریف حقیقی گذشت
و اجزاء حقیقی در این مقام کامل شده پس گوشت
گفته شده مذکور در این صورت مفروضه صحیح است
و بنابر فرض اول صورت اخیره تا ثابت شد معاد جسمانی
با جمع و نشر صورت دینی و تواتر اخبار و نگارش آیات
و علم خدا بجمیع اشیاء و قدرت او بتألیف جمیع اجزای
متفرقه در قبور جزو او و از جمله آیات دلالت دارد
بر وقوع بترتیب آکل و مأکول این سوره ق است
قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب
حفیظ یعنی ما میدانیم هر جزء را از زمین ناقص کند و از تو
ما است کتاب حفیظ کننده و نظر مفسر مجمع البیان
مراد از ما تنقص الارض از گوشت و خون است
او رتبی اجزاء و مراد از کتاب حفیظ است

مراد از کتاب حفیظ اللوح [illegible] جز از علم او [illegible] عز و علا
[illegible] چنانکه علما [illegible] بجلالت [illegible]
[illegible] هر جزء بدن مخلوق [illegible] متفرق شده است
از زمین و از جمله این سوره [illegible] هل ندلکم
علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید
ایا [illegible] بشما مردی را خبر دهد [illegible] شما را [illegible] خواهید
خلق شد بعد از آنکه متفرق شده باشید از زمین تفرق کلی
و قطعه شوید قطع کلی بجزو [illegible] از زمین و در شده کان
و ظهور [illegible] مراد از [illegible] جزو جزو [illegible] اجزاء [illegible]
و علی [illegible] در تفسیر خود [illegible] روایت
[illegible] لتنبئن [illegible] النقر [illegible] هر [illegible]
گشت [illegible]
در کان [illegible] و هوا و دریا [illegible]
[illegible] در کان خواهد [illegible]

خود بین چگونه بدان صورت زشته خواهند گردید و در معاد
محشور خواهند شد از آنکه خداوند عالم الغیب است به
او همان باطن عقاید آنها خود را صفحه روح ایشان ثبت صد سال
در همان مکان آنها را اندازه حساب پس ... بشود صد سال اورا
خدا قادر داور است ... و خواهی این ... بود تا حساب
از نفوس و نفس ... کشف ... و ... نگو ... ها
تجسم ... اعمال ... است چگونه اورا
از ... خواهم ... بدن ... ایشان ... خواهم
بپوشانند پس این قیاس ... اعمال را پوشیده
ودیده اینکه دیگر ... و ... است گوشت ...
در ... و ... خود ... دیده ... رو ... شده
وارد ... اند و ... اعمال ... دیگر
را ... پس این قیاس ... خدا قادر است
به جزء ... صحیح ... انجا
اند ... اجزاء کل ... و در ... گاه

انـد اجزاء کل را در سند ... جلا ... و ... اند
و ... بخواهد ... ثبوت ... جواب ... دیگر
... خلاف ... در ... اورا
بطوریکه تصور ... خلق ... پس ... کل ... کول
و ثابت ... عود ... واجب ... اخوند ...
تداخل اجسام است فائیلی باین نحو در ... گویند
اما معاد جسمانی موجب تداخل اجسام است پس باید منکر معاد جسمانی
شده تا در این محذور واقع نشوی تداخل اجسام
و دخول دو جسم است در یکدیگر را داخل کوچک شود
و نه مدخول بزرگ شود و هر دو از داخل و مدخول در حد ...
واحد باشند پس اگر گفته شود معاد جسمانی باطل است زیرا
لازم می آید از جسمانی بودن معاد جسمانی بودن ...
... زیرا اختلاف داخل و مدخول در جسمانیت
و عدم آن موجب نفی تلذذ و تعذب است چه در جبه ...
و ... چه در عکس آن ...

و چون در لازم شدن حجم نیست هرگز لازم نیاید تداخل
اجسام و یا دخول شیئی متحققی در شیئ واحد
خارج از خود و یا دخول اجزاء در یکدیگر و یا لازم
نیاید خلو عالم از شیئ در صورتی که عالم [illegible]
در عالم امکان نباشد و مکان خارج شود از حدود
و ماده نیست و بیان ملازمه در تداخل اجسام این است
که بر فرض جسمانی نبودن نیست و [illegible] فعلاً [illegible]
حق موجود نیست لابد جا [illegible] عالم را امکان
آنچه موجود از یک باشد [illegible] قابلیت ظرفیت آن جزء را
داشته باشد و نه کوچکتر از آن باشد تا در ظرف شدن
عالم کوچک از آن شیئ بزرگ امکان از میان او برود
باشد تا محل او قابل حمل نیست و [illegible] حجم او گردد
پس در این صورت لازم نیاید اجسام نیست و [illegible] در عالم
مکان حجم طولاً و عرضاً در مکان اتساع هم باشد نه دخول
[illegible] از عالم مکان نیست [illegible] جزئی نشده و نه این عالم
مکان و ماده نیست جزئی که [illegible] شده و در صورت او در طول

و در طول و عرض نباشند نیز ملحق بعضی به دیگر
باشند و این عالم و دنیا با عالم [illegible] موجود [illegible]
در خود باشد و این دخول اشیاء عدیده عرضاً و طولاً بالاتفاق
در یکدیگر [illegible] از ظروف مظروف بزرگ و کوچک [illegible]
نکند محال است و در دخول شیئی متحققی در یکدیگر
گویند عالم الهی که جهت علویت مجرده از ترکیب و عالم
جسم از عالم ترکیب مجرده و ترکیب و در تداخل لازم نیاید
تحمل شدن یکی عالم [illegible] در عالم کثیف در عالم جسم نیست
از برای [illegible] بدون ماده و دنیا و مانند جمع شدن اشیاء
در یک جا و یا لازم نیاید عالم دنیا و عالم کثیف و عالم
آن نه در میان یکدیگر باشند و این در صورتی که کثیف
و آن نیست فعلاً در صورت موجود بودن آن بالفعل
گویند عالم ملکی ماده و ماده دنیا نیست خارج باشد از دنیا بودن
یا لازم باشد نیاید در صورت وجود جسمیت آن
و ~~[illegible]~~ [illegible] ملکی حقوق این عالم [illegible]

دنیا نیست بلا مکان و معلق بوده باشند یا مکانی که غیر در این
مکان جهان داشته باشند و این مکان خارج باشد از این دنیا
لازم آید تداخل دو جسم لهذا گفته‌اند جنت و دوزخ بی مکان و جهت
و جمع این مطالب خود عجیب مفاسد کلیه است پس لابد است
دوزخ و معاد جلالی باید روحانی باشد نه جسمانی
نه جسمانی جواب گفته میشود اول اینکه جنت و دوزخ موجود است
فعلاً و جهان است و دلیل بر وجود آن قرآن مجید حقیقت است
در سوره نجم و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة
المنتهی عندها جنة المأوی [illegible] تحقیق نشان داد
خداوند به پیغمبر در شب معراج مقام دیگر را از درخت سدرة
المنتهی نشان داده است و درخت سدرة المنتهی که فعلاً موجود است
خداوند جنت [illegible] را نشان داده [illegible] از آن جنت خبر داده
است و ثانیاً در اخبار [illegible] است متعدد که [illegible] دارد
[illegible] جنت و دوزخ در عالم دیگر باشد و از آسمان و زمین
این غیر از آسمان و زمین محسوس خواهد بود چنانکه آیه سوره
سوره ابراهیم است میگوید بر این مطلب

سوره ابراهیم میفرماید [illegible] یوم تبدل الارض
غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار
[illegible] در [illegible] تبدیل خواهد شد این زمین
زمینی دیگر و این آسمانها آسمانی دیگر و ظاهر میشوند مردم از قبور
حضار خداوند قهار پس [illegible] جنت و دوزخ در عالم آخرت باید
مستقل باشد از عالم مانند این عالم دنیا [illegible] این عالم داخل
باشد در عالم دنیا و نه بهشت و دوزخ [illegible]
داخل این عالم دنیا بوده باشد و احتیاج [illegible] عالم دیگر است
این عالم دنیا و [illegible] لازم نباید پس عالم دنیا مکان عالم
بهشت و دوزخ نیست [illegible] مکان [illegible]
آخرت با مکان [illegible] غیر از عالم [illegible] با مکان [illegible] نیست
و عالم آخرت هم غیر از عالم دنیا است چنانکه [illegible]
[illegible] عالم [illegible] آسمانها [illegible]
سدرة المنتهی است و مکان [illegible] باشد [illegible]
تحت زمین نیست پس باطل شد [illegible] مذکوره

بعد ثابت شد وجود بهشت و دوزخ خلافا و معاد و خلق

روحانی و جسمانی و بطلان تناسخ ملکوت کلا و [illegible]

اثبات خواهد شد جسمانیت معاد و بهشت و دوزخ

بدانکه بهشت [illegible] علمای [illegible]

[illegible] دار تکلیف

معاد جسمانی سوره [illegible] تکرار شده

لهم فیها ما تشتهی الانفس و لکم فیها ما تدعون

[illegible] در آن بهشت [illegible]

میل کند [illegible] دلالت دارد این آیه

با تلذذ نفس انسانی در سوره [illegible]

یصلیها الا الاشقی و [illegible] الاعمی [illegible] در آن [illegible]

بهشت [illegible] میل کند و جسمانی

و جسمانی [illegible] لذت [illegible] دلالت دارد این

با میل نفس و لذت جسم [illegible]

اگر مخفی بماند معاد روحانی به روح خدا [illegible]

با [illegible] ۳ [illegible] و بار [illegible]

[illegible] دار عمل [illegible] خلق [illegible]

[illegible] سوره اعراف قل من حرم زینة الله

والطیبات من الرزق [illegible]

[illegible] نقره [illegible] آخرت [illegible]

در آخرت [illegible] خود [illegible]

[illegible] از بهشت [illegible]

[illegible] در [illegible] آخرت [illegible] خود

[illegible] خود [illegible]

[illegible] در باره خود

بخل [illegible] داشته است و [illegible] البخیل

لا یحب کل [illegible] روز قیامت وارد بهشت

[illegible] و [illegible] معلوم [illegible]

اما موارد آنکه در عصر انبیاء قبلی روی داشته

اعتبار اهل دنیا در شه دنیا قهر شیب و آثار و غیره

در عصر پیغمبر خاتم ۲ جزئی از آن بیشتر است بنا و رده

بود انبیاء ثابته شهدا ۲ در بلا [illegible] و الان

عصر امام مرتب [illegible] بود باشد و در زمان

پیغمبر ۲ ادوار اهل بیت طاهرین و فقهاء ظاهر آمده

بود [illegible] پس جمیع علمای اسلام با گذشت

علما و امامت [illegible] و این همه روایات

[illegible] با دیگر [illegible] حضرت حجت ۲ در توضیح

در توضیح [illegible] خلق حجت [illegible]

و در جامع حوادث [illegible] امام نبی [illegible] شده است

و علوم جمیع [illegible] از وجود آن [illegible] و بیان

این نوشته علمای [illegible] اقوال [illegible] موضوعات

پس باید وجود وکلای و نواب خاص حضرت حجت

حضرت حجت ۲ ام [illegible] باشد پس تکذیب وجود آنها عاقبت

و سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و وجود [illegible] واجب الوجود

ام نمود یا [illegible] و حال انکه [illegible] و العیان

[illegible] المتواتر [illegible] و حکم العقل جمیع لوازم

باطل پس [illegible] خود شناسد [illegible]

[illegible] خود را بداند [illegible] صحیح توحید [illegible]

[illegible] حتی [illegible] بنده

انسان علاقه نفس خود [illegible] روح

انسان [illegible] علاقه با بدن دارد [illegible]

[illegible] جهت خواب روح انسان از بدن [illegible]

[illegible] عود کند [illegible] بدن [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] روح انسان [illegible] عود در بدن خود [illegible]

[illegible] دینی [illegible] نفس [illegible]

[illegible]

[illegible] در اعیاد [illegible] تجارت

تجلیات کرده و تنوعات عجیبه در عوالم اظهار نشد
و لغات عرب را از الفاظ و عبارات منشعب و خارج
نموده و حال آنکه اصل همه حروف نقطه بوده است [illegible] که
با همه حروف شرکت است اما لطافت بدن با قابلیت شان
جمال او را دارد لطافت در او خوب است ما شدند [illegible]
بلور است در کوره گداخته شده و بعد از آن بلور شده در صفا
با آنکه ابتدا جسمیت و ثقالت او زیاد است و جسد اشیا
ام همگی جمع شده البته از آن ابتدا از کوره [illegible] الطف
از جسد دنیوی باشد تا با عالم آخرت و هوا و زمین
آخور و غیره و جسد انبیاء و اینجا بتحقیق بدانکه پس [illegible]
ادر [illegible] ملکوتی از عالم آخرت است [illegible] است [illegible]
عادی نیست و از قواعد علوم حقیقی و عقول [illegible]
خارج است و مخالف [illegible] است در معنی جسم ادار
[illegible] طول و عرض و عمق باشد و [illegible] عمر است
[illegible] جسم آنی و ثلاثه را خطوط

ثلاثه متقاطعه از زوایای قوائم [illegible] باشد با لوازم و خواص
آن جسمیت خفت و ثقل [illegible] رطوبت و یبوست
باشد و متکثر و مرئی باشد و [illegible] خواهد شد پس باید اعتقاد
بجمیع آنها نمود [illegible] و حقیقت دنیوی را [illegible] لا [illegible] اشیاه
دنیوی [illegible] باشد و حق [illegible] است در ایجاد
خودشان بدون زیاده و نقصان و تفرقه [illegible] آن
~~را و باید دانست [illegible] ایشان در [illegible] است [illegible]~~
و [illegible] اند [illegible] ایشان در [illegible] است [illegible] از [illegible]
باشد [illegible] جامع است حدود قبل و بعد
ایشان را و باید دانست [illegible] ایشان در [illegible] است [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] قاعده [illegible] اعمال [illegible]
و انکار [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] است
از اعمال [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] الله ان [illegible]
محمد و آل محمد [illegible]

البحث الثانی در اثبات معاد جسمانیست بدانکه

مراینکه فهمیدن جمیع معانی و مقاصد از الفاظ و موضوعات

عرب و لغات آنها موقوفست ببیان علماء لغات

را با تتبع و استقراء تمام جمیع معانی را از الفاظ آنها داشته

اند و در وقت حاجت هر یک از معانی را از الفاظ خود در

میآورند و بیانات ایشان از برای سایر ناس حجت میباشد

پس لفظ معاد بنابر اینکه مصدر میمی است باشد از عاد

یعود عوداً در لغت عرب بمعنی رجوع و بازگشت است

چنانکه در قاموس گفته است العود الرجوع کالعودة

والمعاد نیز عود بمعنی رجوع و بازگشت است چنانکه لفظ

عود در معاد هم بهمین معنی است و کذلک العود والعودة

بمعنی بازگشت است و در مجمع البحرین گفته است

والیه المعاد ای الی الله یعنی بسوی خداست بازگشت

خلق در سوره قصص فرموده ان الذی فرض

ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد

یعنی آنکه بر تو واجب نمود قرآن را بجهت برگردانیدن تو

بسوی معاد یعنی [illegible] از مفسرین نقل کرده اند این آیه را

در آن [illegible] نازل شده و مراد برگردانیدن آنحضرتست

از مدینه بمکه معظمه چنانچه چنانکه گفته اند معاد الرجل

[illegible] اهله [illegible] برگردیدن مرد بسوی اهل و عیال خود

و بنابر اینکه لفظ معاد اسم زمان یا مکان بعود است

باشد پس بمعنی زمان رجوع یا مکان رجوع انسانست نیز روز

قیامت یا محل قیامت باشد و اگر کسی گوید رنج و تعب

و [illegible] جمع باید فهمیده گردید بجمیع اجزاء و خوشیها و

دقیقیات خود رفته و باز همان نحو مرکب گشته شد این قرار

گفته شود هو هو نیست این زنده همان زنده است در آنگاه [illegible]

زنده بود و در دنیا [illegible] و عکس و شکل او را [illegible] زنده گشته باید

گفتی همان زنده برگشته است و اگر [illegible] هم میگوید جمیع

عقلا [illegible] خواهید [illegible]

چه عقلا آن مدحت خواهند که پس باید امکان ثبوت
غرابت شده و تتبع و استقراء آن را در قیامت با چه
اجزاء را بمحو شدن و جزء الجنة التالیه شعر اثبات معاد
جسمانی است با آیات قرآنیه و ... در این باب بجناب
را اشعار میکنیم در این مختصر به ... و مرقات انسان را انجیلیه
ان هذا شیء ... سوره مبارکه یس ... او لم یر الانسان
انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین و ضرب لنا
مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم
قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق
علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم
منه توقدون او لیس الذی خلق السموات و الارض
بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له
کن فیکون و در یک از این آیات شریفه متمکن از شکلات
و جهات ثبت از برای اثبات معاد جسمانی است

و در باره اُبیّ ابن خلف با جمعی از کفار مانند ابوجهل
و عاص ابن وائل و ولید ابن مغیره نازل شده ... اول
و بقره آنکه اول این آیه ... انسان را ما خلق ...
او را از نطفه پس در آن ... او خصیم مبین ...
... از نطفه خصیم ابی ابن خلف است که صاحب بیان و نطق
و نطق بوده که مجادله با رسول خدا کرد در این باب ... آیات
از برای رفع شبهات ... شده باشکه ممکن است
عود ... نظر با ... و عجیب تر از ...
در اول ... تا ... از ... احیاء اموات
و عود ... در ... و ... خلقت
اولیه ایشان ... با قدرت کامله خود ... اعضاء
این ... قطره ... خلق ... و ... حق ...
... کامل ... محمد ...
در ... و ... رسول خدا در این باب ... محمد ...

می حمد می کند پس کسیکه قادر باین نحو از خلقت بوده باشد چگونه
مستبعد است از احیاء موتی از عظام رمیم بفرماید
و از اجزاء خود آنها اجزاء زمین شده است در باره خلقتشان
بفرماید و میدارد آنچه فرموده و ضرب لنا مثلاً تا آخر آیه پس
اُبی ابن خلف استخوان پوسیده را برداشت و از آن
ما مثل آورد و خلقت خود را از نطفه شده و فراموش کرده
نمود و گفت که این استخوانها را زنده میکند و حال آنکه پوسیده
بلکه [illegible] زنده میکند آنکسیکه اول دفعه آنها را ایجاد فرمو
ده و آن خدا است که دانا است بهمه خلقت [illegible] است بهمه چیز [illegible]
او در جای دیگر باشد و بعد از این جواب داده شبهه ایشانرا بامر
عجیب تر و فرموده الذی جعل لکم الآیه یعنی بگو با ایشان که زنده
میکند ایشانرا آنکسی که قرار داده است برای شما از درخت سبز آتش
را آتش را با ضدیت آب و آتش و آنها در درخت سبز آبدار
و در درخت مخصوص بوده است یکی مرخ [illegible] است
و دیگری عفار [illegible] ظاهر بوده اند و بیکدیگر میزدند آتش

از شاخهای آنها را بیکدیگر میزدند مانند سنگ چخماق آتش
از آنها بر میخاست و البته این امر عجیب نسبت بزنده کردن مردگان را
و عود ارواح ایشان را با بدان و بعضی میگویند [illegible] نکرد
آنها کفار را بغیر [illegible] و عجیب تر از آن [illegible] فرموده او لیس الذی
تا آخر نیز اما آنکه [illegible] خلق کرد آسمانها را و زمین را آیا قادر
نیست که خلق کند [illegible] مثل آنها خلقتها [illegible]
که جواب شبهه اعاده معدوم داده شود بعضی میگویند
اعاده معدوم ممتنع است [illegible] میگویند با اینکه جواب [illegible]
بلی و هو الخلاق العلیم که مشتمل است این کلام [illegible] تاکیدهای
است بسیار یکی لفظ بلی که از برای تصدیق است [illegible]
صیغه مبالغه است که کلمه خلاق است [illegible] میگویند
از برای [illegible] کسیکه بسیار خلق کننده باشد [illegible]
خلقت [illegible] لفظ علیم که مشتمل است بر علم او باجزای
[illegible] [illegible] بعد [illegible] جمع [illegible] آنها [illegible]

اِذا امرُه اذا اراد شیئاً الا الخ یعنی هرگاه خدا
برای ایجاد شیء در وقت اراده اش لابد نیاید بآن شیء ایجاد
بشو بگوید خواهد ایجاد شد فوراً پس آن آیات مخصوص است
ادراک بشر ... جامد و ... سوره قیامه ۳ فرمود
اَیَحسَبُ الانسانُ اَن لَن نَجمَعَ عِظامَه بلی قادرین علی
اَن نُسَوِّیَ بَنانَه و این آیه نازل شده است درباره عدی ابن
ابی ربیعه همسایه رسول خدا ص را با آنحضرت کیفیت
در نهایت خصومت بوده است روزی آنحضرت احوالات
روز قیامت را سؤال نمود آنحضرت کیفیت آنرا برای او
بیان فرمود پس آن ملعون گفت ... که اگر با چشمان
خود ببینم قیامت را قبول نخواهم نمود آیا خداوند آورد
آیا این استخوان پوسیده و متفرق شده را بترتیب چگونه جمع
خواهد کرد ... پس آیات ... نازل
شد ... گمان می‌کنند انسان که ما نمی‌توانیم جمع نمود
استخوان پوسیده را بلی قدرت داریم که باز دوباره ترتیب کنیم
سر انگشتان او را ... متفق از فقایر

... قدرت داریم که باز دوباره ترتیب کنیم سر انگشتان او را
النظ بعضی از فقها مراد از بنان آن ... کفار
و پا است و ... کفار ... استخوان
انگشتان است در تفسیر صافی ذکر شده است و ...
و ... بعضها ... کانت ... و ...
... انگشتان ... را ... دیگر ...
... او در دنیا بوده باز کوچکی و لطافت آن را انگشتان
دارد و این ایضاً دلالت دارد بر عود اجساد در روز قیامت
و ... سوره ... یعنی ...
قبل ... کنید اول مرة ... خواهید گفت ... کنیده
خواهید نمود ... اکر ... اسکنی ... نمود ...
اول دفعه و اکر ... شده است ... در ... ایام
عود ... دیگر ... جواب گفته شود سؤال ...
از ... شده ... استخوان ... شده ... نوشته
نفوس ناطقه دارد ... جواب ... طبیعی سؤال

بر طبق سؤال ایشان نبود آیه از سوره بقره بود

أو كالذي مرّ على قرية وهي خاوية على عروشها

قال أنّى يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله

مائة عام ثم بعثه قال كم لبثت قال لبثت يوما أو بعض

يوم الآية و بعضی گفته اند آن شخص در آن زمان پیغمبر ارمیا

بود چنانکه سابقا ذکر شد لیکن دیگر نوشته اند که نام او

عزیر پیغمبر بود و بعد تقدیر الهی بخت نصر مبعوث شد بر بنی اسرائیل

و چون قوم بنی اسرائیل معصیت خدا زیاده نمودند اراده فرموده آن

شهر اریحا دیار ایشان را در آن وقت بخت النصر بر ایشان مسلط

شد و جمیع ایشان را بقتل رسانید و زنان و اطفال ایشان را

اسیر نمود و بیت المقدس و توابع آن را خراب نمود و با لشکر

خود برگشت ببلاد خود پس آنحضرت بعد از مدتی بر حمار خود

سوار شده و رو به بیت المقدس آورد تا رسید بآن قریه که اهل

آن هلاک شده و آن قریه خراب گشته بود دید که میوه درختان

آنجا رسیده است پس مقداری انجیر و انگور از آن درخت بچید

در سایه دیوار نشست و چند دانه انجیر بخورد و بعضی را خرد

نمود و انگور را هم فشار داد و عصیر آن را با آب از آنجا تا بعد و باشد را

در مشک خود ریخته نمود و حمار خود را بست و بر دیوار تکیه نمود

و از روی تفکر در آن قریه نظر نمود که چگونه خراب شده و جمیع اهل

آن هلاک شده اند از روی تعجب فرمود أنّى يحيي هذه الله

بعد موتها فورا بر او حالتی طاری شد مثل که اموات بعد از مردن

دامگیر خدا مخفی شد او را قبض روح نمود تا مدت

صد سال بر زمین افتاده بود و بعد از آن او را زنده فرمود و در آن

روز وقت چاشت مرده شده بود و در روز زنده شدن

در وقت عصر شده بود پس باز پروردگار فرشته فرستاد که از وی پرسید

کم لبثت یعنی چقدر وقت است در این مکان ایستاده آن حضرت

فرمود یوما او بعض یوم زیرا چون نظر کرد دید آفتاب هنوز از

غروب نکرده است را بناءً فرمود او بعض یوم یعنی پاره از

روز در اینجا خوابیده ام پس آن فرشته عرض کرد بل لبثت

مائة عام بلکه صد سال در اینجا خوابیده پس اگر تعجب نمو

میکنی گوید چون نظر کرد دیده آن را که در صد عام یکباره خورده

یا بخورید را اول دیده بود همه پاره آنرا فرشته یاد و عزیر گفت که
فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه یعنی ببین هنوز
آب و انگور در پیش تو متغیر نشده است وانظر الی حمارک
بسوی خر خود نگر که چه حال شده بین استخوانها افتاده است
و انجا او پوسیده است و در هیچ اجزا آن متفرق شده است
و بعد از آن گفت و لنجعلک آیة للناس یعنی ظاهر شود
و زنده شدن تو را عجب از این مردم قرار داده است
در حق احیا شان و زنده شدن ایشان و بعد از آن
گفت وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما
ننشزها یعنی اجزا و ذرات او را آن بود بنده آنرا جمع استاده
بود و نظر میفرمود که چطور از هم در وقت شدن گشت است
فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر
چون همه امر از سوال محقق شد برادرانش و عیان شد و قدرت
[illegible] همه قرب و کوشش ماندن از خدا قادر است [illegible]
و [illegible] در تفسیر حضرت ابراهیم

یا رب چهار مرغ را عوض که بجای آنها ارنی کیف تحیی
الموتی قال او لم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی
تا اینجا حضرت ابراهیم بجناب حق گفت که خدایا بنما مرا چگونه
مرده را زنده میکنی حق تعالی رسید که مگر ایمان نداری
عرض نمود که [illegible] ولیکن میخواهم
اطمینان قلب من حاصل شود بعد حق تعالی رسید
بگیر چهار مرغ را و آنها را در هم بکوب و هر کدام را جزو
[illegible] بگذار بعد بخوان آنها را همه سعی [illegible] را
بالای کوه [illegible] بسوی تو [illegible] حضرت [illegible] قدرت
اجزای چهار مرغ را که [illegible] شده [illegible] از روی [illegible]
شده و اجزای هر یک بصاحب خود [illegible] شده [illegible]
[illegible] از آن زنده شده و نزد [illegible] ان الله [illegible]
وحدانیت [illegible] ثم ادعهن یأتینک [illegible] الله [illegible]
زنده و [illegible]

حضرت حق بنده‌اش را زنده کرده است قادر است برای احیای
موتی در قیامت باذن خداوند تعالی حضرت
حق است قادر بر احیای اموات نباشد وان مطلب را [illegible]
[illegible] در آیه پنجم سوره حج است یا ایها الناس
ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب
ثم من نطفة تا اینجا [illegible] ذلک بان الله هو الحق
وانه یحیی الموتی وانه علی کل شیء قدیر وان الساعة آتیة
لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور
[illegible] اگر در بعث و عود خود شک دارید پس [illegible]
[illegible] اول در خلقت خود [illegible] از نطفه [illegible]
[illegible] جهت [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] توانا [illegible]
خواهید [illegible]
[illegible]
[illegible]

را [illegible] است [illegible] او [illegible]
در [illegible] است پس شکی در عود و رجعت ما [illegible]
و آیه [illegible] سوره روم است یخرج الحی من المیت ویخرج
المیت من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون
[illegible]
[illegible] خواهید [illegible]
از قرآن آیه [illegible] سوره یس است ونفخ فی الصور فاذا هم
من الاجداث الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا
من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق
المرسلون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند و وعده [illegible]
[illegible] شده است

و چهارم [illegible] از قبرها بیرون آیند [illegible] کنند [illegible] از قبرها چهار
خواستند [illegible] خواستند [illegible] ایشان [illegible] بگویند
ولیکن [illegible] است [illegible] در [illegible] قبور و [illegible]
از [illegible] است [illegible] عذاب از قبور
[illegible] شود [illegible] سوره انشقاق است
اذا السماء انشقت و اذنت لربها وحقت
واذا الارض مدت والقت ما فیها وتخلت [illegible]
[illegible] در حقیقت [illegible] اطاعت و [illegible]
[illegible] حق [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] سوره [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] سوره [illegible]

احوالات [illegible] روز [illegible]
مردها از قبرها [illegible] سوره زلزال [illegible]
اذا زلزلت [illegible] الارض [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] نقل [illegible]
در [illegible] سوره [illegible]
[illegible] اهل [illegible]
[illegible] الحمل [illegible]
[illegible] الانشقاق است [illegible]
[illegible] الانشقاق [illegible] سوره

سوره توبه یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها

جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لـ

انفسکم [illegible] روزی است که طلا و نقره را ذخیره نمودید

انفاق نکنند [illegible] از [illegible] با عقوبت [illegible] روز قیامت

از [illegible] [illegible] آتش جهنم را از طلا و نقره در حال [illegible]

پس داغ [illegible] با آنها [illegible] و پهلو و پیشانی [illegible] و میگویند

[illegible] را [illegible] است [illegible] خود ذخیره کرده بودید

پس بچشید [illegible] [illegible] صاحب جاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] خلاف اصل [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] [illegible] سوره [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] روز قیامت

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] جهنم جهنم

[illegible] سوره [illegible] الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا

ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون [illegible] روز قیامت

مهر میکنیم [illegible] [illegible] میگویند با دستها [illegible]

[illegible] با پاهاشان [illegible] خودشان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سوره [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] وقالوا لجلودهم

لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل

شیء وهو خلقکم اول مرة والیه ترجعون

ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم [illegible] روز قیامت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

واولاد لاشی و چه و پوست شدن از اول آن که بعد عنوانت
شده بود تا اینجا سخن سوره مؤمنون هست و لقد
خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه
نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة تا اینجا ادامه
ثم انكم بعد ذلك لميتون ثم انكم يوم القيامة تبعثون
پس خلق فرموده اول انسان را از گل پس او را نطفه کرده
در رحم مادر پس او را خون بسته کرده پس گوشت کرده
خواهید مرد پس ما باز خواهید زنده شد ای بیت حرام
سوره واقعه ... اصحاب فسوف تعلمون
ایعدکم انکم اذا متم وکنتم ترابا وعظاما انکم مخرجون
آیا آبا کرام الاولون قبر کرده اند آیا وقتی که مردیم و خاک
شدیم و در بخورد شدیم ما باز زنده خواهیم شد پس خدا در جواب
ایشان که در عقب ایشان گفته اند بگو ای پیغمبر قل ان الاولین
والآخرين لمجموعون الى ميقات يوم معلوم

ثم انکم الخ ... لو اعلمی نوری کلا لحلوم منی نحو حی
تا قوم ... منها الخلق پس بگوید از محمد خلق لودیعی
دار حشر ... نوشته بود وعده که روز قیامت بس مال او
که خدا ... ایشان از درخت زقوم خواهید خورد
و از خواهید ... خورد ... از درخت زقوم ... آن
ام والا ... داری ... ما ... در ... ما ...
که ... خواهید ... کرده از جهت ...
و ایشان ... از ... قرآنند ... اسلام ...
اند و از ... مطلب ... لبد ... احادیث ...
پس چه ... ایشان ... عقل ... در ...
شنیده ... ثابت ... حیات ...
الهم ... قلوبهم بها لا يعلم والمؤمن ... وشتا ما بعود
والحجة ... والبرا المجت الشامس ... در ... حیات
بیش از ... جهنم ... از ... جار ... ان ...

از جمله آن اخبار طولانی از امام ع از نبی ص در احوالات
قیامت و کیفیت خلق مخلوقات است که مفصل فصل ۱۵ آن
خبر این است که اول چیزی که [illegible] در [illegible] است که آسمان‌ها [illegible]
[illegible] شدید [illegible] قبل از قیامت چهل شبانه روز باران
[illegible] ۲ [illegible] آب [illegible] شبیه منی مردان است
و چهل شبانه روز می‌بارد از زمین [illegible] می‌آید اجزای
پوسیده را [illegible] رویانیدن زراعت از زمین پس جمع شود
اجزای [illegible] در [illegible] و گوشت‌ها و موها [illegible]
[illegible] جمع [illegible] اجساد [illegible] صورت خود [illegible]
[illegible] [illegible] از قبل [illegible] شده [illegible] شده [illegible]
[illegible] خود [illegible] از قبل [illegible]
[illegible] خود را [illegible] خود را [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible]
پس [illegible] از قبل در صورت [illegible] اجزای [illegible]
[illegible] گوشت‌ها پاره شده [illegible] شده

شده [illegible] پادشاه حق [illegible]
[illegible] پس [illegible] داده [illegible]
پس [illegible] از قبل در صورت [illegible]
[illegible] در میان [illegible] در وقتی [illegible]
[illegible] از اجساد [illegible] بخته [illegible]
[illegible] اجساد [illegible] بوده [illegible] پس [illegible]
[illegible] [illegible] قیام
[illegible] ۵ [illegible] احوال [illegible]
[illegible] احوال [illegible] ۱۰
[illegible] اجساد [illegible] خود [illegible]
[illegible] روایت [illegible] اراده [illegible]
[illegible] خود را پس [illegible] روز [illegible]
از زمین [illegible] جمع [illegible] و گوشت‌ها [illegible]
روایت [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] خود [illegible] [illegible]

او پاییزه [illegible] کردن اصدقا از بدن فاتح شود از [illegible]

الخوست [illegible] بلند [illegible] تا وقت [illegible] خود و جوان [illegible]

و میدونه [illegible] و اشیاء در ایجاد [illegible] فاتح شوند

پس آنها [illegible] کو [illegible] ربدن [illegible] شوند و حال

اینکه [illegible] و عقاید فوق شده و [illegible]

و بلوار [illegible] در [illegible] شده آنان خوست [illegible] آنکه

[illegible] را ارقم علم [illegible] و جود آمده [illegible]

صحیح [illegible] داده [illegible] که این [illegible]

واقعی [illegible] الخوست و [illegible] در [illegible]

خود [illegible] در دست [illegible]

[illegible] کاف و [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] ایجاد [illegible] در شده کان

شده [illegible] و در آن [illegible] خدا [illegible]

[illegible] ذره [illegible] شاه [illegible]

[illegible] خدا [illegible] ذره [illegible]

رو [illegible] طلا در میان [illegible]

پس از [illegible] بعثت انبیا [illegible] شود [illegible]

[illegible] الخوست [illegible] عالی

و باقی خود متقل شو [illegible] داخل

شود [illegible] بدین [illegible] و جوان [illegible] نظر [illegible]

و [illegible] در [illegible] از [illegible] قبول اخبار

در [illegible] علما و اخبار [illegible] دلیل انکار

بر اثبات معاد [illegible] از جمله [illegible]

[illegible] وجود [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] و اعلموا انکم [illegible] الخلق [illegible]

[illegible] علی [illegible] فانی [illegible]

[illegible] که [illegible]

پس [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] حقیقی

[illegible] حقیقی [illegible]

[illegible] در [illegible]

در عالم ملکوت الهی ومن بدا التسلط والتأثیر
علی وجود خرابات جسم بتوجهک بنا جمیع
وعلی النفس لطفت بتوجهک حادثة
ویکون مادحة وعلی قلوب اهل معرفت
باطلهک محققة وعلی جوامع سوق الی اوطانه
مقبول طاعة فی آن خدای من در دو عالم ما را
مطلع [illegible] اشیء را [illegible] آن جملة فقط تو بجهده
[illegible] در [illegible] ابعد [illegible] صدق بتوجه تو یار بوده
دور [illegible] تو [illegible] و [illegible] حقیقت
بجز [illegible] تو اعتراف داشته [illegible] اعتقاد [illegible] رضای
خدای [illegible] دور [illegible] بنده [illegible]
[illegible] در [illegible] حقیقت
[illegible] اعتراف [illegible]
[illegible] جمیع
[illegible] در تحقیق [illegible] الهی ارحمنا اذا
جنّ [illegible]

الهی ارحمنا اذا جنّ [illegible] عزاة [illegible] جفوة
من [illegible] الاحوات [illegible] وشاحة [illegible]
الملا [illegible] وجوهنا وضاق [illegible] النعمة
ابقیت [illegible] ورئابة [illegible] الموطن [illegible]
وضجیعة [illegible] الاحلام [illegible]
[illegible] وعبار الوده
[illegible] الوده [illegible]
[illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] وعبار الود
[illegible] وعبار الود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس باید اعتقاد جمیع [illegible] و بعضی از عقاید دیگر

را هم [illegible] دینی و مذهب و الوهیت [illegible]

داده اند از خود [illegible] و حقوق خالق و رازق

[illegible] دانسته ائمه اطهار را و علم ذاتی را [illegible]

علم خدا حضوری خدا علم خدا علم حضوری است [illegible]

علم حصولی است بعضی میگویند علم قدیم است [illegible]

علم ما حادث است بعضی میگویند علم قدیم [illegible]

[illegible] خط [illegible] میگویند [illegible]

و میگویند [illegible] تا ابد [illegible] و میگویند [illegible]

[illegible] ائمه [illegible] در [illegible] دانسته

و علم خدا را با اشیاء حادث دانسته اند و بعضی علم را

منقوش میدانند [illegible] در الواح [illegible]

[illegible] میگویند [illegible] علم منقوش است و [illegible]

[illegible] را باطل میدانند و خود [illegible]

[illegible] میدانند [illegible] این [illegible] در خط [illegible]

جزو دهم

و باید نشان بدهد [illegible] در خط عظیم [illegible] اهم مطالب

از آن تقوی حقیقی در این [illegible] عظیمه واقع نشود

و در [illegible] از واقع شده [illegible] اعتقادات

در [illegible] عقیده [illegible]

اهل [illegible] اطهار [illegible] چند [illegible]

در ضلالات [illegible] واقع [illegible] و خود را [illegible] کار

[illegible] ذکر شد [illegible] حق

و [illegible] حق و [illegible]

شده اند و از خود [illegible] خدا [illegible]

[illegible] میدانند [illegible]

در [illegible] مطالب [illegible]

پس چرا [illegible] ایشان [illegible] جایز دانسته [illegible]

خود [illegible] در [illegible]

شفیعهای المعقول [illegible] مکلف نمازها [illegible] در اعتقادات
یا چون آنها [illegible] سازنده یعنی اگر از قبل توفیق [illegible]
حواسب [illegible] عافیت [illegible] و دو دینار [illegible]
جز [illegible] باشد و بگوید اللهم [illegible] تنبوین الاهما
ولا تزغ قلوب العارفین [illegible] محمد و آله [illegible]

الخاتمه در ذکر [illegible] بعد از [illegible] و عاقبت
از [illegible] عادت [illegible] بدانکه احوالات بعدیه
موت حساب [illegible] باشد [illegible] قبر و برزخ
و ضغطهٔ قبر و سؤال نکیرین و قیامت و صراط
و حساب و میزان و [illegible] دخول [illegible] جنت
و نار [illegible] از ضروری الاسلام [illegible] در ثبات
آنها [illegible] جنت [illegible] باشد و دلیل [illegible] غیر
[illegible] مثل ضغطهٔ قبر

ضغطهٔ قبر [illegible] باشد و سؤال نکیرین [illegible] و صراط
مخلوق بودن جنت و نار [illegible] و ثبات
آنها [illegible] و استغفار [illegible]
[illegible] استغفار [illegible] بعضی از حالات [illegible] وقت موت
[illegible] موت [illegible] ارتعاش [illegible] برزخ و [illegible]
دارد [illegible] شفاعت [illegible] قیامت
[illegible] باشد [illegible] قیامت در
[illegible] قیامت [illegible]
واقع [illegible] از احوالات [illegible] قیامت
[illegible] در [illegible] آنها [illegible]
[illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] در سوره [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] و در [illegible] در سوره [illegible]

در سوره ابراهیم است یوم تبدل الارض غیر الا
لارض و نظیر او [illegible] بدن [illegible]
آمدن و پاره شدن [illegible]
است و [illegible] او است و از جمله پاشیده شدن نجوم
ها است چنانکه در سوره تکویر است و اذا [illegible]
انکدرت نظیر او در انسان پوسیدن استخوان و پاشیدن
استخوان و [illegible] است و از جمله پیچیده شدن آفتاب
و ظلمت نور او است چنانکه در سوره تکویر است و اذا
الشمس کورت و نظیر او در انسان پیچیدن قلب
در [illegible] و قلب او است و از جمله ریختن ستارگان
و سیاه شدن و سیاه شدن [illegible] است چنانکه در سوره
تکویر است و اذا النجوم انکدرت و نظیر او در انسان
[illegible] حواس ظاهری و باطنی او است و از جمله پاره
شدن آسمان است چنانکه در سوره انشقاق است و

و اذا السماء انشقت و نظیر او در انسان شق شدن
[illegible] او است و از جمله بجوش آمدن دریاها است چنانکه
در سوره تکویر است و اذا البحار سجرت و نظیر او در
در انسان بجوش آمدن چشمها او است در [illegible]
و از جمله پراکنده [illegible] وحوش است چنانکه در سوره تکویر
است و اذا الوحوش حشرت و نظیر او در انسان
متفرق شدن قوای او و پراکنده شدن [illegible] عقل
و [illegible] او است و از جمله کشیده شدن زمین است
چنانکه در سوره انشقاق است و اذا الارض مدت
و نظیر او در انسان کشیده [illegible] شدن اعضا و رگها
بدن او است و از جمله بیرون انداختن زمین است
اثقال خود را چنانکه در سوره انشقاق است و
والقت ما فیها و تخلت و نظیر او در انسان ریختن
علایق و [illegible]

در حالت وفات کردن خود ... از آنها با پاکیزه حق

حقایق پیدا نماید و حضور [illegible] از اعلای اتفاق حالت

در دیدن و نظر او مقام رفیع حالت اتفاق

آن در نزد خدا و ملائکه از قبیل اعمال [illegible] داشته

حالات خوش [illegible] ذکر کردیم بعضی از حالات خود موت

را دیده که از [illegible] نمودند خوش [illegible] او در

بهترین حالت [illegible] جمع شدن ملائکه رحمت

در جنازه او و استغفار [illegible] میت مؤمنی

نه چنانکه شیخ مفید روایت کرده [illegible] حمل کند

و هفتاد از ملائکه رحمت جنازه او را [illegible] شیاطین را

از دور [illegible] شیاطین [illegible] توبه

بروز جنازه او دور دارند او را [illegible] خود [illegible]

برسند حالت [illegible] حفظ [illegible] مؤمنی است بجا طی

جنازه خود در وقت [illegible] می‌رسید

بجای خود باید و مجمل شده اعمال او خالص و مؤمنی

[illegible] دنیا [illegible] ملائکه رحمت [illegible]

کند [illegible] در بجان [illegible] و مقام [illegible] جنازه

[illegible] گوید [illegible] در [illegible] جانب [illegible]

از حضرت امیرالمؤمنین [illegible] میت [illegible]

خدا [illegible] باید اعمال [illegible] خوش [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] را [illegible]

و [illegible] در [illegible] خوش [illegible]

پس آن میت گوید [illegible] گوید [illegible] عمل [illegible]

رحلت [illegible] از دنیا [illegible] فرشت

[illegible] شیخ مفید در کتاب [illegible]

از حضرت صادق روایت [illegible] مؤمن [illegible]

قبر [illegible] جمع [illegible] در [illegible] خود را

جلوه [illegible] از خدا بخواهید [illegible] بنده را [illegible] دراده

جای [illegible] در [illegible] در کتاب [illegible]

روز پنجشنبه [illegible] [illegible] رفتیم [illegible] آوردند

خدایا [illegible] حالت [illegible]

[illegible] اهل و عیال [illegible]

[illegible] المعارف [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل و عیال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اهل و عیال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حال [illegible]

[illegible]

المعارف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بار دیگر [illegible] اهل و عیال [illegible]

[illegible] حالت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مخفی نماند و از سوره [illegible] سلمان را میت با سلمان صحبتی

که چون او را بقبر گذاردند [illegible] فشار خود [illegible] بر او وارد

گویا هر [illegible] رفیق در لحد [illegible] حق

حالت برزخ اطلاع میت [illegible] کسیکه [illegible] در

اطلاع میت [illegible] کسیکه گذاردن [illegible] در قبر

و چون لحد و صحبتی [illegible] شنیدن صدا [illegible]

[illegible] کتابی از ارشاد [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] در آن وقت گویا همان [illegible]

[illegible] این چنین [illegible] اعمال صالح [illegible]

و در سوره مؤمنون [illegible] خدا [illegible]

[illegible] اعمال صالحی را [illegible]

[illegible] کلا انها کلمة هو قائلها

و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون [illegible]

[illegible] از [illegible] و [illegible] از بعد

او [illegible] تا روزی [illegible] مبعوث شوند چنانچه

چنانچه در کتاب انوار از حضرت صادق ع روایت

شده است که چون روح مؤمنی قبض شود روح او بر جسد او

سایه اندازد و نظر کند به [illegible] و شیخ مفید

علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت صادق ع

روایت نموده [illegible] میت در قبر [illegible] صدای

[illegible] باو داده [illegible] شود صدای

[illegible] او شده [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] بعد [illegible] از وقت و حالت

آمدن [illegible] ملک [illegible] بعد [illegible]

او [illegible] اعمال او و با امتحان ایمان و [illegible]

او [illegible] عرضه دارد [illegible] از ابی عبدالله علیه السلام

روایت شده که گفت سؤال [illegible] از رسول خدا [illegible]

ملکی را دارد [illegible] قبر میت شود [illegible]

[illegible] شده [illegible] در [illegible]

و ۳ او را ملائکه [illegible] و میگویند و میگویند لعنت الله [illegible]

او مانند اطفال [illegible] و ۳ او را ملائکه [illegible] گویند

~~[illegible]~~ و میگویند به میت [illegible]

نیک و بد اعمال خود را پس آن میت گوید [illegible] بنویسم [illegible]

گوید [illegible] قلم [illegible] و انگشتان [illegible]

پس آن میت گوید [illegible] چه بنویسم [illegible] میگویند [illegible]

خود بنویس [illegible] آن میت بنویسد جمیع اعمال خود را چون

با اعمال بد [illegible] از خجالت [illegible]

کند [illegible] خدا [illegible] از خدا خجالت نکشید [illegible]

[illegible] آن اعمال [illegible]

پس [illegible] کند [illegible]

زنند آن میت التماس کند [illegible] اعمال

بد خود را پس بنویسید جمیع اعمال نیک و بد خود را پس [illegible]

پس [illegible] گویند [illegible] مهر [illegible]

گوید [illegible] مهر [illegible]

در [illegible] را [illegible] تا روز قیامت

چنانچه خدا [illegible] در سوره بنی اسرائیل

[illegible] وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه

ونخرج له یوم القیامة کتابا یلقیه منشورا

اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا

[illegible] اعمال [illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] کتاب خود را [illegible]

میکند [illegible] خود را

حالت چهارم [illegible] اعمال [illegible]

اعمال نیک و بد [illegible] در اعمال بد [illegible]

[illegible] تا روز قیامت چنانکه

در [illegible] از حضرت صادق ع روایت شده [illegible]

[illegible] حق [illegible]

در قبر خود حتی در دیده گر در آیات حتی باشد پس اگر
میت با دگوید آنوقت گوید آنچه عمل نیک
نمودم بشد او بآن میت گوید آنچه تو بار و تماشا
جنتم و در داخل کند از اعمال در قبر او دریچه
و بهشت را وظاهر شود او را میت کافر در قبر او
و بحقش بد و بو شود میت از حالت او نفرت
کند و وحشت کند پس آن میت گوید آنوقتی گوید
آنچه عمل زشت تو بودم پس داخل کند در قبر او
دریچه از آتش جهنم را و باد مسمومیت باشد تا روز
قیامت حالت برزخ ضغطه قبر بغیر فشار قبر
است که از قبر میت وارد چنانکه در اکثر احادیث
است و در کافی روایت شده که چون میت
را در قبر گذارند رعیتی باد حیطه بکند که از آن حق

در دوستی تو را در آن دقیقی از آنچه راه مرفقی تا حال از دنیا
تا حال رفته و [illegible] که بدانکه بحقیقی و عداوت
نماز دار تو هست و به همسایه مرتبه آن قبر از آن قبر او بینی
از من با تو چه خواهم کرد و خطاب نماید او با و گفته پس چنان
از او فشار و به آنچه از آنها [illegible] او داخل
در یکدیگر شود و خورد او از ما نفس [illegible] حالت
رحمت و عذاب قبر است او را از آن مؤمنی و کافر
او حالت خدا آید و یکی از نظر با اخلاق اعمال قبر
مخلوق شود چنانکه در روایت وارد است خبر شود در احادیث
کان بین القبر فی قبر روضه [illegible]
[illegible] دانا در آن کان فی الکفر [illegible]
من جیم و نقلیه جیم [illegible]
[illegible]
[illegible]

از نکیر نکیر کنان است و مکرر ها شنیده پس از ایراد

جسم جهنم در سیدن طبقه پنجم از جواب خلاف است

حالت حقیقی نوادر نکیر نیست از قبیل و سؤال قبر

از جدا و نیز در اهل تا یا از جمله ضروریات دین

او حاشا که از قبیل احادیث عسکری درجه ام از نوعی

نقل شده است در حدیثی که از احیاء و اولیاء است

اولیا فرمود چون مؤمنی را در قبر گذارند او را

خواهند دید و بعد از آن نکیر پیامبر و امیر خود و علی

مرتضی و سایر ائمه را خواهد دید تا سلام کند

و حوری کند او را از تف آورد تا او را

میت مؤمنی صاحب قدرت عظیم و قوت کرامت است

و از جمیع تها اهل بیت است و لیکن نه هم باطل است

او را در کار حق ندید از او سؤال نمایم پس سؤال کنند

نکیرین از او از جمله جز اینها مذکور شده و آنها مؤمن

جز بسم و حده الله ربی و محمد نبی و دین الاسلام دینی

و علی امامی و الکعبة قبلتی و المؤمنون

الموالون لمحمد و علی و اولاده هم اخوانی

و اشهد ان لا اله الا الله و ان من نفسهم

وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

و ان علیا ولی الله و ان من اولاده اخباء

من نفسهم للائمة ترجمی اطلاق است که از دعا

فی هذه و خلفاء الائمة و ولاة الحق و القول

بالحق پس تکرار از تمام آنها کلمات گویند از اینها

اعتقاد زنده کرده و اعتقاد در آن

اعتقاد و تجدید خواهند شد در قبر چون داشته شد

این مطلب پس باید دانست که سؤال اهم از آن

برای و تنور عقیده خواهند شد در قبر و دیگر جواب

اینها از سؤال نکیرین فارغ شد روح او در عالم

روح در عالم برزخی متعلق باجساد [illegible] میشود

خوابیده [illegible] شبیه با این بدن است و بعلاوه جسم [illegible]

و باید دانست که عالم برزخ عالم است حقیقی نه خیالی

مانند عالم خواب [illegible] هر یک از خوشیها و ناخوشیها

رزق و روح [illegible] عالم در باره

دیگران در سوره آل عمران و لا تحسبن الذین

قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم

یرزقون [illegible] الآیه [illegible] در باره

[illegible] زنده [illegible] باشند [illegible]

[illegible] کار خود [illegible] در باره [illegible]

در سوره مؤمن [illegible] النار یعرضون علیها غدوا و

عشیا [illegible] صبح و شام [illegible]

حالت [illegible] روح است [illegible] در برزخ [illegible] چه

[illegible] علاقه [illegible] روح با بدن [illegible]

[illegible] سه روز و پنج روز [illegible]

او [illegible] خواب [illegible] بدن [illegible] روح [illegible]

[illegible]

[illegible] بدن خود [illegible]

[illegible] آمده [illegible] حالت [illegible]

[illegible] کند و گوید [illegible] بیچاره [illegible]

در دنیا و زندگی خود [illegible]

[illegible] بدن [illegible] جان [illegible] و غم [illegible]

[illegible] پس [illegible] است [illegible]

[illegible] بدن [illegible]

[illegible]

او [illegible] پس باز یاد [illegible] بیچاره [illegible]

[illegible] زندگی و [illegible]

[illegible]

[illegible] روز هفتم [illegible] دیگر [illegible]

اذ یکر دار خدا را کید مرشد اگر کسی خوش از کوتی دماغ

او جار سنب پس بار کرنه مکد و ریزی چلد کر برای جا [illegible]

مخنث عوض خوش کرا و کز دو سبب انکشت تو را

جزئو در عفار تو با ارزم بلا با نستد با نچ از خود دارد

دایم میه سخود را با زید کسی غم و بار تو اهل بیت

تو دو ستان تو را امید و در سر علو و دعا در سینه

این بو جزئه ارعقاب فرح التحقیق بر اکنه نیست

مکند این نقل را بدین خو مکد خوش حول

فرمو با نادیناد در حشر از عجیب و در حبه دانا

انکشت را نان فرکب و عجب است از کسی نکه

العجب ندا از درچه غلاف روی را جسم عفو کرد نیند

کر در روز جزا تن خود را لا اذ با بدن

خبار نجو تو باد نکه عقد بجز حج جا داشت

با نشه وانا حمد را درد بجا معا رخ برازکوته

اعمال بیو فاتل [illegible] چه او نشود نه خدا توفیق و هدایت

معجها خلق علما بسته بود باید نمک و در علایم ها یا

سید ابکه معجزات هاست چاره چه سب اول عجب

ال محمد با محبتکه مجلل ز تحقیق ان خلق رسته کجی

امروز با حج و نماز جا است بیم امروز و نیز الا بای

اما خود و عمل عدوی و دیگر سلطان را دنجا امروز

عمل را در بانها حشم کا فر زنند و نفی شد کافری

عقد در نکر را در بنیانها حشم خوب زنند و نفی

شد قوم حق نخ امروز ا عباس بیلا رحات

خوب نشد نفخ صور سخن در لوره ارض جزیه

ولقد نزد القوی فقر بیع مرتی الا کو دست را الا ایکی

ان معیت نزرشته شدن خلایق و حج سه

در عقب انتیر بد کرده و فنوش نفخ صور اخرا فاخرام

قیام نجوی دن و نفخه اول اد ایشان که مرده اما

و نفخه دوم که در زمان زنده شدن آنها است چنانچه

[illegible] در [illegible] در اول سوره حج [illegible]

یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة

شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة

عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها

وتری الناس سکاری وما هم

بسکاری ولکن عذاب الله شدید

ترجمه ای مردم بترسید از پروردگار خود بدرستیکه زلزله

عظیم روز قیامت امری بزرگ است [illegible]

فراموش میکند زنان شیرده اطفال خود را و میندازند

زنان صاحب حمل بچه خود را و میبینی مردم را مست و حال

آنکه مست نیستند حقیقتا بلکه عذاب خدا سخت است

و شدید است [illegible] باشد [illegible] است [illegible]

و در سوره [illegible] می فرماید [illegible]

کالعهن المنفوش [illegible] مانند پشم زده شده رنگین :

و در [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] و اذا البحار سجرت [illegible]

و در [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] چنانچه در سوره [illegible]

اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الکواکب

انتثرت [illegible] آفتاب [illegible] و ستاره ها

[illegible]

[illegible] چنانچه در سوره [illegible]

[illegible]

[illegible] مانند [illegible]

[illegible]

شفاعت اگر اشتباه چیزیکه در اوراق واقع شده

از خطا و قصور الواجب و لیکن کوتاهیها کافی بهر

حقیر را بعد استغفار کردو چنانچه اشتباهاتی از [illegible] شده

اهل تکذیب کننده نباشد پس [illegible] شود از جناب

دیزانی و حروف و [illegible] امید حق شفاعت

سید مختاریت از [illegible] خط کاتبان [illegible] الحمد

اظهار [illegible] رحمت [illegible] خداوند [illegible]

مؤلف فقیر [illegible] نظر کنند [illegible]

حقیر از بنده خط کاتب [illegible] عفو [illegible]

بار الهی [illegible] اللهم اغفر لنا و لوالدینا

ولمن له حق علینا [illegible] بالاسلام

بحق محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین تمام شد

کتاب مخزن الفوائد [illegible] اصول اعتقادی

علی اکبر [illegible] در طهران

تمام شد در پنجم ماه شعبان [illegible] سنه ۱۳۵۴

کتاب [illegible] فقیر [illegible]

مخزن [illegible]

بحق صلوات علیهم اجمعین

